

منشی رخص

کتاب مختصر ذخیره خوارزمشاهی

۱۳  
ع

کتابی بنام مالکند فخر حکیم  
کون خورشید شمارم اگر کاو و عنبر است

۱۷۲

۲۷۲

یا مصلح

یا مصلح

كتاب مختصر في خير خوارزمشاه

من علم الطب ألفه أيضا

مؤلف الذخيرة رحمه الله رحمه

واسعه له وكرمه تعالى

وملأ الله علم سيدنا محمد

والله اعلم

اسماؤه من اركان المعرفة الى ربه الصمد

عبد الرحمن بن علي بن المودع عن عهدهم

في يوم الجمعة ربيع الاول سنة اربع

ولسقاءه بحرية محروسة طمطمه



٢٧٢١

قد وقف هذا السطح الاعظم واما ان لمعظم

مالك السر والعموم خادم الكرم السر

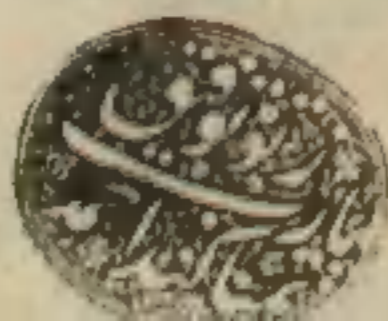
من السطان السطاح ادي اري محمود علم

وهما صححا سر عا لم يطلع واهلها اقص

فواصة الساقه اقص الساقه اقص

واقصه حرج اقص اقص اقص

عمر لها



الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان  
 الا على الظالمين **الحمد** للصلوات والسلام على سيد  
 المرسلين **الحمد** لله الطاهر بن **الحمد** جون خادم دعا  
 كوي اسمعيل بن الحسن الحسيني الجرجاني اجمع  
 كتاب ذخيره خوارزمشاهي فارغ شد بر لفظ  
 عالی خداوندی و خداوند زاده الامير الاسفند **الحمد**  
 الاجل العالم العادل سعاد الدين عمدة الاسلام  
 علاء الدولت ضياء الامه نجم المله مؤيد الملك نج  
 الملوك والاسلاطين نظام المعالي **الحمد** قد ارسلنا

محمد بن احمد

ولي العهد ابو المظفر اتهم بن خوارزمشاه پیام  
 امير المؤمنين خراس الله و **الحمد** گرفت که ذخيره  
 کتابي بزرگست کتاب ذکر بایستی مختصر که هر  
 وقت بردست توان گرفت و هر مقصودی زود  
 مطالعه توان کرد و در سفر و حضر با خود توان داشت  
 حکم فرمان و مبارکی لفظ عالی زید علو الامین  
 مختصر را آغاز کرده شد چنانکه همه با بهاء او  
 با مختصری مشتمل است بر نکتهای و فوائدی بیشتر  
 کنایه ها و بزرگ از آن خالی است و اهل فضل  
 و اهل صنعت را مقصود نکتهای باشد و از بهر  
 آنکه علم طب دو بخش است علمی و عملی و  
 بخش علمی را فروغ بسیار است اما آنچه از  
 یاد کردن آن درین مختصر حایر نیست

آن

و نوع است **یک** که تدبیر حفظ الصحة است  
یعنی نگاه داشتن تن در **درستی** و دیگر **تقدیر**  
المعروفه یعنی شناختن احوالی که در بیماری  
پدید آید و بدان احوال درازی و کوتاهی  
بیماری و امیدواری و نومیدی از بیمار  
معلوم گردد و بدین سبب کتاب دو بخش  
کرده آمد علمی و **بخش** علمی از کتاب  
و مقاله نهاده آمد **یکی** اندر تدبیر حفظ **صحة**  
**دوم** اندر تقدیر المعرفه **بخش** علمی هفت  
مقاله نهاده آمد **یکی** اندر و صیبه ها که طیب را  
در علاج از آن غافل نشاید بود و کوشش  
بدان باز باید داشت **دوم** اندر علاج  
بیماریها و اندامها از سه تایی **وسیم** اندر

علاج تب و حصه و آبله و مانند آن **و چهارم**  
اندر علاج اماسها و ریشها و جراحتهای **پنجم**  
اندر علاج شکستگی استخوان و از جای آمدن  
**ششم** اندر پاک داشتن بشره و طاهر  
و اندازنده گویند **هفتم** اندر علاج زهره  
و این مختصر در دو مجلد نهاده آمد بر قطع مطالب  
تا پیوسته اندر موزنه توان داشت بدین سبب  
این مختصر را خفی علایی نام کرده آمد و از انیز  
تعالی توفیق گردن این مقصود خواسته آمد  
انه ولی ذلک و المعین فیسم و التواد علیہ  
**بخش نخستین** و **مقاله نخستین**  
اندر تدبیر حفظ **صحة** است و این شانزده بابست  
**باب نخستین** اندر تدبیر هوا باید دانست که اسباب

بیرون

تمام

مقاله

تن درستی و بیماری شش نوع است و  
از اسباب سه خوانند و آن هواست  
و حرکت و سکون و خواب و بیداری  
و طعام و شراب و استفراغ و اجتناب  
و اعراض نفسانی و اندر حفظ الصحة  
تدبیر این سببها واجبست از بهر آنکه هرگاه  
که این سببها جان باشد باید و خدایان که باید  
و آن وقت که باید سبب تن درستی باشد  
و هرگاه که برخلاف آن باشد سبب بیماری  
گردد و از سببها هیچ سببی نیست بدویم بزرگتر  
و ما را ملازم تن و تن او تا بن محتاج تر از هوا  
از بهر آنکه قوام همه تن به سه قوت است  
طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها

کار خود نتوانند کرد که بیانچی روح و ماده روح  
هواست که مردم از آفتوس می گیرند و بدین  
سبب از سه چیز ناکه بیرون تن حیوان است  
هواست که باندون و بیرون او رسیده است  
و اگر چه هوا گرم و تر است این هوا که نزدیکی  
ماست بقیاس با مزاج روح و حرارت غریبه  
سرد است و این هوا که بدو زدن با مجرا  
غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود و شود  
اگر بدو زدن دیگر از روح جدا نشود و مزاج  
روح از اعتدال بگردد و سردی که بدو زدن  
دیگر از روح جدا شود و هوای تازه اندر  
آید بدو روح گردد و احتیاج از آن هوای تازه  
به روح رسد بدین سبب روح را از سه ترازو

صفت عظیم است و دلیل بر آن که این هوا که  
نزدیک است به یاس با مزاج روح سرد است  
است که هرگاه اندر کرم هوا را بجزایم  
فکمی هوا را بیایم از بد آنک آن هوا که می ماند  
پوست است پس کن است اندرین مدت  
سکون از پوست ماحاراتی یافته است کیفیت  
آن همچون کیفیت پوست کاشتت و حسن  
لمس را آن چیزی که مانند آن باشد خیر باشد  
و هرگاه که هوا را بچنانند آن هوا که محاس  
پوست است و در شود و **سوی** تازه محاس  
کرد و پوست ما از کیفیت آن هوای تازه خیر  
یابد اگر چنانچه کرم و تراست این هوا که کرم  
در آمده به یاس با روح و حرارت غیری

سخت سرد است و پایید دانست که آن هوا که  
نزدیک است هوا می محض نیست لکن با بخار  
و دودها و غبارها آمیخته است **ما** و از هر چیزی  
اثری بدو بدو برفته **ما** و همچنین در هر فصلی  
از فصلها سال بگذرد و از طبع خویش و  
طبع آن فصل کرم و بهتر آن باشد که هر  
فصلی طبع خاصه خود باشد و هرگاه که فصلها  
سال از طبع خاصه خود بگذرد و سبب بیمارها گردد  
و بهترین هوا هوایی باشد که از بخار دریا و  
آبها و بخار مرغها و بخار دریا و آبها و  
درختان بدو و بدو بخار و انجم و کور و  
چون بخار جالبه و یا لیز تره که در وی کرم  
و با قلی و سیر و جیره باشد و از بوی آهن

و کج و کالجن و عفوشها و در باشد و در میان  
در خنان انبوه و دیوارها و بلند نباشد و از  
جانب شمال کشاده باشد و اندر تابستان  
غبار ناک و اندر زمستان نباشد و حرکاتش  
معتدل باشد و سوای گرم تن را لاغر کند و  
روی زرد کند و تشنگی آرد و دل را گرم و قوتها  
ضعیف کند و اندر رطوبتها افرونی عقوت  
پیدا آرد و مردم سرد مزاج و خد او نه بیمارها  
سرد را سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند  
و پیام بکشاید و هوای سرد را ریشته طایها مرد  
تن در سرد را سود و مادتها غلیظ کند و فرو  
آرد و بدین سبب اما سها و خراجها مکرر  
و لیکن زکام و نزله بسیار آفتد و مسام بسته

غناک

شود و سینه درشت شود و **هوا** تر مردم لاغر را  
سووار و دیو پست را اند کم کند و **هوا** خشک  
بفشد آن باشد و **هوا** غلیظ هوای باشد که در و  
ستارگان خرد اندر شبها پدید آید و دم زن  
در وی پس خوش نباشد و **هوا** نمانک زیان  
کارتر از هوای غلیظ باشد و **هوا** خانه کمران  
تر از هوای صحرای باشد و هرگاه که هوا بد شود  
و بخارهای بد با وی بیامیزد انگاه هوای خانه  
بهتر از هوای صحرای شود و هرگاه که هوای خرد  
و بابتو لگد کند بخار عود و عنبر و کندر و  
مصطکی و صندل و سود و لادن و قسط و جوی  
و جوب کند و با دانه تلخ سود دارد و اصلا  
هوا باشد و هرگاه که اندر خانه و حوالی خانه پرا

کندن سود و ار و خاصه اگر اندکی لاگز و در  
 وی حل کرده باشند **باب دوم** اند تدبیر  
**فصلها سال** اما اندر فصل بهار ما و سه که  
 اندر زمستان اندر تن کرده آمدن باشند و فستق  
 پیش از آنکه بجزارت تابستان که اخته  
 و منبسط گردد کم باید کرد و بدو وجه یکی آنکه  
 طعام کمتر و لطیف تر خورد و معده را از طعام  
 لطیف نیز بپزند و به باید و بیش از طعام اند  
 ریاضته باید کرد و از طعامها که کم و تر چون  
 رشته و تنج و گوشت سیاه و شراب و از طعامها  
 خوب شیرین بپزند باید کرد **وجه دوم**  
 آنکه استفراغی کنند تا ماده کمتر شود و او  
 تر استفراغی اندر فصل بهار استفراغ

خون باشند و اندر فصل تابستان ریاضت  
 و طعام و شراب و جماع کمتر باید و آسودگی باید  
 کنند و شربت و غذا باید که میل خشکی دارد  
 و کپانی را که قوی تواند کرد و قوی کنند چند بار  
 و مسهل قوی نشاید خورد و آب میوه با آب  
 لبلا ب و خیار رشته و شراب کل و شراب  
 نفث و سفوف نفثه کفایت بود **صفت**  
**سفوف نفثه** بکیرند نفثه که بود خشک  
 بدست بجا کنند تا ورق او بریزد و زبان و  
 جوشن از او دور کنند پس آن ورق بپزند  
 و بر آب آن شکر قاقی بپزند و نیز مقدار  
 هفت در یک نفثه ده در رنگ با ده در رنگ  
 شکر بگویند و بخور دهند و بپزند و باب سرد

سوده یا صند  
 و با سوزن  
 می

بخورند و **فصل تابستان** پیران را و  
 خداوند مزاج سرد را و بیماریهای سرد را سود  
 دارد و **اندر فصل خزان** از گوشه نشینی  
 و صید و از جاع و از هر چه خشکی فزاید  
 دور باید بود و شبها به امثال و معده نشاید  
 خفت و جایگاه خشک نشاید خفت و از گرمای  
 نیم روز و سردی باید از خود را نگاه باید داشت  
 و **اندر آب سرد** نشاید نشست و **اندر فصل**  
 تابستان استغراغ کردن به سهل صواب باشد  
 و قی نباید کردن و شراب کهن را مزاج باید  
 خورد و **اندر فصل زمستان** ریخت  
 بسیار تر و غذا تا کمتر باید و اگر زمستان طبع  
 زمستانی ندارد غذا باندازه باید و در بهشت

بازوی

بیشتر

منته

بیشتر علی الحجه اندر زمستان اسفید با باوقلیه ۷۸  
 خشک و کباب و مانند آن باید خورد و همه با  
 دار چینی و کر و یا و ر عو ان و عی ان و شم آ  
 صرف باید خورد و و که اندر زمستان بپاشد  
 زود تدبیر استغراغ باید کرد و از بهر انگ  
 مناسب قوی نباشد اندر زمستان عارضی  
 پدید نیاید و استغراغ اندر زمستان با سهوا  
 صواب تر از آنکه بقی **باب سیم**  
**اندر تدبیر شهر و مسکن** سه مسکنی که افراشته  
 تر بود و سیم آن خشک تر و خوشتر و دوم زن  
 در صوای آن آسان تر و سه مسکنی که تشیب  
 تر صوای آن که مکرر و که قوت تر و بخار ما آن  
 به تر و دوم زن در وی ناخوش تر و سه مسکنی که

باشد

از جانب آن کوه باشد و دیگر جانب دریا  
سواهی آن تر باشد و باران بسیار آید  
اگر زمین آن صلب باشد و خشک و کوه آن  
سنگ باشد مضرت کمتر باشد **و اگر** کوه آن  
و زمین رخو باشد تری آن زیان کارتر باشد  
**و اگر** مزاج ولایت گرم باشد عفو تنها و بیما  
عفونی بسیار افتد لکن خاصه اگر مسکن در  
نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال  
بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد و باد  
بیمارها اندر آن شد بسیار باشد و مسکنی که  
اندر میان شور و زار و معدن کوه کرد و  
نقطه و مانند آن باشد از اعتدال دور باشد  
و مسکنها بر بیابانی درست و خشک باشد

مسکن دریایی تر باشد و مسکن کوهی خاصه  
اگر کوه بر ابر مشرق باشد سواهی آن درست باشد  
و دم و قوی و دراز عمر باشند و درست سخن  
و مسکنی که زمین آن کل پاکیزه باشد و دریا  
از وی دور باشد سواهی آن خوش و معتدل  
باشد و مسکنی که اندر میان بطی و در میان  
پشته باشد بد باشد خاصه اگر حشرات ابی غیر  
آن بسیار تولید کند و مسکنی که در ساحل  
دریا باشد سواهی آن درست تر باشد از هر  
انگ دریا عفو نت پذیرد و اگر نهاده شود  
به افتاد و باشد کسی که خواهد که مسکن خود را  
بر نهاده و نیکوترینها و آن جهان باشد که خانه  
بند کند و سینه خانها که در وی باشد روی سوا

مشرق کند و کذر شمال بر وی کشا و کذر جهان  
 سازد که شعاع آفتاب اندر پیشه بین خانها در  
 افتد و سقف خانه بلند کند و جهان سازد که  
 در بجایش فراخ باشد تا هوا در و راه یابد  
**باب چهارم اندر تاجانه پوشیدنی**  
 اندر پوشیدن هر جابه که مردم پوشد نخست  
 جابه از تن مردم گرم شود پس مردم را گرم  
 کند و جابه را گرم جابه را گویند که مردم را گرمی  
 بیشتر از آن دهد کی از تن وی گرم نشود  
 چون جابه پشمین و پوستین و جابه خنک  
 جابه کتان و جابه پنبه میان این و آن باشد  
 و ابریشم از کتان گرم تر باشد و از پنبه خنک  
 تر و جابه نرم خاصه آنک خل و زبدی دارد

این کتاب از کتابهای قدیمی است که در این کتابخانه موجود است و به دلیل کهن بودن آن، ممکن است در برخی صفحات تغییراتی در خط و کلمات مشاهده شود.

فصاحت

تن را گرم کند جابه زمستان باشد و آنج بتن  
 باز نگیرد چون کتان و آنج شش کازر دارد  
 جابه تابستان بود و جابه درشت تن را لاغ  
 کند و پوست سخت کند و جابه نرم ضد آن باشد  
 و سمور و در و باه و م عزی پشت را گرم کند و  
 پوست بره نیز گرم باشد و حرارت سنجاب  
 که باشد از حرارت بره و در و باه باشد و  
 قاقم سنجاب نزدیک است و حاصل کمر  
 از نه دو باشد و هر سه جابه خوانی و بهاری است  
**باب پنجم اندر تدبیر غذا**  
 غذا از یک چیزی را گویند که در وی هیچ  
 معنی و ادویه نباشد چون تره و میوه و هر چه این  
 نوع باشد اعنی از نوع تره و میوه اندر غذا

و دایمی گویند و این نوع جز بر سبیل علاج نیاید  
 خورد و از بد انگ هر چه لطیف کننده است خون  
 را بسوزاند و صفرا را زیاد کند و هر چه  
 غلیظ تر باشد تری و بلغم را از قیاد یکین  
 غذای نیک نان پاکیزه باشد از کندی خفت  
 نارسیده است و گوشت بخت تن در دست  
 اسوده و شیرینیا که در خود و خارج آن شخص باشد  
 و بهتر و مانده تر از آنچه و بنفشه و کمره انجیر که  
 تمام رسیده باشد اما آنکه در رسیدگی با چیدن  
 آنک که در دهان و آنجا عادت است و اما  
 رطب باید و سرگام که از غذای نیک تر  
 فلفل پدید آید زود استمراغ باید کرد و بطریق  
 که سهل تر باشد و عادت دارد و سرگام

میوه بعد از انگوشت

۱۸ غذا و ای چیری خورده آید بر عقب آن  
 چیری که ضد آن باشد بخورد و با مضرت آن باز  
 دارد و چنانکه اگر خیار خورد و کوک و کدو  
 و مانند آن و از مضرت آن بهتر است مقدار  
 سیر و کنده تا و نفع در عقب آن بخورد و  
 اگر سیر و پیاز و مانند آن خورده شود بر عقب  
 برک خرفه و کوک و کدو و خیار خورد  
 و اگر طعمای غلیظ خورده شود که از آن سده  
 نو که کند چون هریس و یا کبه و مان فطیر  
 و حلوا و شاسته بر عقب آن چیری خورد  
 که سده بکشد و لطیف کننده بود چون آب  
 گامه و کبه بر که و پیاز سیر که و ترب سیر که  
 و جعد و بخته سیر که و بخرد دل خوش کرده

و دیگر روز ننگین بن خور و و طعام اندک خور  
و اگر چیز مانده و شور خورده باشد بر عقب آن  
چیز تر و تفت بخورد چون چای و مانند آن و تفت  
چیزی را گویند کی طعم قوی ندارد و در میان  
گوشت بخنی و بوارده و مانند آن نباید خورد  
و اندر تابستان بوارده اولی تر و طعام همیشه  
بر شهوت صادق و نافع است و گاه که شهوت صادق  
پدید آید در طعام خوردن تا خیر نیاید کرد و  
چنان باید که دست چون از طعام باز گیرد  
شهوت داشته باشد و پس از آن که طعام  
تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن و  
معه را بپزدن سخت بد باشد و اگر روزی  
چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید

۱۲ خور و نباید سخت و ریاضت بسیار کردن با  
هستگی پس از آن که از خواب برخیزد و حتی  
گوارش موصل باید خوردن موافق مزاج  
بماند کی شراب صرف و اندر طعام خوردن  
ترتیب نگاه باید داشت چنانکه به چنانکه  
تر و لطیف تر باشد و آشامدنی باشد سخت باید  
خور و مثلا سخت شور با خور و پس ترید و  
پس گوشت و از پس ریاضت و رنج  
چیزهای نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند  
آن بشاید خورد و از هر آنکه معده گرم شده  
باشد و چیز نازک زود در معده گرم شده شود  
و اخلاط را تباه کند و کسی را که غذا نماند  
می گویند و بر آن اعتماد نشاید کرد و از هر

انگ در روز کار خلطهای بد تو کند و بسیار  
 شود و غذا باشد که اندران نوعی مضرت باشد  
 و کم و بیش بدانند که ده باشند آن که و ده  
 آن غذا بهتر از غذای باشد که در ایشان  
 هیچ مضرت نباشد و با آن خو کرده نباشند  
 و بسیار کسان باشند که غذا اگر چه نیک  
 باشد ایشانرا زبانی دارند و انگسان را از آن  
 پرهیز باید کرد و چند گونه طعام مخالف اندر  
 یک روز و یک نوبت خوردن سخت  
 بد باشد از بد انگ لقمه نخستین هضم نمیشود  
 و لقمه باز پسین از آن دور افتد و  
 ناموار شود و بهترین توفیق است که در روز  
 سه بار خوردن آنست که در روز

بد باشد

وقت از آنکه نوبت طعام خوردن

طعام

طعام سه بار خوردن یک روز باید او و شب  
 گاه و دیگر روز نماز پیشین و سه که اندر  
 یک روز دو بار طعام خوردن عادت  
 دارد اگر یک بار باز آید ضعیف شود  
 و اگر یک بار عادت دارد پس دو بار خوردن  
 آغاز کند ضعف و کسالتی آرد و کسی را  
 که معده گرم باشد بهتر آن باشد که باید او  
 چند لقمه نان یا شراب غوره یا شراب نان  
 یا شراب لیمو بخورد پس بر یا صفت مشغول  
 شود و طعام باید که پراکنده خورد و انگ  
 اندک و چنین مردم را چون گرسنه شود  
 صغائر اندر معده بسیار کرد و چون  
 طعام خورد و اندر معده او تباها شود

و استلا تو لدر کند

به گاه که حسن نباشد <sup>در معد</sup> شدن طعام بپایند زود  
طبع نرم باید کرد و معدده را از ان پاک  
باید کرد با آب گرم یا شکر آب آلو یا مانند  
آن و هر که از پس طعام بخواند خفت  
لختی بپایند با پختگی تا طعام از فم معد فرو  
رود پس بخسید و هر که اندر طعام خورد <sup>تواند</sup>  
گرم شود و بگذارد آن طعام که کفایت او باشد  
و بیک بار نشاید خورد و بتقارن بق باید خورد  
و هر که ریاضت کمتر کند و مردم پیر را قوت  
با ضمه کمتر باشد و ضعیف تر باشد طعام  
کمتر و لطیف تر باید خورد و از جرم گوشت  
دست بپوشد و قناعت باید کرد و خداوند  
آن صفا را عذا سه دو تر شده باید خورد

۱۴  
کشتک جو و قلیه و کدو و قلیه خیار و ماش  
مقشبه با کدو و کدوک و آب اناری ترش چون  
غور با و آلوبا و زیربا و غذای خدوند  
سودا باید که بتری میل دارد و گاهی گرم  
چون رشته و سپند با یا خاصه بگوشت بره  
فربه و خایه مرغ خانگی نیمه شست و مرغ  
فربه و تمه و د و مرطوب را غذای  
لطیف و گرم باید خوردی چون نخود آب  
و سپند با ها خاصه بگوشت بجنک و تذو  
و کبک و گوشت آسود و بط فربه و نوابل  
از دار صینی و زیره و کدو یا و سحتر و  
مرطوب را خاصه قلیه تسعته و اندکی سیر  
و کوز مغز و قلیه خشک از سرخی گوشت

که سپیدی از حد اگر ده باشد و بر غن کوزه یا بر غن برآید  
 زیت به همین کشته با مغز زرد آلود و بر غن  
 کشیده و بدان بنیان به آن کسوه برآید  
 و قوتی را شور بای خروس پیر و روغن  
 کالبان به جگانه با حلیث و تخم او دروی  
 بخت و شور کردن فروتن آنک عادت است  
 و هر چه او خورد و بر روغن بادام تلخ یا بر غن  
 شنبخت چرب کرده اگر با قونچ از باد  
 رنج بود اندر شور با سیر کند و اندر کباب  
 و انجیر و کبر و غذای لطیف تن درستی  
 به نگاه دارد و فصول از آن کته آید و  
 غذای غلیظ قوت بیش دهد و مد که  
 غذا غلیظ از هر قوت خورد و بر کسکی

دروس

۱۵

صادق باید خورد و کته باید خورد و تانیک  
 مضم پذیرد و قوت فراید و غذای خشک  
 چون کاه و عدس و گوشت بنک سود  
 شهوت طعام پیرد و کونه و بشه تبا کند  
 و طبع خشک کند و غذای چرب کسلانی  
 آرد و شهوت پیرد و غذای سه دستی  
 و کسلانی آرد و تشهها اعداض پیری  
 پدید آرد و غذای شور و تیز چشم را زایل  
 دارد و مضرت ناکواریدن مان پیش از  
 مضرت ناکواریدن گوشت یعنی گوشت سلا  
 از ناکواریدن مان کته باشد که از ناکواریدن  
 گوشت بسیار غذا است که اندر یک روز  
 و یک نوبت بهم ننشاید خورد و حو غور باو

دو غبار و هیچ و از پس انار ترش و از پس  
 آلو و شفتالو و زرد آلو نشاید خورد و کونج  
 با چیزی که از سر که سازند نشاید خورد و سببا  
 و غور با و ماهی شور و نمکسود و پنم نشاید خورد  
 از هیچ مال که در کباب خورد و گوشت بچه و سیر و نمکسود و گوشت مرغ که در کباب  
 خورد و فایز و خردل با هم نشاید خورد و  
 گوشت نمکسود با سر که و شیر نشاید خورد و از پس  
 هیچ میوه تر آب نج نباید خورد و انگبین و  
 خربزه از پس یک و یک نشاید خورد و سیر و  
 پیاز یک جای نشاید خورد و گوشت پرمان  
 که از تنور بر آورند نباید پوشید و اگر پوشیده باشد  
 و از پس خوردن پیاز کاف و سر که شستن زود  
 کنند شیر و شراب اندر یک دوز خوردن تقیر

و شیر و جوان و ای تان  
 و اگر اندر یک بلی و اندر  
 بگو از سام خورد  
 نیم تنه و بعضی

آرد از پس فصل و حیات چیه های شور خوردن  
 کت و بهق نشود که اندر جایی که مس و از نیز باشد  
 نشاید داشت و روغن و شیر اندر جایی که  
 مس و روی باشد نشاید داشت ماهی تازه  
 و شیر و پنیر و جغزات و خایه مرغ بیک جا  
 نشاید خورد و با قلی و جوات یکی نشاید خورد

### باب ششم اندر تدبیر آب

آب خالص و تسویه و است و باشد که بسبب  
 نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا گرمی عرضی پذیرد  
 بی انگ با وی چیزی بیامیزد و همچنین بسبب گرمی  
 سردی هوا سردی اندر وی پیدا می آید بی انگ  
 چیزی سرد با او میامیزد و نه که آب خشکی پذیرد  
 که آن وقت که بفرسد و سر که کوه را آب تری

عضی

افزوننی نه پذیرد از به انگ ممکن نیست که آب به  
ترکزد و فعل خاصیت آب ترکزد نیست و اگر گرمی  
یا خشکی کند بسبب چیزی کند زمین که با وی بیاید  
یا بسبب کیفیتی که از وی چیزی دیگر بدرفته باشد  
و آب باران تری فزون از دیگر آب کند  
و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی  
باشد از به انگ حرارت اوقات اند زمستان  
ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشید و  
بخارهای سوخته و غبارهای نازک باشد و با کمر باشد  
و باران تابستان بر ضد آن باشد و باران  
بهاری میان این و آن باشد و آب باران  
اگر چه سخت نیک باشد زود عفن شود و از به انگ  
لطیف است و لطیف تر زود پذیرد و اگر کج

و بر عفن شود و از به انگ لطیف است و بچ که از آب  
نیک قشرده باشد و برف که بر زمین پاک آمده  
باشد قدرتی نیست میان آنکه او را از آب کنند و میان  
انگ آب را از برف و برف را از آب سرد  
خداوند در دخصبها و بند باران و باران دارد و  
آب دریا و آب شور و دم را لاغ کند و خداوند پیا  
سود و تر را و خداوند نفوس و رسته را و استسفا را  
و فایز را و دارد و خداوند ان رشمها و دملها  
سودا دارد و اگر آب خوش را با نمک بچوشانند  
محبوب آب دریا باشد و منقوت آن بدهد و آب  
شور خوردن خون را تباه کند و خاشاک آرد  
و سخت اسهال کند پس طبع قبض کند و خشک  
کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و آب تیره سده

پدید آرد و سنگ در کرده و مسانه تو نگند و  
 و آب کرم طعام را بر سر معده آرد و تشنه را  
 خنک کند و آب سرد را بختد الی سینه و  
 را سود دارد و معده کرم را همچون کواثر شد  
 و دل کرم را بجای منوای خشک باشد و بخار را  
 از دماغ باز دارد و عفونتها دفع کند و نگذارد  
 خون تباه شود لکن آنرا که باید که ماده پخته شود  
 زین دارد و آب کرم منفس کشتن آرد و اگر  
 سخت کرم باشد بادها شکند و قولنج را سود دارد  
 و تشنگی کاذب را زایل کند و معده را بشوید و  
 خداوند نزله و مالمخولیا را و درد چشم را سود  
 دارد و او را رکنند و حبض فرود آرد و  
 آب چاه و کار نیز بهیاس آب جوی بد باشد

ادکرا خطا

خاصه

و آب جوی و آب چاه بهم نباید آمیخت و آب  
 ایستاده که اندر میان درختان و بیشه و  
 باشد سخت بد باشد و سپهر را بزرگ کند و همه  
 احشای را زین دارد و بود که با ستقا او را  
 و فصلتهای بد بسیار دارد و آبها به را بصلح  
 توان آورد و بدبویهای بسیار و آسان تر و بهتر  
 تدبیر آنست که آنرا با خاک پاکیزه بیا میرود و بچرباند  
 که بهیروز و بنشانند و آب غلیظ را با شکر آب  
 باید خورد و یا با شیر و آب شور را با سرکه و  
 و اگر چیزی قارض چون خرگوب و حب الیاس و  
 زعفران و روی افکندند یک شبانه روز مضرت  
 آن باز دارد و آب را که با شکر آب خورد  
 یا بجیری که طبع را نرم کند و آب تلخ یا جیری حب

خامه خاک نر خود  
 و نشاند و کرن  
 تدریس

باشور باید خورد و آب تیره با سیر باید خورد و  
 در میان سه مخالف با تریاق سه آبهای مخالف فساد  
 خاصه سکه که پرورده و با آب ایستاده هیچ خیری کم  
 نشاید خوردن چیزهای خشک باید خورد و آنجا که  
 آب اندک بود و روزگار گرم بود آب را با سیر که  
 بایمیزد تشنگی کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سیر که  
 بایمیزند زبان تشنگی آب سرد و بر سر طعام آب  
 بسیار بناید خورد و اگر کسی را صبر نبود بمزد و مهر  
 چه در تشنگی بنشانند و صبر کردن در تشنگی مهر  
 و عطوب را سود دارد و محرومان زبان دارد و آ  
 خوردن ناشتا و از پس حمام سخت زیان دارد  
 و اگر کسی را از آب خوردن نباشتا و از پس کباب  
 صبر نباشد آب با شکر آب مخمر و ج کنند زیان کمتر

تجلیق

در وی زنده آب حاجت یافته

اندکی آب سرد  
 بهتر

دارد و اندر مستان این آب که شرب محروم  
 کنند و نباشتا خورد گرم اولیه و تابستان سرد و  
 آب خوردن شب که از خواب بیدار شود زیان دارد  
 خاصه اگر حاجت صادق نباشد مکن محروم و محرومان  
 زیان کمتر دارد و اگر چاره نباشد آب لطیف در دهن  
 نکه دارد پس فرو برد و اگر تشنگی کاذب غلبه  
 کند صبر باید کرد و بایاید خفت تا طبیعت آن مادی  
 که تشنگی می آرد بپزداند و تحمل کنند از خواب  
 و اگر تشنگی کاذب آب خورده شود تشنگی زیاد شود  
 از بهر آنکه مادت مدخله باید قوی تر گردد و تخم باید  
 و کتب با و میان آن تشنگی را از ابل کنند

**باب هفتم اندر تدبیر شرب آب**  
 اگر چه اندر اسلام شرب آب حرامست مکن در تنهائی

دیگر مباح بود و طبیبان سود و زمان آن در کتاب  
 آورده اند و بعضی مردمان لذت و منفعت آطلب  
 میکنند از آنجا که طریق طلب است واجب دیده اند  
 منفعت و مضرت آن باز نمودن اما ما منافع و  
 آنست که مزاج و حرارت او مناسب حرارت  
 غریزی است که تن دردمند آن زنده است بدین  
 سبب حرارت غریزی بنزداید و طعام را بیکه هضم  
 کند و خلطای خام را بنزداند و بعضی با سهال و بعضی  
 بقی و بعضی با دراز و بعضی بوق دفع کنند بدین  
 سبب است که هر که شتاب خوردن عادت کرده  
 گاه که دست از تهراب کوتاه کند هضم او تباها گردد  
 و حرارت غریزی وی ضعیف شود و همه قوت های اندام  
 وی ضعیف گردد و منافض و خلط های که با سهال و

و بگوید

وقتی دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار که در دوی  
 کوناگون تولید کند و **منافع** دیگر آنست که رنگ روی  
 برافروزد و قوت روح و قوت اندامها را فرخ  
 کند و غذا به تن برساند و بدین سبب مایه را فریب  
 کنند و خواب خوش آرد و پا و زانها را گرم دارد  
 چون افیون و شوکران و مانند آن و گشت و مژده  
 را تهراب نیک بود اما قوی گم کرده و این منافع  
 آن وقت بود که قوت و اندازه خورد و هر گاه  
 اندازه بگذرد همه مضرت کرد و از بهر آنکه منفعت  
 بزرگ اندر تهراب آنست که حرارت غریزی را بدد  
 کند و هر گاه که بسیار خوردند حرارت غریزی ضعیف  
 کند از بهر آنکه تهراب و حرارت غریزی را غذا است  
 و غذا پدیدند و نگاه قوی باشد که غذا بماند از

در کتب و کتب از اخلاط  
 پدید می آید و بعضی  
 از قوت غریزی است  
 شتاب و عجله

به قوت او باشد چون غذا افزون شود قوت هضم  
 و غذایه از تصرف کردن اندران عاجز آید چون این  
 دو قوت عاجز آیند با چار غذا پذیرنده ضعیف  
 و طحال در ارت غریزی با شراب بسیار همچون حال  
 آتش اندک بود که در میزم بسیار بر روی نهند بخواب  
 آتش اندک از فروزانیدن میزم عاجز آید و فرو  
 میرد و ارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار  
 عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که هرگاه  
 افراط کنندیم که بمخاطات اندر میان شراب بخوریم  
 از بد آنکه شراب زود چون بیامیزد و هرگاه که بسیار  
 گردد و همه رگهای اندامها چون جگر و ریه و دل پر  
 شود و هوای که مدور و روح است غایب در حال بیهوشی  
 و مغزها و دیگر وسواس است و مانع از غفلت

شد

و کند فهمی و رای ناصواب و خیر کی چشم و تپا شدن  
 حاسنها و رسیدن در خواب و بیداری بی سبب و سبب  
 و خنای و در عتبه و تفرس و خال و سر سام و مهندیان  
 و تپهای محرقه و دیوانگی و استسقا و **حکونگی**  
 تواند این علتهای اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمد  
 و بعضی مردمان باشند که گاه که قد های بزرگ  
 خورند و پرست شوند از بد آنکه معدوم و حکم ایشان  
 کم نباشد از قد بزرگ بخار نتواند انگیخت  
 و چون بخار شراب بر دماغ نشود و پرست شود  
 از قد خور و ترخی زود و ترخواند انگیخت بدین  
 سبب دماغ زود از بخار شراب پر شود و تمسکی گردد  
 و مست گردد و **و** بیاید دانست که محروم را شراب  
 سپید رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را

و اگر قد چار کوچک  
 زود مست شوند

کجک کوفته بکمانند رقیق شود و بجای آب باشد  
خاصه که ممزوج کنند و شراب زرد قویتر باشد و هر  
رنگین تر قویتر و پیران و مرطوبان را شاید و  
شراب سیاه غذا بیش دهد لکن حرارت او کمتر  
از حرارت شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ  
آتش باشد و شرابی که طعم و بوی ضعیف دارد  
محوران را شاید و لکن از معده و دیر بیرون شود  
و شراب خوش بوی را ریختنی گویند خداوند خفقا  
و غشی را موافق بود و شراب ناخوش بوی و ماغ را  
زبان دارد و اخلاط به قزاید و شراب شیرین  
فربه کند و آواز صافی کند لکن سنگیند و دیر کوار  
و جگر و سپهر را زیان دارد و شراب رقیق زود  
بر کساکت و دود و بماغ رسد و زود کشند و او را بول

بیشتر کنند و شراب تلخ زود کوار و دوسه بکشیه  
و خلط بلغمی را لطیف کند و شراب غلیظ ضد این  
باشد و شراب خام را مستی و هشیاری زود باشد  
و نشاط زیادت کند و خون را صافی کند و لیکر بوی  
و هین از مداومت آن ناخوش گردد و دود ماغ را تری  
قزاید و شراب جوشیده آنجی تلخ باشد کوارند  
باشد و هشیاری از وی دیر تر باشد و خارش قوی  
بود و نشاط آن چون نشاط شراب خام بود یعنی  
ناجوشیده و شراب جوشیده شیرین سنگ و رنگ  
اند که زود بیدار و دوا باشد که با مستسقا ادا کنند  
و شراب مویری را حرارت و رطوبت کم از انگور  
و غذا کم تر و سدج بکشد و کپانی را که مزاج ایشان  
مرد و خشک بود شاید و زیان دارد و انواع

باشد

شربت اسهال که از گریج و کاورس و غیر آن کنند از جلد  
شربت شمرند و فعل و منفعت شربت از آن نباید  
جز آنکه و ما غدا امتحانی کند **اما** و شربت کهن را حکم  
حکم دارد و باشد و شربت تمام نارسیده جگر را زیاده  
دارد و باشد که اسهال کند و هر که از گرمی شربت  
غذا غور با و ریاس با و زیر پا و مانند آن باید خنثی  
و نقل از آن را و آبی و ترش ترنج بکند **اما** و هر که را شربت  
صداع آورد و نقل از آن را و آبی باید کرد و داند میان  
هر چند شربت آبی سرد باید خورد تا قوت شربت  
از دماغ باز دارد **و** و هر که را معده گرم و ضعیف  
باشد نقل حب الاس و آبی برش کند و اگر معده سرد  
باشد نقل کونی و سعد و قوت نقل و پوست ترنج کند و  
اگر کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف اند

خم شربت پیش از آنکه بپوشیدن در آید زرد نباشد و  
سعد و کوز با و سنبل و مصطکی و قوت نقل و دانه  
کوفته اند و صبر کند و بیند و دانه رخم آویزد و خاک  
در میان شربت آویخته باشد و این چنان باشد که  
سنگی با دارد و تا در صبر نهد تا در روز اگر آن دارد  
و هر گاه که سرخ باز کند آن صبر را اندر شربت  
بمالد و هر گاه که سرخ سخت کند آن صبر در وی کند  
و بگذارد تا آن روز که بکشد و اگر کسی را نفاس  
نبینداده باشد و بوی چاچمند بود همچون اخلاط  
کوفته و پیخته اند و صبر بندد و دانه را بکشد  
و بعضی دارو را اندر شربت بپوشانند و ببالند  
تا قوت آن دارو گیرد و اگر کسی را سودا  
غالب بود و لسان الثور و تخم بادرنج بوی و افتیمون

با این دار و مایا ر کند مایا و اگر کسی را در میان شراب  
قی و منس کشتن رنج دار و زیره و نمک و پودر  
پسته که بر طامه سفال ری بود اندر دهن نگاه دارد  
وی مردها و شراب ناستد و باغ و عصهها را زناغ  
و تشنج آرد و خرد زایل شود مایا و مستی و متواتر مزاج  
جگر و دماغ تباه کند و بیماری عصهها آرد و بیم  
سکته و مغا حاقه مردن باشد مایا و کدو کن مار سیده  
شراب زباین دارد و قوت حرارت غریبی را  
تحلیل کند و اگر کسی خواست که از مستی زود هشیار  
شود سه که با آب بیا میرد مقدار سه پیاله بخورد  
و دوغ ترش و برف که اخته خود و کافور و صندل  
می بود و روغن گل با سه که بر سه می نهد مایا و اگر کسی  
خاندنیک است کنند تا اندامی را از وی جدا

کنند

برز الینج و فستوریس و ج اندر آب بنزند تا آب  
سرخ شود با شراب بیا میرند و بدینند و سه که خواست که  
شراب بسیار خورد و دیر مست شود اگر بحر و باشد  
آب تاک رزر که انگور او سید باشد و آب اند  
ترش از هر یکی ده درم باینج درم سه که بیا میرند و  
بدینند و اگر مبر و باشد سدا آب خشک و زیره  
و نمک همه برابر بگویند و آب بر جکاند و بر شند و  
اوقات کنند و خشک کنند ساعت دهن بدان  
خوش میکند مقصود حاصل شود

### باب هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری

بهترین وقت خواب آن وقت است که طعام از فم  
نزد و گذشته باشد و در قومه او داده و قوت  
ماضمه موده اندر آن تصرف تمام کرده و موده

یک دقیقه

خالی خفتن زبان دارد و در اوقات غریزی رفیع  
 کند و تن را لاغر کند و خواب بروز بسیار  
 مطلوبی و نزله آرد خاصه اندر زمستان و رنگ  
 را تباها کند و تن راست کند و کسانی آرد  
 و سقوط شهوت آرد و زبان کارترین چیزی  
 خداوندان مزاج سرد را بسیار خفتن است  
 و کسانی که بروز خفتن عادت دارند بدیج از آن  
 عادت باز باید کشت و خواب روزهای خواب  
 شب نه ایستد و روی را زرد کند و وقت خفتن  
 تخت بر بیلوی راست باید خفت یک زبان  
 پس بیلوی چپ بازگشتن و شکم گرم باید داشت  
 و خیزی گرم چون سمور و مانند آن بر شکم باید بود  
 و اگر بر شکم صید صواب باشد ماحاربت جمع شود

و طعام را تنگ می کند و بیشتر باز خفتن زبان  
 دارد و از بد آنک فضلهای دماغی که متقدان سگ  
 بیش است چون بینی و کام بسوی پس نقل کند و  
 بسینه و عضلهها فرو آید و نزله و فالج و در دست  
 ناله کند و آنچه در دماغ بماند کابوس و صرع و سگته  
 ناله کند و بی خوابی و به پشت خفتن گوهر دماغ  
 کمتر کند و طعام و شراب ناکوارنده بماند و قوت  
 ساقط کند و خواب باید از زبان دارد  
 بجم آنک غذا اندر شرب یافته باشد و موده  
 خالی گشته همچنان باشد که کسی بر کمر سنگی نخسید  
 و آوازهای پیوسته و هموار که مودل باشد  
 چون آواز آب آسیا که سخت نزدیک نباشد خواب  
 آرد و شراب مزوج خواب آرد و کسانی را

و مانند درج مالدین را در خواب خفتن دارد

که از لی خوابی رنج باشد بگذارد تا نیکو کشند و از  
اندک نایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانند  
و پیش او جاعتی بنشینند و سرها بکوبند و کتاب  
خوانند تا مملول گردد و پس انگاه از پیش او بر  
خیزند و چراغ بردارند در حال بحسبید

### باب نهم اندر تدبیر و ریاضت

باید دانست که از بهر آنکه حرارت غریزی  
سببهای اندرونی و بیرونی یعنی حرکت و سکون  
اشتهای پذیرد و اندک اندک تحلیل خرج شود  
حاجت آید بدان که عوض آن باز آرند و آنرا  
مرد و مندر هم از کوه مران و هر حرارتی که از بهر  
ماند رتین مردم رسد به غریب است و از کوه  
نیست و حرارتی که در انداختاید و از کوه

جودارت که از حرکت اندامها خیر و نیست از نیکو  
چون مردم حرکت کنند اندامها گرم شود و در حرارت  
غریزی برافروزد و بدیاید هم از کوه خوش و  
این حرکت را ریاضت گویند و اصل بر حرکت اندر  
تدبیر حفظ الصحه از بهر آنکه ریاضت حرارت  
غریزی را برافروزد و فضیله در تن بماند تحلیل  
دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آن وقت باشد  
که طعام هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و روده  
از فضله طعام خالی گشته و سخت که تدبیر ریاضت  
خواهند کرد و بزمایند تا او را ببالند مالیدنی نرم و  
بتدبیر سخت نرم مالند تا با زسخت ببالند پس  
بر ریاضت مشغول شوند چون از ریاضت فارغ گرد  
و که باره ببالند مالیدنی نرم و در میان این مالیدن

دوم چند بار اندامها خویش بکشد و عضلهها دراز کند  
و نفس باز گیرد و جدا کند تواند تا فضلها که بر ریاضت  
دفع شده است بدین طریق دفع شود و تدبیر ریاضت  
چندان باید که رنگ روی بری فروزد و حرکت  
بنشاط می تواند کرد و هرگاه مانند کی بدید خواهد آمد  
و عرق آمدن که در ریاضت باز آید و ریاضت  
بر کمر سنگی زباین دارد و انواع مانند کیها که از  
ریاضت و غیر آن پدید آید سه نوع است  
**قروح و ورمی و تمددی** و گفته اند که نوع  
دیکه است که انرا قشغری گویند اما قروحی  
مانده کی باشد که دست بر روی نهند المی باید چنانکه  
اندر قروح باشد و سبب آن فصد بود و رقیق و  
بسیار و حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت

و پیرا بکشد از دو اندر نواحی پوست را بکشد کند و اگر آن فصد شد لوزه  
و تب تو کند کند **علاج آن** اندر آب زین نشستن  
بود و مالیدن نرم بر و غنها محلول چون روغن بابونه  
و شبت و روغن سیخ خطمی و کرمانه و طعام جیری  
لطیف باید چون قروح که باب غوره و ملک جود  
و کشک جو بزنند و چون قلیه کدو و اسناناخ و ماش  
مقشره **اما مانند کی** تمددی چنان باشد که مردم  
پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلا  
و حرارت همی باید اندر رکها و بند ما و حرکت  
دشوار تواند کرد و سبب آن فصد باشد که اند  
عضلهها مانده باشد یا با **علاج آن** کرمانه باشد  
و اسزن و روغنهای که اندر علاج قروحی یا و لکه  
آید و اگر این مانند کی از ریاضت پدید آید از استفراغ

چاره نباشد اما مانده کی ورمی نوعی است که تن  
گرم باشد و رگها و عضلهها متلی و اگر درست برند  
الی باید خیلی جفاک عضوی اما سیده باشد  
و سبب آن همچون سبب تندی باشد **علاج**  
آن بسبب جیره تمام شود و امتلا را با استفراغ و کم خوردن  
زایل کند و حرارت را بشهتهای خفک سکین دهند  
و امتلا عضلهها را که مایه و آب زن و بر و غن ماکله  
و آسایش نرین **و مانده کی** تشنه ی جان باشد  
که مردم بیدار و که اندر اندامهای او خشکی است  
و سبب آن ریچی باشد که عرق بسیار کند مادر موی  
سخت گرم سفر کند و ریج و روزه و کم خوردن اتفاق  
افتاده باشد **علاج** آن که مایه و آب زن و بر و غنها  
مایدن و شربت کشکاب و روغن بادام شیرین

۷۸ و لعاب اسب غول و شکر و طعام پاییه اندر کشکاب  
بخند و غلظت فزوج و مانند آن **باب**  
**دهم اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل**  
باید دانستن که مردم تن درست و پیر را و کودکی را  
و مردم خشک اندامها و لاغر را اگر گوشت عضلهها  
شکم او اندک بود و کسی که قوت او ضعیف  
باشد و کسی که معده یا دل ضعیف بود و انگس را که  
عضله زبان مست باشد و اندر که اندر رخن کای  
حرف سین حرف تا گوید و کسی را که اندر تن او خون  
بسیار تر از دیگر خلطها باشد این چند کرده را که یاد  
کرده آمد و اروی مسهل نشاید خورد و نیز اندر  
فصل که ما و فصل بهر مانشاید خاصه اندر که مای  
بیت پیش از بر آمدن شعری میانی و سس از بر آ

او بپیت روز هیچ کس را داروی مسهل نشاید خورد  
 و نه قصد و جی مت نشاید کرد و الا ضرورتی سخت  
 باشد قصد کند و شرطها و احتیاط بجای آرد و مباشرت  
 نیز نباید کرد و خاصه اندر آیام باجور و اول آیام  
 باجور انوز و هم نورست بابت و ششم و کسی  
 که شادی بزرگ یا غم بزرگ یا مهمی و اندیشه بزرگ  
 پیش آید و ار و نشاید خورد و بسیار خوردن داروی  
 مسهل ناپسندیده است تن ضعیف کند **انکس که**  
 داروی مسهل خوردن از موده نباشد طبیب را نشاید  
 که ویرا دارو دهد و صواب آن باشد که بعد از لطیف  
 و اندک تدبیر او کند و اگر چاره نباشد دارو لطیف دهد  
 و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بشیند  
 از آن کند که نیز و دارو خوردن با بکتن را مستعد

لیکن و

اسهال  
داروی

۷۸

دارو خوردن کند تا مقصود حاصل شود بی مغرت و آنجا  
 بخدمه باشد که روز جیزی که احتیاط ضعیف کند بخورد و موده را  
 مراعات کند و که زهای دارو کشد و کند طبع را نرم کند  
 و خلطها را بنزد پس مسهل خوردن آن ساعت که  
 مسهل خورد و طعام باید که هضم شده باشد و مننون  
 شهوت طعام بدید نیاید باشد و دارو سخت  
 شین نباید تا موده از اجود ض غذا قبول نکند  
 و بهضم آن مشغول نباشد و خفتن پس از آنکه دارو  
 خورده باشد اگر دارو قوی باشد و پیش از آنکه درگاه  
 آید بنفشید اگر بخسید دارو کار بهتر کند و چون در  
 کار آید بخسید فعل دارو باطل شود و اگر دارو  
 نرم و لطیف باشد و پیش از آن که دارو در کار آید  
 بخسید دارو کار نکند و یا کمتر کند و آب گرم

خورون پس داری مطبوع قوت دار و ضعیف  
کند و پس از جبهای قوی اگر در کار تفصیه باشد  
آب گرم و شور آنرا دفع کند و اگر یکدم مصطک  
باشد بخورد و او را یاری تمام وزن خود دفع کند  
و نادر و کما تمام نکند طعام و شراب بخورد  
**و اگر معده صفراوی باشد و صبر کردن احتمال نکند**  
پیش از دارو بنمائی اندک یک چند لقمه نان اند  
شراب شیرین کرده بدهند یا شرابی کشکاب با آب  
انار و اگر کسی را بفسد و اسهال حاجت آید  
نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط گرم باشد نخست  
نخست فصد باید کرد و اگر اخلاط سرد و اگر اخلاط  
بلغمی است نخست مسهل باید داد و اگر کسی را در  
کار نکند و ماسه وی آرامی و تمهید اعضا بدید

شماره و یا فصد بکار باید داشت یا در وقتان مصطک  
سوده باشد که اندر آب گرم باید داد و دارو را دفع  
کند و اگر در کلماتی کرد و در جبهه بیرون خرد یک  
باید زد و بسیار باشد که آبی و سبب غشیانی که از دا  
باشد زایل کشود و در کار آورد و اگر این **در آب**  
بد تو کند که چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد پس  
از دور و زبایسته روز باشد و هرگاه که دارو تمام  
کار نکند و تن از آن ماده که مقصود باشد پاک  
نشود که ماده بکار باید است چند روز تا ماده  
بجانب رود و هم میل کرده است و بجانب پوست  
میل داشت است بعرق دفع شود و نباید از مواد  
اگر از که ماده لذت می باید نشان آنست که  
ماده دفع می شود و اگر لذت نیابد و تا سه دروی

بید آید در حال بیرون باید آمد و بشربت و غذاء  
موافق تدبیر باید کرد و چون از دار و فارغ شود  
از همه چیز که حال مردم بگرداند چون شادی بزرگ  
و غمی بزرگ و خشم عظیم و جاع و خصومت و تعصب  
و مانند آن خویش دور باید داشت و طعام اندک  
و لطیف باید خورد و پیش از طعام مبر و دود و مکرر  
راحت انداخته و در جلاب باید خورد و **محرور**  
**وصف ای** جلاب از اسبغول و موندل مزاج  
از تخم شاهسیرم و اگر کسی سخت محروم باشد  
اسبغول بروغن کل چرب کند و جلاب اندر کند  
و بخورد و اگر سخت مبر و د باشد حب الشاد بروغن  
زیت چرب کند و شراب خوردن از پس دارو  
اسهال بیم باشد که تب آرد و اضطرابی بدیدار

و اگر داری اسهال فزون از آنکه کار کند شمر ۲۸  
نازه دهند تا قوت و تیزی از و از امعاء باز دارد  
و اگر تخم لسان الحلی در شیر بپوشند و بدهند در جان  
دارد و اگر تب آمده باشد اسبغول و کل ارمنی  
و صمغ عربی بروغن کل چرب کنند و شراب آبی  
یا با شراب مورد دانه بدهند و تریاق فاروق  
و قلوبیای رومی اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال  
جدا ان شود که فواق پیدا آید اسبغول را بروغن  
کل چرب کنند و با آب سرد بدهند و اطراف بندند  
و عطسه آرد و قلوبیای بدند و کل امل تنعم و ملو  
و کپانی را که دارد و شوار خوردند تدبیرهای  
لطیف باید ساخت اما خداوند مبدء و ضعیف و  
کرم را که با استفراغ حاجت آید بکیر و سفوفیای

یک شربت و اندر جلاب خام حل کند و آبی و پیچ  
 پاره کند و بر سر کار و بپازند و اندر جلاب بند  
 کشید تا از آن جلاب بختی اندر و خود  
 پس آبی از جلاب بردارد و بدهند و آن جلاب  
 بگذارند تا مضرست سقمونیا نباشد و مرده دارو  
 ندهند فاما اگر مقدار سقمونیا زیادت کنند از یک  
 شربت تا آنج آبی بستانند مقدار یک شربت  
 باشد صواب باشد فاما اگر با سقمونیا غصه و  
 رطوبت حاجت آید تر بدسپید نیم کوفته بکشد  
 یک درم و نیم بحسب قوت و طبع دار و خوار  
 و اندر صد درم آب بپوشاند و با نیمه با آید  
 بسیار آید و بمقدار حاجت سقمونیا بدان آب حل  
 کند و مقدار ری نکند شود و بر وی افکند و پس

کند

تر آید و

آبی

آبی با سبب پاره کند و اندر افکند و یک شب بنهند و ۲۲  
 باید آبی با سبب بدهند مقصود بحاصل آید **طوبه**  
 که خداوند تر که را سود دارد و بکثیره نفسه خشک پنج درم  
 پنج سوس مقشر نیم کوفته ده درم اندر نیم آب بپوشد  
 تا نیمه با آید بیست درم شیره درشت یا تر بکشد  
 و روی افکند و حل کنند و بسیار آید و این یک شربت  
 باشد **صفت** حب لطیف بکبر و نفث خشک  
 دو درم رب السوس یک درم عسل خیار و نیم  
 چند انگ مرده و بدان بسپارند و حب کنند و بنا  
 کند **باب** یازدهم اندر تنه بیهوشی کردن  
 کسی را که سینه تنگ و از گوشت برهنه باشد و گردن  
 دراز و خجسته ظاهر و بیرون آمده باشد و کسانی را که  
 در سینه بیمارها باشد تنی شاید که درن و کسانی که

اعضا و سه و دماغ ضعیف باشد و کسانی که سخت فربه  
 باشند داروی مسهل اولیه از قی کردن باشد اما <sup>منفعت</sup>  
 قی آنست که بیماریها و دردها را که فرو و سوی ناف  
 باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای  
 بد ببرد چون آرزوی کل خوردن و مانند آن و  
 آرزوی طعام بد پیدا رود و خداوند یرقان و رعشه  
 و فالج و تقوس و مالتخولیا و قوبا و خداوند جدام را  
 سود دارد و کسانی را که بد رنگ و زرد روی  
 باشند ربو و ضیق النفس را سود دارد و کسی را  
 که داروی مسهل خورد قی و غشیان نباشد و مقتهای  
 قی آنست که معده را از بون کند تا اخلاط روی  
 بدو آرد و دندانها و بیماریها چشم و سینه را زیاده  
 دارد پس اگر قی باندازه بوقت حاجت کند

نحوه دارویش از آنرا و سه روز قی کند  
 تا چون در او خور و قی و غشیان هم

که انی

که انی سه و کوش زایل کند و چشم را روشن کند  
 و از بهر قی کردن چند گونه طعامها و تخلف باید خورد  
 و چند گونه شراب مختلف تا مقصود حاصل شود آید و  
 چون طعام و شراب خورده باشد یک زمان صبر کند  
 تا اخلاط که مقصود است با طعام بیامیزد و کسی  
 را که قی دشوار آید سه روز پیش از قی کردن  
 هر روز یک <sup>پنج</sup> اوقیه روغن شکر بخت با یک  
 اوقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد و هر روز آنرا  
 که ماوه شود و روغن اندر مالند و شور باها و جز  
 خورد و طعام پاک و ناکون خورد و اگر هوامه  
 باشد خانه گرم کند یا در گرمای قی کند و بوقت  
 قی کردن رفاده بر پشت چشم نهد و بپندد و را  
 نشیند و چون فارغ شود چشم و روی تاب ببرد

بشوید و دنان باب کرم شوید و چند بار غرغره  
بشکنجین یا یکبار و بهترین روز کار رقی ثابت است  
و در طب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام  
در مجرای و پس از طعام و بشیر آب کند و کسی که خوا  
معه او زبون نشود پس از آنک دمان شسته  
و غرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده ناله  
شکر یا فی شکر باب سبب بخورد و مادی که روی  
بمعه دارد باز دارد و باقی فضله که در معده باشد  
بجانب امعاء دفع کند و کلشکر و لافعل که حک  
همچنین سود دارد و اگر از روی قی سوزش  
اند در معده نوک کند شو با و آب اندازد و بکند  
خاصه شود با و مرغ فربه و اگر فواق پیدا شود  
آب کرم خورد و عطسه آرد و اگر در سینه و پهلوها

دردی و تمددی تو کند کند بر و غن نفثه یا غن  
با پنج بمالد و آب کرم بکشد کند و بکشد خزان باشد  
که مثانه کا و یا چیزی مانند وی پاک کرده شسته  
بر آب کرم کنند و بر آن موضع می نهند و از داره  
قی آنجه بی خطر است اینست بکیر تخم ترب دو  
درم تخم شنب یک درم بوره نان چهار درم  
سه بگوید و با بکین سه شش از طعام بخورد و این  
باشد و ترب درم درم کند و اندر عصاره می  
می نهد تو نوی و بهر نوی اندکی نمک بر می برد  
پس مقدار ی شکنجین عسل بر سر آن کنند و یک شنب  
بهند و دیگر روز پیش از طعام آن ترب آن  
شکنجین بخورند پس طعام خورند و قی کنند و نیاز  
نکند و سه عدد در میان طعام بخورند و یا ماهی

تازه خوردن قی آرد و قفاح کرم با آن شست و ماسک  
 قی آرد **باب دهم اندز بدیه فصد و حیات**  
 فصد و حیات استغراغی باشد کلی اندز بدیه مرکب  
 سه اخلاط کلی خونیست بدین سبب کویند و فضیلت  
 هرگاه که خون گرفته شود از هر خلطی چیزی کم شود  
 فصد را استغراغ کلی بدین سبب کویند و فضیلت  
 فصد است که خون رگ کشاده شود رنگ و قوام خون  
 و قوت بیرون آمدن می توان دید و چند آنک مصلحت  
 باشد بیرون تو اند که داند بسیار و داروی سهل  
 و داروی قی اگر قصیری کند تا رگ قفاح بدار و دیگر  
 خطه ناک باشد و اگر افراطی کشد باز داشتن دشوار  
 باشد بدین سبب فضیلت هیچ استغراغ فضیلت  
 فصد نرسد و منافع خون در تن بسیار است آنچه

ازان جاره نباشد یا کده اند **و آن است که**  
 کرم است و معدن قوت طبیعی است و تولد خون  
 اندز جگر باشد بدین سبب اندز خون حرارتی طبیعی  
 و می تن ازان بهره یابد و بدان پرورده شود و در  
 حرارت غیری هم خونیست و خون اندز ابراهیم تن  
 می رساند و به سبب است که هرگاه که نخستی بیشتر  
 بیرون کنند ضعف و غشی تولد کنند و منفوت بزرگند  
 است که رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و به  
 تمام از جگر بدل می رسد و آن خون تا مرکب قوت  
 حیوانی گردد و اندز همه شده باینها برود و قوت  
 حیوانی به تن رساند و بدین سبب است که هرگاه که خون  
 از شریانها بیرون شود قوت حیوانی باطل گردد  
 و مردم مملوک شوند و کمترین منافع خون است

که پوست روی رنگین کنند و پاکیزه و بارونقی داند  
 و از بهر منافع بعضی از متقدمان خون بیرون کردن  
 روند داشته اند و آن رای خطارت از بهر آنکه  
 منافع خون انگاه باشد که مقدار خون اندر تن آن  
 مقدار باشد که باید و بهر آن مزاج که باید و بهر آن  
 باید و هر گاه که مقدارش بیش شود یا مزاج طبیعی  
 گردد و سبب بیماری گردد و دوزا ایل کردن یا طبیعی  
 است و عذری خواسته اند و گفته که هر گاه که غذا از  
 بیماری باز گرفته آید و چیزی نافع داند که داده شود  
 هم مقدار خون و هم مزاج خون با اعتدال باز آید  
 و خون بیرون کردن حاجت نیاید **جواب**  
 آن گوئیم که اگر چه آن تدبیر صوابست مصلحتی و مدتی باشد  
 تا آن غرض حاصل شود آنجا که ایمن شود

۲۹  
 محتاج بود که آفت صدمه پیش دستی کند مصلحت نبود پس  
 بهر صورت خون کمتر باید کرد و صواب آنست که اندر  
 چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذا و نافع و اندک  
 دادن و مقدار خون کمتر کردن غرض حاصل آید  
 حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت و بهر حال  
 دل باید کرد و این از نبض توان دانست و اولیتر  
 آنست که در حال فصد طبیب دست بر نبض دارد  
 تا هر گاه که تغییری وضعی پیدا آید در حال بدند  
 و هر گاه که سبب فصد تباهی خون باشد از آنکه  
 قوایم نگردد و نباید است مگر اثر ضعف پیدا آید  
 و هر گاه سبب فصد <sup>فصد</sup> بسیاری خون باشد تا قوت  
 بیرون آمدن کم نشود و نباید است مگر اثر ضعف پیدا  
 آید و هر گاه که سبب فصد اما سی باشد تا از آنکه خون  
 نیاید

**بقراط** بدین سبب می گوید که اندر شوصه رک  
 باسلیق باید زد و رنگ خون نکرد و نباید سب  
 مکرر بدو سبب یکی آنکه ضوف و دوم آنکه اماس  
 قوی باشد و رنگ خون دیگر که دویم باشد که ضوف  
 پیدا آید از بهر آنکه اماسها گرم و بزرگ کند رمای  
 خون بسته باشد و خون را اندران موضع بازدا  
 بدشواری بیرون آید محدود و مردم لاغر که در  
 معده صفرا تو نگذرد کسی را که مسام کشاده باشد  
 و کسی را که جسی فم معده قوی باشد از غشی نکه بد  
 داشت و طبیب باید که دست بر نبض نهاده از  
 تا چون اثر تقیه پیدا آید در حال بند و در حال  
 آمدن خون غشی کمر افتد بیشتر پس از آن افتد که  
 رک بسته باشد و قوی کردن پیش از فصد غشی باز

جبهه آید

و کسی را که فم معده ضعیف است

دارد خاصه کسی را که در معده او صفرا تو نگذرد فم  
 معده ضعیف باشند و اگر اندر حال غشی قوی کنند غشی  
 زایل شود و قوت باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی  
 آنست که پیش از فصد بزمانی اندک شراب انار دهند  
 یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب  
 خوره یا مانند آن چیزی و مبرودان را پیش از فصد  
 شراب بپودند و دهند یا میبه یا جلاب که افاویه در  
 بخته باشند و مقصود از اینست باز خفته فصد کنند  
 و همه بران شکل باشند تا خون جند آنکه باید بیرون کنند  
 یا کمر از قدر حاجت و هیچ پیر اف نکنند و از پس  
 فصد ما لئیم دهند و فصاد باید که نافه مشکالتی که  
 بدان قوی توان افکنند پیر مرغ و مانند آن حاضر دارند  
 و دو مشک نیز حاضر دارند تا اگر غشی افتد در حال

چون

تا اگر غشی افتد در حال بزم فرو کنند و قی افکنند  
 و مشک بویانند و دوا المسک اند جلایب یا اند  
 آب انار حل کنند و بخلق اندر بجانند و کسی که کتب  
 آید در میان تب و روز نوبت تب تب رک نشاید  
 و کسی که در دصوب باشد یک نشاید زدن نخست  
 در دساکن باید کرد پس رک زدن از بعد آنکه  
 در اخلاط را سوی خوش کشد و رک زدن  
 خلط را بسوی بیرون کشد منازعت میان آن  
 و کشیدن بدید آید و شوریدگی و ضعف تواند  
 کند و اندر تابستان رک روزی باید زد که هوا  
 خوش بود و اندر ساعت نخستین اندر روز  
 خاصه مردم محروم را و اندر ندیم استغراغ بدو  
 مسهل باید کرده آمد که کدام روز کار در فضل

افضل

کدام

که ما شمل نشاید خورد و نه فصد شاید کرد آن معنی ۸  
 نیز درین باب نگاه باید داشت و آن روز که رک  
 زنند و بیک روز طعام بیک کمره و لطیفه باید خورد  
 و چیزی صفا نشان باید خورد خاصه محروم را و  
 از پس قی و از پس اسهال و از پس جماع و از بی خوابی  
 و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هضمه  
 و از پس هیچ کاری که تن گرم یا بسبب آن تحلیل  
 بسیار افتد و مسامک شده شود رک نشاید زد  
 و در جمله طعامی قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه  
 خشک و مانند آن نباید از بعد و کار یکی آنکه مقصود  
 از فصد باز گرفتن قوت خون باشد و طعام قوی  
 مقصود باطل کند **و دیگر آن** روز که فصد  
 کند قوتها و معده و دیگر اندامها نخی شود و قوتها

و اگر در روز نشاید جان جانها را زدن  
 و روزی که در روز یکم نشاید زدن  
 و هم پس از آن روز

قوی باید تا طعام را منضم کند چون قوت ضعیف شده باشد  
و طعام قوی خورد منضم بد باشد خلط بد نکند  
و در حال کردانی و کسلانی پدید آید و از پس قوی و از  
پس جماع و از پس اسهال و از پس بی خوابی و  
رنج و از پس ناکواریدن طعام و از پس سیف و از  
پس بی کاری تن راست کند و گرم کند و کلیل  
بسیار افتد و رک نشاید زدن اگر ضرورت  
باشد میان آن حالها و میان رک زدن سه روز  
یا دو روز کم نشاید هم پیش از رک زدن و هم  
بعد از رک زدن آسودن و غلبیدن صواب باشد  
لکن شاید خفت از بهر آنکه کسلانی و ضعیف  
آرد و باشد که احتلام افتد و بر سر رک رفا  
بزرگ نشاید نهاده و هیچ عطر و خلط نشاید

در احتلام بخند

۲۹ و اگر سر رک گرم شود در ساعت می باید کشاد و  
رفاده را بکلاب تر کردن و سرد کردن و باز بستن  
و در طوب را پیش از رک زدن ریاضت معتدل  
باید که در قمارت برافروزد و در طوبتها بکشد  
**و اما رکهای** که بیشتر زنند قفال است و  
اکحل و باسلیق و ابطی و صافن و جبل الذراع  
و اسلیم و ما بنض و عرق النساء و هر یکی را منفوت  
دیگر است **اما فصد** قفال علتها یسه و چشم  
و بینی را و کام و لب و زبان و دندان را سود  
دارد و فصد اکحل علتها و منته تن را سود دارد  
و باسلیق علتها و جگر و سینه و ذات الحذب  
و ضیق النفس شود و درد کاه و سهرین و زانو و ساق  
و قدمها را سود و اسلیم و نبال باسلیق است

از دست راست در دگر اسود دارد و از دست  
 چپ در دگر اسود دارد و خداوند گرو خا<sup>رش</sup>  
 اسود دارد و قبل از ذراع اندر بعضی دستها  
 بارک با سلیق است و اندر بعضی با کل آینه است  
 و زید الماعلی نهاده است نزدیک خرده دست  
 و اندر کتاب می گوید منقوت آن همچون منقوت  
 قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند  
 و همانا که این خلاف از سهو ناشی است و  
 صافن خون را از بهر بالا فرو آورد حیض کشاید  
 و ریش و ریش را از زمار و خایه و قضیب  
 سود دارد و مابین اندر زیر زانو است بعضی  
 طبیبان گفته اند مابین شاخهاست و دندان  
 رگها که یک رگ شده است درواجا را در  
 پشت

زندان

فصدان

بشت را سود دارد و منقوت فصد آن فرون از  
 منقوت صافن است و حیض کشاید و در منقوت  
 و بواسیر و در دگر اسود دارد و فصد عرق النساء  
 در دگر عرق النساء را ایل کند و منافع دیگر بمنافع  
 صافن نزدیک است اما قیفال را بوی  
 باید زد یا از پهن او بر بوده باید زد تا پیش از  
 دیگر روی رگ بیرون نشود و بگردان و تر  
 و عصب و فصد آن بر نیاید و اندر زیر کحل  
 عصبی است احتیاط باید کرد و بر بوده باید زد  
 و از درازا باید زد و پهن پهن او را کشاید و  
 از بد انگ در زیر او ششمانست از موضع خوش  
 یک سو باید بود و بویب باید زد یا از پهن  
 و از درازا باید زد و اگر از درازا کشاید که

بسیار بود که کحل در میان  
 با سلیق را  
 از دندان

و باشد که از هر جانب او شریان باشد دست  
از آن رک بیاید داشت و رک بیاید جست  
و اندر بیشتر وقتها که ماسلیق را بدینند با دگر  
و نشان وی آن باشد که بزرگ مانند عدس و با  
نخود نام هواریها بداید آید بکشد و با هستکی  
بمالید و نام هواری شود و دیگر باره بستن  
که دیگر باره با دگر دهنم نباید کشد و بمالیدن  
و بستن و اگر نه از بار با دگر دست از آن  
باید داشت و ابطی باید زد و هر رک که منجین  
با دگر دنیا بدزد و ماسلیق را اولی تر آن باشد  
بپشت نیش زشد چنانکه گشت حی مت تا با سلا  
بسد و ماسلیق و ابطی را بسپاریم تا مالیده و آب گرم  
در یختن بسپاریم پس بستن و بند بزرگ باید

کم

بست نشانه

افکنند

۴۸ افکنند دست مفصود راست باید داشت چنانکه  
زاویه بغل قایمه باشد و رک را با بهام فرو برد  
که رفت و نیش از بالا ترک فرو باید برد و فصد  
آنستیم را ساعد بیاید بست و بوریب باید زد  
یا از درازا و دست در آب گرم باید نهاد تا  
خون جندان که باید برود و فصد و صافن را  
بالای اشک بیاید بست و گاهی چند بروند و  
که و همه از پنبه در زیر پای نهند و پای بروی  
بافت زنده تارک پدید آید و از اصل رک دو شاخ  
برداشتند از دو جانب او و اصل میان  
هم دو است اصل را باید زد و مابض را ساقا  
باید بست و در آن نیز بیاید بست و چند کام با رفت  
و چند بار فرو تا بدین شست و بر خاست تارک

پدید آید و عرق النساء را دستار در آر بکنند  
و یک سر بر میان مفصود بندند باقی بر آن  
ساق او می پیچند و می بندند سخت مانند یک  
اشالنگ و چند بار فرو نشینند و بر خیزد و پای بر  
خشتی نهاد و فصاد بر پشت پای میان خنجر نهاده  
یارک بجوید اگر یافت از خطا ایمن شود  
و اگر نیابد از سیمثالنگ از جانب و خشتی بجوید  
و نشان عرق النساء است که بروی کمره باشد  
و از دور از او باید زد و از بد انگ از دو جانب او  
عصب است و هر گاه که فصاد را خطا افتد  
و سر نیش بوشا عصبی آید اگر دست باشد و اگر  
اماس گیرد و گز از آن تو که کند همه تن بر و غن  
بفشارد یا بر و غن باد او جرب باید کرد و آب

کشنه

۴۲  
کشنه تر و صندل سرخ و سپید و شاف مامیثا بر آما  
ضماد می باید کرد اگر قوت بر جای بود از دست  
دیگر باید زد و یارک صافن باید زد و اگر آن خطا  
افتد از دست رک باید زد و هم از آن جانب  
و اگر جراحت ریم کند جراحت فدا خضر باید کرد و  
رفاد مایه بر می باید نهادن چنانکه ریم دفع می شود  
و اگر خطا از آن گونه افتد که رک نیک کشا و شود  
و خون اندر ز بر پوست جمع شود و جایگاه رک کمود  
شود تا اثر آن زایل شود بدان دست مبیح کار  
ضرب نشاید کرد و هر گاه که کمودی کمره می شود  
نشان سلامت باشد و اگر کمودی زیادت شود  
یا سایه شود از دست دیگر رک باید زد و یارک  
صافن باید زد و آن ضماد که پیش ازین یاد

کرد آید است بر نهادن و هم گاه که نیش شریان  
 باز آید در حال سر رک باید گرفت و بازوی که  
 اندر لایق گویند بر نهادن و بر زبیر آن رفاذ  
 بر نهادن و بیستن محکم دست را بر پشت سر  
 نهادن و بازوی دست دیگر و پای که برابر این  
 دست مجروح باشد بیستن تا خون برین دست  
 مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد باید  
**صفت** لایق بگیرند و هم الا خون و از زوت  
 و شب یانی و قلع طار و آقا قویا و جلا ر و صبر کنند  
 از هر یکی یک درم صمغ عربی دو هم همه بپوند و  
 بپزد و بسپند و خایه مرغ برشند و اندر آب و بر  
 خرگوش یا با قزچنه یا گایا خانه غلیظ بود یا کیره بر  
 جراحت و کرد اگر در بر نهند و بپزند و پس از ده

و باز بستن

روز نهم کبشاید اگر خون ساکن شده باشد  
 باز بپزند و هر چند روزی می کشانند و مار می بندند  
 تا معلوم کرد که جراحت بسته و محکم شد و اندرین  
 میان طبع مضمون نگاه دارند تا نرم شود و با غلظت  
 باشد و نشان رسیدن جراحت بر شریان است  
 که حرکت بیرون آمدن خون حرکت با نظام باشد  
 همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن  
 که دو خون شریان رقیق باشد و اشق باشد و اگر  
 گوش جراحت نزدیک باشد او از خون اواف  
 توان نشود و اما حجامت که در کان و سیم آن یا  
 بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن  
 عضو را پاک کنند و با خون حجامت از گوشت و  
 چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود

و که در مکان را تا از شیر باز کنند بی ضرر و رتی سخت  
حاجت نشاید کرد و از پس همه ماضی و رتی نباشد  
نشاید کرد و از بعد آنک ضعف شوند و بر آن ضعف  
مانند و بزرگانه پس از شست سال حاجت  
نشاید کرد و از بعد آنک خشکی بر پوست ایشان  
غلبه کنند و او بی ثمران باشد که روز چهاردهم  
و مانند هم ماه فصد کنند و حاجت نیز و توقف  
کنند تا نو ر که نقصان گیر و این روشها نزد هم  
و به فصد هم باشد از بعد آنکه ماه روز چهاردهم  
محتلی باشد از نو ر و اخلاط اندر رتن حرکت کرده  
باشد و میل جانب طام کرده و در کلهای کیها و باریک  
باشد و شاخها که هاتمه پر شده و اندر آن وقت  
خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط بد بکند و گاه

که بنور ماه نقصان پیدا آید خون صافی باز گردد و  
اخلاط طی که با خون ماسخون حرکت کرده باشد  
بسیار آنک غلیظ تر باشد باز بسته ماند و  
بدان زودی که خون صافی شود و باز گردد  
باز نتواند گشت بدین سبب با خون حاجت  
اند نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

### باب سیزدهم اندر استغواغها و دیگر

استغواغها و دیگر هفت نوع است اول  
وعرق و مخاط که از بینی آید و لعاب که از  
دهان و بند دندان آید و جاع و استغوا  
بشیاف و استغواغ حقیقه **فاما** اول و بار  
بیاید و است که هر طعامی خورد می شود اندر  
سه مضم است مضم نخست اندر معده است و مضم

دوم اندر چک است و مضم سیم اندر اندامها  
 دیگر و از مضمی چیزی بماند که قوت مغیره اند  
 تمام کله مضم کرده نباشد و اندر تدبیر حفظ  
 الهی تدبیر دفع آن واجبست و مضم فضله را  
 است که بدان طریق دفع شود دفع فضله نخستین  
 بقی بود یا با سهال و تدبیر آن یا دکرده آمد  
 و دفع فضله دوم با در اربول باشد از بهر آنکه  
 آن فضله اندر غرق باشد و هرگاه که آن اندر  
 باشد بد روی ادرار کنند و دفع کنند و هرگاه  
 بد روی که آن فضله را اندر غرق از خون جدا  
 کنند و با سهال دفع کنند و تدبیر سهال گذشته است  
 و تدبیر ادرار بد روی ادرار کنند و اندر بخش  
 عملی اندر باب علاج عسر البول یا دکرده آمد

**اما** منقوت ادرار بول که بماند از ه حادث  
 باشد بزرگست در دیند مار او در پوست و کفانی  
 و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریها را که از تری  
 باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن بیم باشد  
 که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت دمای طبع و  
 تولد کند **تدبیر** ادرار عرق بیاید و  
 که ادرار عرق و سم است و طریق دفع مضم آن  
 کذرهای با یک است و باید که اندر اسام گویند  
 بعضی از آن فضله بخار است که از سه تن تحلیل  
 دفع شود و اندر آن وید و بعضی شوخت  
 که بروی پوست نمایند و اندر کرمانه پاک کنند و  
 بعضی عرقست که بطریق مسام بیرون آید و اندر  
 تدبیر حفظ صحه و اندر علاج بعضی بیماریها

و کذرش تن  
 که آن فضله مضم دوم است

عرق آوردن باید کرد و بدین سبب است که گاه  
 که سیر عرق کند راحت یابد و هوای گرم چون  
 هوای گرم که باده رفتن و ریاضت اندر سواتی باشد  
 تن را گرم کند آرد از بد آنک ریاضت از اندر  
 تن را گرم کند و فضله بکند آرد و هوای گرم آن  
 فضله را بیرون آرد و داروهای لطیف کنند  
 تن را گرم کنند و عرق آرد و ککن اندر تدبیر  
 حفظ صحت عرق آوردن بدار و گازبان را  
 از بد آنک داروهای آب آرد و عرق بسیار  
 و خشک و لاغر کند و پوست را درشت کند و طو  
 اصلی را بکند آرد و تحلیل کند و دق و ذیون کند  
 کند تدبیر مخاطب باید دانست که مخاطب طوط  
 غلیظ را گویند که از سر برآید بینی فرو آید و از

عرق آرد

و حرکت در صلب کاند

از نشانه بود که

آمدن آن

ان دماغ پاک شود و بیماریهای دماغی که از اخلاط  
 غلیظ خیره زایل کرد و چون صرع و سکنه و مانند  
 آن و از بد حفظ صحت و طوبی را و کسانانی را که  
 اندر دماغ ایشان رطوبتها باشند تدبیر فرود  
 آمدن آن باید کرد **و تدبیر** این غرضه است  
 و عطسه و سرخا رسد که و شراب که بر سنگها و  
 گرم بجانند و مانند آن و بخار طبع با بونه و فو  
 کوهی سودمند است و خربق و سنبل و پدیل و  
 عطشنا نرم بگوید و بگوید عطسه و مخاطب فرو  
 بر آید و این تدبیر از استفراغ بدار و گوی مسهل باید آرد  
 که دماغ را و تن را حتی پاک کرده باشند تا باقی  
 بدین طریق دفع کرده شود **تدبیر لعاب**  
 باید دانست که لعاب آب غلیظ است که

۴۵

دانش

کند

از کام و بن زبان فرو ذآید و آمدن آن وقت  
 حاجت دماغ و چشم و گوش و خلق و فم معده  
 سود دارد و از بد تدبیر حفظ صوت گاه کاه تندی  
 رفتن باید کرد خاصه اندر زمستان و خاصه <sup>طوب</sup>  
 از بد آنک اندر زمستان بیشتر کرد آید **تدبیر**  
 بقا قمر حاو میوینج کومی و مانند آن باشد که  
 لختی بخایند و بغرغره کردن بس که زیزی یا یا  
 فیر او آب گاه با سوت و خردل و غرغره کردن  
 و کر گاه یا اندر خانه که م باید که **تدبیر**  
 استغراغ شیا ف باید دانست که فعل شیا  
 اندر استغراغ ضعیف است و خوراک که بد و بزرگ  
 باشد نتواند آورد که چه ترکیب آن دارد او را  
 قوی باشد و منفعت آن در در پخت و کما

و حوالی آن باشد از بد رنگ هر شخص فردی و  
 و بزرگی شیا ف در خور او باشد و از بد هر مقصود  
 بد او را باید ساخت که مقصود لایق باشد مثلا از  
 بد کسی که نب آید و محرومانت از شکم و بنفشه  
 و سقونیا باید ساخت و از بد م طوب و دردناک  
 بلغمی سکیج و عاوشیر و مقل و اشق و نمک  
 بندی و تخم خنظل و زنجبیل و سورنجان و  
 تخم کرفش و جند بندستر و قسط و زرنبا  
 و عنبر روت و برک سداب و ماهیزیره باید  
 هر ساخت **تدبیر حقه** فعل حقه قوی تر از فعل  
 شیا ف از بد آنک بمقدار بیشتر بخند و نند <sup>تدبیر</sup>  
 و گرم باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان  
 سبب دارد وی <sup>توان</sup> مسهل داد چون ضعیفی معده

و توله غصیان بسبب دار و خوردن خاصه اگر  
 اموات را دفع نکند چنانکه باید و مقصود او  
 از داروی مسهل تمام حاصل نشود چنانچه انشی  
 را هیچ علاجی چون حقنه نیست و کسی را که بر سر  
 رخی افتاده باشد یا از اندر دماغ آغاسی و آفتی باشد  
 حقنه سخت نافع باشد ماده را از دماغ فرو دارد  
 و بخار بر سر فرو میزند چون دارو مسهل و داروی  
 حقنه گاه باشد که ناموده بر آید و بیشتر یا رود  
 باریک بر آید بدین سبب هیچ حال بر رقیق حقنه  
 نباید کرد که بیشتر شی که موده را قوت دهد بسیار  
 ندارد و از موده باز دارد و نگاه باید کرد که  
 حقنه از بهر در که ده و اگر گاه کنند بسیار تقفان  
 خنید و سر بر بالشت نهاده چنانکه سینه او افتاده

۴۸ و سرین او نیز بر بالشت افراشته باشد و میان شست  
 بدین بین باشد و اگر از بهر دماغ می کشند یا  
 بر زانو خنید چنانکه شکم او آویخته باشد و سر  
 و سینه بر بالشتی افراشته باشد و بسیار خنیدن نگاه  
 دارد تا درین حال سعال نکند و عطسه ندهد و  
 فو اقی نیفتد و بیاید دانست که اگر داروی حقنه  
 اندک باشد بموضع خنقی بود و بواسطه حال خوب نکند  
 شد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ باشد که زجر  
 و اگر سخت کرم باشد غشی آید و اسهال خون آید  
 و اگر سخت سرد باشد باید که در دماغ اجابت نکند  
 و اگر سخت غلیظ باشد زوده را آلوده کنند و  
 زانوقت دهد و اگر سخت رقیق باشد پس  
 فعالی نکند اندرین همه صفته معتدل باشد و مقدار

و سواری بود و

تمام

معدن پنجاه شقال باشد و سبوساب پخته و نظرون  
روده را از شغل پاک کند و طبع جعده را بار و غن  
زیت هم این فعل کند و اندر حقنه خوانند در د  
معه و در دانه امها و خوانند سپهر و خوانند  
سده و قویج صعب از قنطریون و قیق یعنی  
باریک جاره نیست و حلبه و زیره و نه اسپند  
و تخم سداب سخت نافع باشد و اندر حقنه از  
انگامه جاره نباشد و بسیار باشد که سر کین کبودتر  
و قنطریون و چند بیدستر مقدار و در مسند در  
افکنند و از بهر درد پیر و لیث غس و مالینج و لیاو  
در چشم و در گوش از تخم خنظل جاره نیست  
و اندر حقنه خوانند آن تب تک و بوره مان  
نشاید که دکنی از لعاب اسبغول و آب شکر

و آب

و آب طبع بنفشه و کشکاب باید کرد و از بهر  
محرقة و روغن کل با آب نیم گرم بیامیزند و حقنه  
کنند و از بهر شویش روده را و ریش روده از طبع  
کشکاب و روغن کل کنند و اندر هیچ حقنه قیون  
و آب کشتی نیشاید کرد و صبر در هیچ حقنه و  
شیاف نشاید کرد **صفت** طلی که بر شکم مالند  
طبع را نرم کند بکیرند و روغن بیدانجیر و موم زرد  
و دردی و روغن زیت و روغن سازند و شوخ  
خانه مکس انگبین و قدری عصا ره قشال الحار  
باشیه شبرم یا سقمونیا یا سقم الخنظل یا زهره کاو  
یکی از این همه باید و نیمه بموم و روغن بسپارند و بر  
شکم طلی کنند استغراق تمام کند و خداوند تب  
را که طبع خشک باشد یا در دودون شکم اماس

۴۹

خشکاش صح

باین

باشد و بدان شکم فرو دنیا پدید و غن تازد با آن  
 نیم گرم بزنند و بسیاری بر شکم و ناف و کمرگاه  
 و پهلوهای مالند با دستکی طبع نرم شود و آن شاء  
 الله تعالی **تدبیر جماع** بیاید و انبسن که جماع  
 نوعیست از استفرغ طبعی و از جمله سببهاست  
 که هرگاه چندان اتفاق افتد که باید و چنان  
 باید و آن وقت که باید سبب تن درستی  
 باشد و هرگاه که برخلاف این سبب بیماری  
 باشد از بد انگ هرگاه که او عیبه منی بر شود  
 طبیعت بدفع آن محتاج گردد اگر آن کار کرد  
 شود استفرغ طبعی با مردم مسکی و نشاط یابد  
 و اندیشهها بدو و سواس و قوت بدن زایل  
 شود و اگر این اتفاق نیفتد اندر تن کمر

پدید آید و باشد که منی اندر جای خود گرم شود  
 و بخار آن بدل رسد بدل براید و بدان سبب  
 تبها تولد کند و باشد بخار آن بدماغ براید و سواس  
 و مالینج و ریاء و خیم و خفقان پدید آرد و بیاید  
 دانستن که تولد منی از خونی است که غذاها  
 اندامها اصلی را شاید و آن در بایسته ترین  
 خونی باشد اندر تن و بدین سبب است که هرگاه که  
 مردم جماع فزون از عادت کنند تن را گرم و دو  
 خشک و ضعیف گردد و نه بینی که جو مردم جماع  
 اسراف کند جمله منی که از وی جدا گردد و بیاید و در  
 سنگ خون بیرون کند و روی تن ضعیف نیاید  
 که از جماع آید این دلیل است بر آنکه منی  
 در بایسته ترین خونی است اندر تن و سبب

در کشتن

باشد یا نباشد و اگر قصد کند و  
 دوست درم صح

آنک جماع ضعیف کننده است آنست که او عیبه  
منی بدو بایسد و یا پنج جماع تهی که در کبر پیشینه  
الحاح کند خون بیرون آید و آن خونی باشد که  
از غذاها و اندام اصلی خواسته شد و هرگاه که  
آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن  
جای باز آید بدین سبب است که اثر جماع  
بیشتر است و جماع بر کبر سنکی و از پس بخت  
و از پس قی و اسهال و از پس کرم و به تن را  
خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم  
تاریک و بای ضعیف کند در جلد از پس سیری  
که تحلیل کند خون شادی با قراط و بی خوابی  
تا قراط و مانند سخت زبان دارد و از پس  
امثلا از طعام در دهنه و مستی عصها و سده

و ضیق نفس و دماغ و رسته و استسقا نو کند کند  
و اگر در حال جماع سر مادر پشت آید یا با لذت جماع  
رنجی باید یا از اندامهای او بوی خوش آید نشان  
آن باشد که اند رتن او خلطهای بد است  
از جماع دور باید بود و تن از خلط بد پاک  
باید کرد و بیاید و آنست که خداوند مزاج کرم  
و تر اندر جماع قوی باشد و مضرت بر او کمتر پدید  
آید و خداوند مزاج کرم و خشک هم قوی باشد  
لکن اثر خشکی در وی پدید آید و لاغر شود و چشم  
دور افتد و شود و خداوند مزاج سرد و تر و نرم  
و خشک هم در ضعیف باشند و مضرت زود اند  
هر دو پدید آید **باجب است که در تدریس اعراض**  
اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت

و خشم و اینی و ترس و جلی و اندیشه  
کارهای مهم و عملها باریک و امدی و  
نومیدی و هر یک را اندن مردم اثری است  
طاهر فزون از اثر طعام و شراب و فزون از  
اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن  
از بهر آنکه طعام و شراب و دارو و ما که مردم  
خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیست  
و بیشتر زهر مایه تا اندر آن مردم قرار نگیرد و حرارت  
او اندر تن اثر نکند مضرت و فعل آن بد نیست  
و اعراض نفسانی اند حال بی مهلت اثر کننده یعنی  
که اندیشه که بر دل کسی بگذرد و سخنها و خبرهای  
خوش و ناخوش که بشنود در حال اثر آن بزرگ  
روی او پیدا آید و حرکات و سکونات او دیگر

۵۲ کون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی  
فزون تر از آن دیکه سببها است و از اعراض  
نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و  
ارواح را در حرکت آورد چون خشم و شادی  
و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و کمتر کننده  
است چون ترس و غم و ناامیدی و کرم کردن  
خشم قوی تر از کرم کردن شادی است و  
دیکه اعراض باشد و کمتر که ترس قوی تر از امید  
کردن اند و به باشد و خشم تا اندازده باشد خون  
و قوت روح را و حرارت غریزی را اندر تن  
بلسته اند و خشم عظیم صغیرا بخواباند و رنگ روی  
بکشد و اند و زرد کند و مردم محروم را زیان  
دارد و مرطوب و مردم بهر و در اسود دارد

بعضی

۱ -

و شادی باند از روح را اندوه و حرارت غریز  
را اندر تن بکشد اند و رنگ روی برافروز  
و غم به کند و بدین سبب است که بعد از شادی و کام  
پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کار شاد کننده پیش  
آید دل نخی گشاده شود و طبع خواسته که بدان حال  
نزدیک باشد و اگر آنرا بیشتر کند و اگر شادی  
از حد بیرون باشد دل تمام گشت و ده شود و روح  
و حرارت غریزی از حد استقبال و طلب تمام  
آن حال خویش بیرون افکند و دل همچنان گشت  
ماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب بمغایه  
ملاک شود و مانند و ترس خون را و حرارت  
غریزی را بقدر تن که نیراند از حد آنک طبع خوا  
که از آن حال دور باشد و از حد است که خست

عکس

عکسین نزد باشد و اگر اندوه و ترس از حد گذشته  
باشد حرارت به براند و در دل باز گردد و دل  
فراتر می کشد و حرارت اندوهی خفته شود و محقق  
مغایهات میرد و درون نفاجا سبب اندوه و ترس  
که از آن باشد که سبب شادی بزرگ از حد آنکه  
حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است سبب  
اندوه بسوی اندون و حرکت شادی ناکا باشد  
و بیکیار و حرکت اندوه است نه باشد و مخالفت  
نیز خون را و حرارت را بکشد اند و طبعی لطیف  
را فریاد که از دو تحلیل کنند و از حد است که  
درین حال روی سرخ شود و عرق روان  
گردد و باخ روی زرد شود از حد آنکه حرارت  
لطیف تحلیل پدید و منفوت ایمنی و امیدواری

همچون تنفوت شادی معتدل است و مغفرت  
نه امید می همچون مغفرت اندوه خجالی بودن از اند  
خاطر را بر آید که قوتها و حارث غریبی را ضعیف  
که داند و رنگ روی بگرداند و بسیار بسیار زیاد  
کند. چنانکه مشغولی و اندیشه کار با مهم از  
اندیشه درد کار و بسیار به مشغول دارد تا که دل  
در آن بندد و بر ایشان سبک تر شود و بدین سبب  
است که سفر کردن و سود کار و کار با خوب دیدن  
از بسیارها و عسل و از وسوسه عشق بر نماند  
**و اندر علاج** هیچ کاری سودمند تر از اندیشه  
کارها مهم و اندیشه کسی که تختی از وی حشمت  
دارد نیست و هیچ زبان کار تر از بیکاری  
و اندوه می نیست **اما علاج** خشم شریتها خنک

کننده

کنند. و بعدرها و سخنان خوش و حکایتها و خنده  
و بازیهای عجب و حاض که دن دوستان و **علاج**  
اندوه و ترس امیدهای قوی و سماع خوش  
با و از نا بکند و به شراب و به فرحات گرم **و اند**  
**علاج** اعراض نفسانی طریق دیگر هست و آنرا  
علاج روحانی گویند و آن چنان باشد که مردم  
بهت بزرگ دارد و در هر چه پیش آید از خدا و  
و لذت و اندوه و ترس خوشستن دارد و کند  
و اندر آن حادثه بچشم حارث نکرد و قدر آن  
حادثه کمتر از آن نهد که بخشد که بدار بهیست  
تغیری در وی پدید آید و اگر نیز تغیری پدید  
آید طاهر نگند و از دوست دشمن پوشیده دارد  
تا بدین سبب طریق نیک و بد روزگار دیدن

کشیدن عادت کند تا حادث تغییر احوال  
در وی اثری ظاهر نکند **باب**  
**پانزدهم** اندر تدبیر پیران مزاج پیران  
سه دو خشک است و سه گاه که مردم به سری رسند  
همه تدبیرهای ایشان بکرمی و تری باید که نویسنده  
چون که ما به و مالیدن با عتدال بر و غنهای کرم  
و خوش بوی چون روغن سوسن و روغن بایسن  
و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل  
و اندر بسته نرم غلتیدن و ریاضت اندک کردن  
و شایه گاهی و خوش دلی جستن و از هر چه مزاج  
پیری دارد و چون اندوه و تری و عطرهای سرد  
و چون کافور و نیکوفرواز طعامهای ترش و خشیان  
دور باید داشت و بیاید دانستن که سوا

به بخارگاه و بویها و ناخوش و دود و غبار  
و یاد اندر پیران اثر کند از آنکه در دیگران خوشتر است  
نگاه باید داشت و غذا بتفاریق و اندک باید  
خورد و اگر کسی را معده احتمال کند بیکبار طعام  
بخورد و اما باشد و طعام پس از آنکه از که ما به  
بیرون متوافق تر باشد و طعام خوردن اندک تر  
نشاید رفتن و طعامها غلیظ نشود و افزاید  
نشاید خورد و وجیه مانیز چون آبکامه و غیره انشاید  
خورد مگر وقتی که در معده رطوبت که دانه  
باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر سود دارد  
اگر در معده ترش و باد نکند بدین سبب که بکجا  
بشیر یا عسل یا آب گسک سود دارد و که سنگی  
سخت زبان دارد و اندر معده و امعاء پیران

و طوبت بسیار کرد آید گاه گاه حاجت بهرم  
 داشتن طبع و بعضی مردمانند که اندر پیری طبع  
 خشکتر باشد فکیده نابد و غن زیت یا بابک  
 پیش از طعام بخورد و طبع نرم کند و اگر بنج در مسنگ  
 بسفایج بادسته برگ کزنب بپزند و پالایند و  
 مقداری تخم موصوف و لب لاب اندر آب و نمک  
 بپزند و با گاه و روغن زیت که بود کجاست  
 تمام کنند و در مسنگ علك الظم با شکر  
 کوفته بخورند طبع را نرم کند و احشای پاک کند  
 چهار در مسنگ او فتمون با چند دانه انجیر  
 و لختی مغز تخم موصوف بپزند نرم و بخورند و اجابت  
 تمام کند و انجیر خشک اندر ماء العسل آغشته  
 پیشین از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر وقت

و در مسنگ سفایج با  
 نمک کزنب برگ کزنب  
 و پالایند و مقداری تخم  
 موصوف پاک کرده و کوفته  
 در آن بپزند  
 طبع را نرم کند

ازین طبیعت یکی بکاری دارد و تا طبع با یک چیز خو  
 نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکنند و طعام بهر آن  
 گوشت آید باشد و شور بای کند و ورشته و مانند آن  
 بادار جینی اندکی زنجبیل بر نهاده و اندر فصل  
 سه مایه باقی بزرگ و مشرد و بطوس بکار دارد  
 نافع بود **باب شانزدهم اندر تریب مسافران**  
 هر که غم سفر دارد پیش از آنکه بسفر بیرون رود  
 به چه داند که اندر آن سفر خواهد بود چون کم خوا  
 و تشنگی و کرم و سرما و طعامهای مسافران و بی  
 رفتن و مانند آن اندک اندک خوابد مثلا اگر  
 که ما باشد عادت تنعم و کرم و از خوشی بازداشتن  
 دست نباید داشت و اگر وقت سرما بود جایگاه  
 کشاده نشیند تا با هوای صفا بخورند و ریاضت

و کت فزون از عادت کند و نخست فصد کند  
یا با داروی سهل تن پاک کند و چون بسفر بیرون  
شود مثلی بر ستون نشیند و طعام خوردن بوقت  
فرو آمدن بمنزل افکند و تا بوقت برخاستن  
معه خالی دارد تا اندر راه باب حاجت نیاید  
بدانک آب طعام را اندر معده می جنباند و شکم  
بدر آرد و اگر اندر نشسته شود سه درمک تخم خرفه  
کوخته با سرکه بخورد و آب مزوج با سرکه کشکولی  
کند و پیوسته سر از آفتاب پوشیده دارد و هنگام  
برخاستن شربت بسبت جو آب سرد بخورد و  
اندر منزل روغن بنفشه با فو کف پای و عضلات  
اندر مالند و به بینی بر کشد و اگر باد سموم آید  
بینی و دهان پوشیده دارد و بران زنج صبر کند

و بیاز باره کرده اندر دوغ آغشته خورد و آن  
دوغ بنیامد و روغن بنفشه به بینی بر کشد اگر  
سموم بنده آب سرد بسیار بر دست و پای او بپاشد  
ریخت و روغن کل و آب بتید و کلاب بر سر او بپاشد  
و او را در آب سرد نشاندن و برک خرفه و کک چاید  
و مانند آن آنچه در دست آید مقداری بخورد و آب  
مضمضه کند و میزند و اگر طاره نباشد جرمه جرمه  
می خورد و کک بتید نباشد شیر و دوغ سخت بپاشد  
باشد و اگر کسی اندر راه سرد مایه چون بمنزل رسد  
زود پیش آتش نباید نشست لیکن بتدریج  
خوشتن را بجا که گرم باید کرد و دست و پای  
بر روغن زیت یا بر روغن فریون یا بر روغن  
قسطا گرم کرده چرب باید کرد و اندر طعام سیرد

و روغن کا و بیشتر باید کردن و اگر روغن کا و بجز  
سیرپاله شراب و بیشتر باید خورد و ماسه را باز دارد  
و روز و ده معده خالی نباید داشت اگر بوجو  
شراب خورد موافق باشد و سه مازده را یک در شک  
انگی خوش اند زمین شراب یا ماء العسل حل کنند و  
بدهند و هنگام بر شستن پیش آتش نباید رفتن البته  
و پای را بروغن فریتون یا بروغن بابونه بمالند  
یا سیر یا بقطران یا پیچید و لختی موی بز بر انگشتان  
پای نهد و بکافد اندر پیچد و پای تا به بر پیچد یا جورب  
و بپوشد و فرو کند از سه سلامت باشد و میوز که پا  
اند روی جنبان باشد و اگر کسی را پای سوزد باید  
شلفم بپوشاند یا برک کدنب یا شبت یا بانونه یا آج  
خشک و پای اندران نهند و بهترین کاری آنست

۵۸ که پای اندر برف گیرند تا سه مازده می بیرون آید  
و پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای رنگ  
ببرد اند باید آید و پای اندر آب گرم نهادن تا  
خون تمام برود پس کل ارمنی اندر سه که و آب  
حل کنند و طلی کنند و اگر پای سیاه شود یا سبز شود  
نشان پوسیدن و تباه شدن باشد و اگر جگر  
جد کنند جاره تدبیری نباشد لعاب اسفند  
زنان و سبیده خایه مرغ با کثیر احل کرده یا صغیر  
بروی طلی کردن اثر باد و آفتاب از وی باز  
دارد و پیاز پس که مفرط است باها باز دارد و اگر  
نرسود دارد **تدبیر آبهای مختلف** را اندر جاگاه  
گفته آمده است روغن شبت و بانونه اندر عضله  
مانند مانده کی برود و از ترشها پرهنر باید کردن

که سود دارد و مسافرت دریا نخست که در گشتی شود باشد  
 که قی آید باز نباید بستن تا خود بسیار بد پس اگر بسیار  
 شود باز باید داشت و شراب خوردن و مانند آن  
 و آبی و انار و عدس و غوره بخت فم معده را قوی  
 کند حاصه اگر خوردن خورد تمام شد نصف از کتاب  
 تدبیر حفظ الصحة **مقالت دوم** اندر نخستین  
**تقدمه المعرفه** این مقاله مشتملست بر شناختن  
 بیماری و تفسیح و بجران و این نوع صفت است  
 و شناختن نشانهها سلامت و امید واری و شناختن  
 علتها که بعدت دیگر زایل شود و شناختن حالها  
 که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد که  
 خواسته بود **باب نخست در شناختن بیماری**  
 طریق شناختن بیماری آنست که نخست از علم

منطق جنس و نوع و فصل و خاصه را معلوم کنند و عرض  
 رانیز و جنس را قسمت کنند و نوعها را که در میان  
 باشد یک یک بگویند و فصل هر نوعی یعنی آنچه  
 نوعی بدان جدا از دیگر یک میشود بشناسند و  
 نوع باز پس بدست آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی  
 از میان نماند آرند بدین طریق جنس و نوع و خاصه  
 و عرض بیماری بتوان شناخت و تحقیق هر  
 بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت هر بیماری  
 باشد واقف توان شد **اما جنس مرد و جد بود**  
 یکی جنس الاجناس که زیر آن جنسها و بسیار باشد  
 چون جنس که در زیر او جماد و نبات و حیوان  
 در آید آن هر سه بقیاس با جنس انواع باشند  
 و این جنس الاجناس را الا علی نیز گویند و دوم

جنس خاص است از برانک جماد و نبات و حیوان  
 انواع جنس الاجناس کویند به یک تقیاس با نوع  
 دیگر که در زیر هر یکی جهتی است چون حیوان که  
 در زیر آن مردم و اسب و مری و دیگر انواع  
 جانوان در آید اینجا حیوان جنس خاص باشد و  
 مردم و اسب و دیگر جانوران هر یک نوعی باشد  
 اندر زیر حیوان پس جنس نامی است که بر چیزها  
 افتد که بنوع و بمعنی از یک دیگر جدا باشند و نوع  
 نامیت کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد جدا  
 بعد از آن یک دیگر جدا باشد چون مردم که بر زیر  
 و عمر و افتد و فید و عمر و بنوع یکی شخص و عدد  
 از یک دیگر جدا اند و فصل خاصتر نامیت  
 کلی و ذاتی که بنوع افتد و به نوعی بدان از یک  
 دیگر

از نوع است

ان

دیگر جدا شوند چون مطلق که مردم این از دیگر جانوان  
 بدان جدا شود و خاصه تر از فصلت و نامیت  
 کلی و ذاتی لکن بعضی ضاحک و کاتب مردم را  
 و عرض صفت ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع  
 مخالفه موجود باشد چون سپیدی در برف و تیره  
 و مانند آن و مثال باز جستن جنس و نوع و خاص  
 و عرض بیماری آنست که مثلاً مردمی را تب آید  
 طبیب گوید که تب بیماری است و بیماری جنس  
 اعلاست و بیماری را علاج باید تب بیماری کرم  
 است و علاج بخیر سرد باید کرد و بیماری کرم  
 جنس خاص تر است از برانک بیماری سرد  
 باشد و کرم باشد و در زیر بیماری که تب تب و کرم  
 اما کرم و در و کرم و غیر این در آید این

خاص

عام

فصل

همه انواعی است که در زیر بیماریها کرم که جنس خاص  
 تر است و آمده است و در زیر منوعی از انواع  
 اندر آید چنانکه در زیر تب کرم تب غلبه  
 و تب مطبوعه و تب محرقه و تب یک روزه و  
 و تب دق و در زیر هر نوعی از انواع دیگر آید  
 چنانکه در زیر تب غلبه خالصه و غیره خالصه و شط  
 الغلبه اندر آید و اندر زیر تب دق راستینی  
 و دق مشایخی اندر آید و در نوعی را فصل ذاتی  
 و حاکمیت و به فصل ذاتی از دیگر انواع جدا  
 شود چنانکه فصل ذاتی غلبه خالصه است که  
 یک روز تب آید و روز دیگر اثر تب نباشد  
 و فصل ذاتی غیر خالصه آنکه یک روز تب آید  
 و روز دیگر اثر تب باشد و فصل ذاتی شط

دق

صفت

الغلبه است که یک روز تب سخت قوی باشد  
 و روز دیگر تب نباشد ظاهر لیکن آهسته و خاصه  
 حالی باشد که یک نوع را باشد و روا باشد که گاهی  
 باشد و گاهی نباشد لکن هرگاه که باشد جز آن نوع را  
 نباشد چون تلخی دهان که اندر تب صفوای باشد  
 و عرض حالی باشد که بقیع بیماری پدید آید چون  
 صداع و بی خوابی اندر تب صفوای بدس طریق  
 غلبه خالصه را از همه بیماریها کرم و از همه انواع  
 بیماریها کرم جدا توان کرد و بتوان دانست  
 که این همه بیماریها یکی است که سبب عفونت باشد  
 است و آن ماده صفرا است و علاج آن  
 استقرا صفراست و تسکین حرارت هرگاه که  
 طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض

بیماری بدن طریق و بدین ترتیب جوید زود  
بر بیماری و علاج واقف گردد و اگر از آن طریق  
خافل باشد ممکن نیست که بر بیماری واقف شود

و علاج تواند کرد **باب دوم اندر**

**شناختن نفخ** بخت شدن ماه بیماری است

و هرگاه که قوت مغیره بر ماه بیماری جیره گردد

و اندر اینچه اند و شایسته آن گرداند که طبیعت دفع

تواند کرد چنانکه اندر ذات الحذب بهره

طوبی بر آید آید بر شک سپید بقوام معتدل

نزدیکی که آید و آبسهانی بر آید و ناخوش بوی

نباشد نشان نفخ تمام باشد و اگر بقوام غلیظ

یا غلیظ باشد و بر شک سپید یا کبود یا سبز باشد

و بوی ناخوش و مدتها نشان تباهی و عفونت

نفخ

و رنگ

باشد

و خطری که باشد پیش از پدید آمدن نفخ باشد و چون

نفخ پدید آید بیماری اندر نقصان افتد و از خطر

بگذرد و از بهر آنکه مس از نفخ اندر بیماری خطر نیست

و نباشد مگر خطایی گردد و شود و اگر چه نفخ نشان

سلامت است بدین نیامدن نفخ غیرت نشان

شدن نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها باشد که از

گردد و اثر نفخ نباشد و بیماری اندک اندک نازل

شود لیکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت بر جا

بود امیداری بود و اگر قوت ضعیف بود حال بد

باشد و حال خداوند تب اندر تب همچون

باشد که اندر آماس باشد که بخت خولعه شد همچنانکه

درد آماس این روز قوی تر باشد که بخت شود

نهانی آن روز گماده بخت شود که م تر بود چون

پخته شده بهر آهسته تر شود بدین سبب است که  
 غایت قوت بسیاری نباید آمدن نفیج بود از  
 انگ حالت تب و حال مادی تب همچون حال اماس  
 و تا اندر اماس ریم سپید و هموار تو کند نکند اماس  
 پخته شود و اندر تبها نیز تا که رسوب پخته و  
 هموار پیدا نماید مادی تب اندر که پخته نباشد  
 و از پس نفیج ایمنی از خطر بسیاری باند از نفیج باشد  
 و هر گاه که اثر نفیج تمام پیدا یابد بسیار از خطر بسیار  
 تمام بیرون آید و درازی و کوتاهی بسیاری  
 باند از زودی و دیرری نفیج باشد و نشان  
 نفیج ناقص و نفیج تمام آنست که مثلا اندر بسیاری  
 سه سام و زکام اگر غلط رقیق بود نفیج ناقص است  
 و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ سپید بود زرد و خام

اندر دلیل

در صورتیکه رسوب  
و هموار بود

و طبعی تر و سوزش  
یا لودن که نشان آغاز  
نفیج باشد و اگر برانند

کرد

کرد و نفیج تمام باشد و همچنین اندر زرد چشم شک  
 رقیق و گرم نشان آغاز نفیج تمام باشد و اگر معتدل  
 تر شود نفیج ناقص باشد و اگر باند کی باز آید و معتدل  
 شود و رمص کند نفیج تمام باشد و اندر بسیار بسیار  
 سینه مجنبن و اندر ذات الحذب نفث رقیق  
 نشان نفیج باشد و نفث معتدل و آسان و  
 زرد تمام نفیج تمام باشد و اندر دلیل نفیج تمام و  
 و ناقص از سه وجه باید جست اما نشان خامی  
 آنست که هر چند که سپید تر و رقیق تر از نفیج باشد  
 تر باشد و نشان نفیج یکی آنست از پس سپید  
 زرد شود یا پس رقیق غلیظ شود و دوم بران  
 مانند و رسوب کند آن نشان آغاز نفیج باشد  
 و دوم آنست که اندر زرد و زرد یا بر سر آب

نشان

از

مهور  
یا در میان آب رسوبی سبیدی همچون ابری  
پدید آید نشان نفج ناقص باشد و سیم است  
که رسوب سبید و مهور و پیوسته اند ربن قارو  
پدید آید نشان نفج تمام باشد و هرگاه که نفج ناقص  
باشد بحران هم ناقص باشد و بیاید آنست که رسوب  
ظاهر اندر قارو و زه بیماری باشد که فرد به قوت بیاید  
ابادان باشد و طعام خورد و اندر قارو و زه  
بیماران خشک اندام و لاغر و اندک خورش رسوب  
اندکی باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود نشان  
نفج و قوت بیماری از رنگ آب و حالها دیگر  
باید جست **باب ششم اندر نشانها**  
**بحران** بحران اندر لغت یونانیان لفظی  
شکافه از جیه شدن خصمی بر خصمی دیگر از

۶۴  
بر آنکس همچو نغمه و و خصم مدتی می کوشند تا بر یک  
دیگر چگونه دست یابند و هرگاه که دست یابند  
اندر وقت کار بکشند و مهلت ندهند همچنین  
ماوه بیماری و طبیعت برسان و و خصم آنک  
دیگر می کوشند در آن مدت تمامه بجهت کرد و و  
طبیعت دست یابد اندر حال نشان قوت پیدا  
کرد و و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید  
و بیماری مستولی گردد و اندر حال نشان عا  
طبیعت ظاهر گردد و پس معلوم شد که بحران تغییر  
بیماری است بحال بهتر یا بدتر و بحران شش  
گونه است یکی طبیعت بیماری را بیکبار دفع کند  
و از بحران تمام کوشند و نیک گویند و دوم آنک  
طبیعت بیکبار عاجز آید و بیماری بار بار ملاک

طبیعت

حری

از حال

شود و این هر دو اندر بیماری های حاده باشد معنی  
 حاده زود گذشتن بود سیم آنک طبیعت اندک  
 اندک مایه را می پزداند و بمدتی تمام نبرد و دفع  
 کند از آن تحلیل گویند چهارم آنک طبیعت تند  
 ضعیف می شود و مایه خام می ماند تا پس از مدتی  
 عجز طبیعت ظاهر گردد و در بیماری های کثرت از اول  
 گویند و کماش گویند و این سیم و چهارم اندر بیماری  
 دراز باشد که طبعیان مزمنه گویند پنجم آنک  
 بحر اندک بک باشد و آخر سلامت یابد و آن چنان  
 باشد که نخست بحرانی کند سره کین ناقص باشد  
 و باقی اندر مدتی تمام کند از حمله بحر اندک  
 باشد ششم هم مرکب باشد لیکن نخست بحرانی  
 کند بد ناقص و قوت بشود و آن بد ریج بود

ضعیف می شود تا قوت تمام ساقط شود و این بحرانی  
 پنجم و ششم اندر بیماری های با شده اند و سیم  
 و نه از حمله بحرانه و این روز که بحرانی تمام  
 بود اندر بیماری را اضطرابی عظیم باشد و هرگاه که  
 بحرانی ناقص خواهد بود اضطراب کمر باشد  
 و سبب اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد  
 یا مایه بیماری و هرگاه که طبیعت بیماری را یک دفع  
 نتواند که بسیار باشد که مایه را از اعضا پور  
 دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کرد  
 این را بحرانی انتقال گویند و مثال این همچون  
 باد سابی باشد که مایه شش نگاه دارد و نواحی  
 بد شش باز نگذارد و بحرانی انتقال بسیار کند  
 باشد بعضی تنگ باشد و بعضی بد آنج تنگ نیست

و کت و بهق و انخ بد باشد اما سی است و خراج  
 و دبیله و طاعون و نار یا رسی مکه و آبله و خواره  
 و خناق و برص و غده و دال الفیل و دوالی و لقوه  
 و شخ و درشت و در دهن و انو و اگر بیماری  
 بدین علتها زایل شود مدتی درین علتها بماند  
 و باشد که دهن گردد و توقع بحران تمام از قوت  
 قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر قوت قوی  
 نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع  
 باید کرد و بحران ماده رقیق بوق باشد و بحران  
 معتدل بر عاف یا با برار بول یا با سیمبال یا  
 و بحران بیماری سیمبال باشد یا مد معده یا  
 بعد که از گوش بیاید و بحران بیماری  
 التهای دم زدن بفت باشد و کشادن خون

بواسیر اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد و  
 کسی را که عادت بوده باشد و بهترین و تمام ترین  
 بیماریها ر عاف است پس اسهال پس ادرار  
 بول پس عرق و باید دانست که همه بیماریها  
 ابتدا است و زیاده شدن است و این آخرین  
 گویند و بغایت تمامی رسید است و اندر او  
 انتها گویند و نقصان کردنت و اندر او وقت  
 انحطاط گویند و بحران تمام جز بوقت انتها نباشد  
 و مرکب هم اندر وقت ابتدا و هم اندر وقت  
 تدریج هم اندر وقت منتها باشد و هرگز وقت  
 انحطاط بحران نباشد و نه مرکب و نه بحران که اندر  
 ابتدا ای بیماری باشد مگر آنکه کشنده باشد و آنچه اندر  
 وقت تراند باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و مگر

و اگر بد باشد اندران بحران بیمار سخت بد حال  
 باشد آنچه اندر وقت انتها تمام باشد یا یکبار  
 بیمار از خطایم و ن آید یا یکبار مستولی گردد و  
 طبیعت عاجز آید و بیمار ملامت شود و بحرانی که اندر  
 روزهای بحرانی باشد امیدوار شود هر چه پیش از  
 روزهای بحرانی باشد نشان آن باشد که مادم  
 بیماری سخت بد است یا سخت بسیار است و  
 طبیعت از که آن باری و بدی مادم مضطرب  
 شده است و از بد اینست که هر وقت که نشان  
 آن مانده که روز چهاردهم بحران خواهد بود  
 و پس زودتر از آن بحران کند اگر این روز  
 که حرکت بحران بدید آید از جمله روزهای بحرانی  
 باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد که بحران

اگر

اگر نیک باشد نقصان باشد از بد انگ سبب  
 زودی حرکت بحران بی طاقتی و اضطراب طبیعت  
 باشد و نیم بدین سبب است که اندر بیماری با  
 ملامت بحران اندر وقت خویش باشد از بد  
 انگ طبیعت و مضطرب شود علی الحیله حرکت  
 بحران پیش از وقت انتها یا سبب قوت بیماری  
 طاقتی طبیعت باشد یا سبب بیرونی که طبیعت  
 بی هنگام چنانچه چون عرضی از اعراض نفسانی  
 یا طعامی و شرابی نه بوقت ولایت حال و هرگاه  
 روزی که بحران نیک توقع کند علامتی بدید یا سخت  
 بد باشد و باید دانست که روزگار بیماری بعضی  
 روزهای بحرانی باشد اندک الایم الباحر و به گویند  
 و بعضی روزگار خیر دهنده باشد که بحران خوانند

بی طاقت

و کدام روز خواهد بود انزال ایام اندک گویند  
و بعضی روزها در میان این روزها باشد که نه روز  
بجران باشد و نه دهنده باشد از بجران انزال ایام  
الواقعة فی الوسط گویند و بجرانها را احتیاقی  
ماند چهار و بیستم تا روز بیستم بعد از آن نزدیک باشد  
پیش روزی که رتس باشد بدین قوت بجران قوتی  
باشد تا تمام جمل روز حصول این سخن است  
که بجرانها ضعیف و قوی تا روز بیستم باشد و  
انچه از پس بیستم باشد آهسته تر باشد و بطرا از  
پس جمل روز هیچ روزی را روز بجران نشمارند  
است مگر روز نهم و روز ششادم و روز دهم  
بیستم از این قوت بجرانها بیهوشگانی تا صده  
و بیست روز یا باشد لیکن این نادرا باشد

۲۸ و پس ظاهر شود و باید دانستن که بعضی بجرانها  
چهار روزی باشد و بعضی نه هفت روزی و  
بعضی نه هفت روزی و قوت بجران چهارگانه  
تا بیست روز تمام باشد و از پس بیستم ضعیفتر  
باشد لیکن از جمله روزها دهنده باشد و قوت  
بجران هفت گانی تا جمل روز باشد و ضعیفتر  
باشد پس قوت بجران بیستگانی باشد تا صده  
و بیست روز و از پس صده و بیست روز بجران  
یا از پس هفت ماه یا از پس سال یا از پس  
چهار ده سال یا از پس بیست و یک سال یا  
و بجران همه بیماریها حاذقه اند و روزها طاق  
باشد بدین سبب است که کرات غلبه روز  
یا دهم پیش از آن چشم دارند که در چهاردهم

از آن برون شود که

و اندر بیشترین روزها همچون عدد روزهای بحر ان  
 باشد مثلا هفت روز غیب همچون هفت روز نوبت  
 محرقه باشد و اندر بیماریها و غزانه عدد ماه و سال  
 همچون عدد روزهای بیماری حاذقه مثلا اندر تب  
 ربع سودای سه مکنی بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت  
 غیب باشد و روزهای خنده دهنده از بحر ان بیماریها  
 غزانه هم بر قیاس روزهای خنده دهنده از روزهای  
 بیماریهای حاده باشد و اندر بحر ان بیماریها  
 غزانه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانک اندر بحر ان  
 بیماریها حاذق افتد چنانک یا کرده آید و روز  
 بحر آنها بی وقت اندر آید الا یام الوافقه فی  
 الوسط کوبند و این روز سیم است و پنجم  
 و نهم و یازدهم و سیزدهم اما بحر ان روز

چهاردهم هرگاه که از وقت خود بگذرد و یازدهم  
 آید یا پنجم و بحر ان روز نهم که از وقت خود بگذرد  
 روز هفتم آید یا روز یازدهم و آخر الا یام  
 الوافقه فی الوسط روز نهم قویتر است پس پنجم  
 پس سیم و روز سیزدهم ضعیف و روز ششم  
 بحر ان کند و هرگاه که پیشین بیماریها حاده روز  
 نخست اثر نفع پیدا آید بحر ان روز چهارم  
 باشد و اگر بیماری سخت کرد و سریع الحکمت باشد  
 بحر ان روز سیم باشد و اگر آهسته بحر ان روز  
 پنجم باشد و اگر روز نهم از روز چهاردهم باشد  
 و بیماری کرد باشد بحر ان روز هفتم باشد و اگر  
 آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر روز نهم از  
 چهارم باشد و نشانههای بد نماید بحر ان روز

روز ششم باشد و اگر روز انداز هفتم باشد بحران  
 اندر یازدهم باشد یا اندر چهاردهم و اگر یازدهم  
 نوبت زودتر بود و تب گرم تر بود و اثر نفع  
 پیدا آید بحران اندر چهاردهم باشد و اگر نشان  
 نفع اندر چهاردهم پیدا آید بحران اندر هفتم  
 باشد یا در هشتدهم یا بیست و یکم و بیشتر  
 اندر بیست باشد و همچنان که روز چهارم انداز  
 بر روز هفتم کند یا زودتر انداز چهاردهم کند  
 و هفتم انداز به بیست و یکم و هشتدهم  
 انداز به بیست و یکم کند و باشد که اثر نفع که اند  
 هفتم پیدا آید ضعیف باشد بحران او از بیست  
 و یکم اندر گذرد و بجهل روز رسد و روز بیستم  
 انداز بر روز جهلم کند و اندر الا یام الواقعة

فی الوسط کوی کند هرگاه نشانه‌ها روز سیم پیدا آید  
 باشد بحران ششم کند و روز پنجم و زودتر هم انداز کند  
 نشانه‌های بد باشد بحران بر روز ششم کند و روز  
 که در روی بحر آنها باشد نیک یا بد تمام یا ناقص  
 جمله بیست و پنج روز است سیم و چهارم همچنین  
 بد ترتیب تا روز هفتم پس روز نوزدهم و بیستم  
 و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم  
 و بیست و هشتم و سیم و سی و یکم و سی و چهارم  
 و سی و هفتم و جهلم و که و سی روز اول و روز  
 اول و روز دوم از جمله روزهای بحران شمرده  
 اند از آنکه جمعی بوم روز نخست یا دوم بگذرد  
 آنکه و از بگذشتن از تغیر خالی باشد اندر بحران  
 گفته اند و که و سی و یکم گفته اند از بس جهلم

لیکن اگر

که و سی

روز بخران نباشد اگر بیماری تحلیل گذرد و  
از روز بیستم تا تمامی چهل روز و او از ده روز  
که در وی بخران نباشد روز بیست و دوم  
و بیست و سیم و بیست و پنجم و بیست و ششم  
و نهم و سیم و سی و دوم و سی و سیم و سی و پنجم و سی  
و هشتم و سی و هشتم و سی و نهم و از جهت بیان  
نقوت بخت شایسته وقت آن روزها و مسجدها  
آمده است و نام روزها که در وی بخران نیک  
باشد بر سرخی نشان کرده آمده است و نام روزها  
که در وی کامی بخران و کامی نه بسینه می نوشته  
آمده است و روزها که در وی بخران نباشد  
بخران نباشد یا ناقص کبک بودی تا بر خواننده این روز و حکامه شود  
سیاهی ص

بتوفیق الله عز و جل

دان م

سیاه	سیاه	سبز
روز نخستین	روز دوم	روز سیم
بسیار باشد که بخرانها و تنها که بغایت گرمی باشد درین روز		
سرخ	سبز	سیاه
روز چهارم	روز پنجم	روز ششم
روز بحر است و خیر اندرین روزها	اندرین روزها	اندرین روزها
و چند است از بخران نیک بسیار افتد	نیک نادر بود و اگر	بود نایع و خطر نباشد
اگر نشانی که از تمام		
روز ششم باشد و اگر نشانی که باشد تمامی آن		
روز هفتم باشد و اگر برترین میان می ماند و		
سرخ روز نهم	روز دهم	روز یازدهم
سبزین بخرانها که	روز بخران نیست	روز بخرانست و حکم
اندرین روزها	و اگر نادر بخران	ان نهم و پنجم
لی ریح ولی خط	نیک نباشد	و خبر دهنده است
باشد و صد روز		از روز یازدهم و بیست
سوم و هشتم است		روز چهارم از ششم

مفتر

سیاه	سبز	سیاه
روز دهم	روز یازدهم	روز دوازدهم
همچون روز هشتم است	همچون سیم است و پنجم و هفتم و و نهم و دهم است از چهاردهم	همچون روز هشتم است
سبز	سرخ	سیاه
سیزدهم	چهاردهم	پانزدهم
درجه او مناسبت است نه از روز تحالی که طالع از این روز توقع نکند که از جمله روزهای که در فصلی که این طالع است	روز که است و از پس روز هفتم پنج روز قوتی از این روز نیست	اندرین روز که آن کینه باشد و آنکه باشد نیک باشد

سیاه	سبز	سیاه
روز شانزدهم	روز سیزدهم	روز هجدهم
همچون روز هشتم است	همچون روز نهم است و نهم و دهم است و از این رویکم	اندرین روز که آن کینه باشد و آنکه باشد نیک باشد
سیاه	سرخ	سیاه
نوزدهم	بیستم	بیست و یکم
همچون روز هجدهم است	روز که است و از چهاردهم گذشت هیچ روز قوتی از این روز	روز که است لکن اندر بیستم بیش از آن باشد که اندر بیست روز
کبود	کبود	سرخ
بیست و دوم	بیست و سوم	بیست و چهارم
که آن نیست	که آن نیست	روز که است و از پس بیست چهارم هیچ روز قوتی از این روز نیست

کبود	کبود	کبود
بیست و پنجم	بیست و هشتم	دست و هفتم
کران نیست	کران نیست	روز بکرانست وارسی نیست چهارم تیغ روز خونید ازین روز
کبود	کبود	کبود
بیست و هشتم	بیست و نهم	سیم
روز بکران نیست	روز بکران نیست	روز بکران نیست
سرخ	کبود	کبود
سی و یکم	سی و دوم	سی و سیم
روز بکرانست	روز بکران نیست	روز بکران نیست

سرخ	کبود	کبود
سی و چهارم	سی و پنجم	کبود سی و هشتم
روز چهارم کران لغت و از پس این باشد ضعیف تیر باشد	روز بکران نیست	روز بکران نیست
کبود	کبود	کبود
سی و هفتم	سی و هشتم	سی و نهم
روز بکران نیست	روز بکران نیست	روز بکران نیست
	چشم سرخ	
	چشم	
	روز بکرانست و به بکران س ازین باشد ضعیف باشد	



نشان قوت طبیعت و آمید واری باشد خاصه که  
 دم زدن بسیار طبیعی باشد و نبض قوی و اگر بی  
 پیغمبری کند و بیماری زیاد نشود نشان درست  
 شدن باشد و از قوت طبیعت امید واری باشد  
 و خواب رفتن بشت و باید آید که خواب برخیزد  
 آسوده تر بودن و حاستها درست و نظایحون  
 نواستن درستان نشان سلامت و ماغ بود و  
 عطسه پس هر سام نشان پاک بودن و ماغ باشد  
 و هیت و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان  
 سهلی بیماری باشد خاصه اگر دیگر نشانیها نشان  
 سلامت باشد از بد آنک معلوم کرد که اندر آ  
 اما س نیست و اندر تب و طبقة نافض بر روزگار  
 و آندن عرق نشان پاک شدن عرق باشد از

و صواری و ارات بت  
 اندر عرق نشدن سگ  
 باشد

و اندر تب صفراوی شهر مایگی که از اتب خاکه گویند  
 نشان خیر باشد و اندر تبهای گرم و عاف و قی  
 و اسهال و ادرار بول و عرق اندر بخوان نشان  
 سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت طعام بودن  
 نشان سلامت و قوت معده باشد و دیگر  
**باب پنجم اندر علتها که بعلت دیگر را نشود**  
 به گاه که خداوند تب گرم را گوشه کرد پس  
 اسهال صفراوی اتفاق افتد که زایل شود و  
 همچنین در و چشم با اسهال صفراوی و ممکن بود که  
 خداوند اسهال صفراوی را گوشه کرد شود و اسهال  
 باز ایستد از آنک ماده صفراوی بیابانند و اگر  
 خداوند استقار اسهال یعنی اتفاق افتد یا طو  
 علت بدان زایل شود و اگر خداوند تشنج یعنی

زایل شود

آبناک

تب آید بجزارت تب آن بکد از دوشنج زایل شود  
 و صرحت تب ربع زایل شود و سوا المراج سر و که اندر معده  
 و امعا باشد هم تب زایل شود و اگر خداوند ذات البت  
 را برپای جراحی برآید و آنچه سرفه برآید نشان نفع  
 و مار و نشان آن بود که ماده انتقال و طبیعت انرا  
 باطراف دفع کند و همچنین اگر خداوند ذات  
 الدیه را اندر بن یا جو الی سینه و سر پهلوی یا ششها  
 پدید آید نشان بجزان انتقال باشد و امید سلا  
 لیکن ان ریشها بهین بودی ماده ماضور کرده و  
 اگر خداوند مالیحو و سر سام را پدید آید  
 بجزان انتقال باشد و علت بدان زایل شود  
 و من دیدم که خداوند مالیحو را برپای رشته  
 برآمد و مالیحو را بدان زایل شد و اگر خداوند

یا سله شود

کرده

خفاق

خفاق و بجهه را بر سینه اماسی و ریشی پدید آید بجزان  
 انتقال باشد و طبیعت ماده را بظام دفع کند و همچنین  
 اگر بظام خلق در دمان و زبان اماس پدید آید نشان  
 انتقال باشد و اگر خداوند سرفه کهن را در خایه  
 اماس پدید آید سرفه بدان زایل شود و از بهر آنکه  
 مانند امها به تناسل مشاکرت است اگر خداوند  
 و او الشعب را دوالی پدید آید و الشعب زایل  
 شود از بهر آنکه ماده بدان انتقال کرده باشد و  
 همچنین اگر خداوند در کرده و در داند امها و تن  
 دوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت  
 زایل شود و اگر خداوند فواق را املائی عطسه  
 پدید آید فواق بآن زایل شود و توفیق الله و جل  
**باب ششم اندر علتها که پدید آید**

اند امها دم زدن را

و آن نشانی بود بر بیماری که خواهد بود هرگاه که  
 اندر چشم و روی اخلاص بسیار افتد بیم تقوی بود  
 و هرگاه که در عضوی دیگر بود بیم بود که تشنج افتد  
 در آن عضو و هرگاه که چشم و روی سرخ شود و  
 آب از چشم بسیار رود و در شناسایی آفتاب کجاست که بید  
 و از دید آن حلی خیر کی یابد بیم هر سام بود و هر  
 کشتن پیوسته و کانیوس بسیار مقدمه صرع بود  
 اندوه و ناخوشی دل پیوسته بی سببی مقدمه مالکوت  
 بود ویدن خیل چون پشته مقدمه آب باشد  
 درد شقیقه و خوب و زرد و پیوسته بیم کننده بود  
 بعدت انتشار یا باب و گسلانی و کندی  
 حاستها و اخلاص همه اندامها که پیوسته بود مقدمه  
 سکت باشد ز کام و نزل بسیار بیم کننده بود علت

س چشم با حلا و دی

سل

آدن

سل و ذات المذیه عرق آمدن بسیار از همه تن یا  
 نشان امتلا باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط  
 و بیم سقوط قوت باشد عرق یا خوش بوی نشانی  
 باشد بر تباهی اخلاط امتلا می مفرط بیم کننده باشد  
 بدانچه خون از کلو بر آید بقی ثقل یا خوش بوی  
 نشان تحه باشد بول یا خوش بوی بیم کننده باشد  
 بقیها و عفتی سقوط شهوت و نگه  
 و الم و ماندگی نشان امتلا و مقدمه بیماری بود  
 سقوط قوت یا منش کشتن و تولد باد ما اندر شکم  
 مقدمه قه لایع باشد شهوت فزون از عادت  
 نشان سوء المزاج سرد باشد اندر معده یا ماده یا  
 بی ماده سقوط شهوت و تولد باد ما اندر معده  
 نشان گرمی فم معده بود آرزوی ترشها نشان

طعم

نفسی تولد صفرا باشد  
 اندر معده آرزوی ترشها  
 خون خردلی و ماندن نشان

ماده غلیظ باشد اندر معده سه فی حشمت و تیره کی نک  
 روی و تنگی نفس و کوفتگی آواز مقدمه جذام باشد  
 بسیاری دلمها نشان خراجی بزرگ است بسیاری غده  
 مقدمه دبیده عظیم باشد بهق سپید بسیار لازم  
 مقدمه برص باشد خفقان پیوسته مردم را  
 بیم کننده باشد بمفا حاده و مردن بی وقت که  
 و تمددی که اندر جگر باشد و میل به یهلو مایا  
 و پشت دارد نشان علتی باشد اندر جگر سپید  
 نقل و اندکی ایشان سده باشد و مقدمه یرقان  
 اما س پشت چشم و پشت دست و پای  
 نشان ضعیفی جگر و مقدمه استسقا باشد که  
 و تمدد نهی گاه نشان آفتی باشد اندر جگر  
 اسهال که مقعد بسوزد بیم کننده بسج امعا باشد

نورین

حدیه

سوز اندین آب تا ختن بیم کننده باشد بدان که  
 اندر ثمانه ریشی بدید آید خاریدن مقعد آنچه نه  
 بسبب کرم خور و بود مقدمه بواسیر باشد  
**باب هفتم اندر شناختن وقت مرگ**  
 اندر بیمه و نوبت بیمارها، حاد و صوب  
 و کشنده انکاه میزند که در بیمارهای سلیم بر آن  
 نیک باشد و اندر بیمارها، محرقه و آنچه بدان  
 ماند بآنها میزند و نشان مرگ آن باشد که غل  
 شوریده شود و تاسه صوب خیزد و بیماری و لرز  
 گردد و با ضعیف غنچه بدید آید پس در دم  
 و تار یک شدن گیرد و دل در خیزد و ماکان شود  
 و اندر تبها باغی اندر اول نوبت تب میزند و  
 و نشان مرگ آن باشد که مدت سرد را از کرد

و که نشود و نبض ضعیف و تفاوت نماید و  
 کپلانی و سمیات پدید آید و درین میان مالا  
 شود و در جلد مرک اندر آن ساعت باشد اندر  
 روز داند و وقت تب که اعراض تب و بیماری  
 صوب تر باشد اگر اندر ابتدا آن وقت باشد  
 یا اندر آن یا و اگر علامتهای بدنه اندرین وقتها  
 پدید آید که یاد کرده آمد کمتر باید رسید و بیماری  
 اندر ابتدا و تب یا اندر آن تر آید و بیشتر اندر  
 بیماریها میرد که سبب آن اما سی باشد اندر آن  
 درونی و اندرین وقتها باید حرکت آید  
 و روی بدان موضع نهد و الم زیادت کرد و آب  
 بدن باز دهد یا اندر بیماری که ماده آن سخت باشد  
 و بسیار باشد و طبیعت از حرکت آن بهریمت شود

اندر آنها

وقت

و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک باشد در  
 زیر هم نم بسیار که فرو میرد یا همچون حال کسی  
 ویرا کلو فشتارند و اندر وقت بمیرد و در آنها  
 تب نیز بمیرد هم بسبب آن که طبیعت از ماده  
 بهریمت شود و بنادر اندر وقت انحطاط نبض  
 میرد لکن بدین وقت هر سبب قوی که اتفاق  
 افتد نمیرد چون اسهال قوی یا خشم عظیم در جلد  
 بسبب نخی اعراض نفسانی چون غم عظیم و خشمی  
 و شادی عظیم و آنچه بدین ماند یا بسبب از آن  
 دیگر چون طعامی و شربانی بسیار ناموافق و سخت  
 لایع کنند پس بمیرند و تحقیقت آن انحطاط نبض  
 باشد و راستین نباشد لکن قوتها ضعیف شده باشد  
 و حرارت غریزی تکلیل پذیرفته و نبض ضعیف

و آمیخته شده بدان مانند که تنب اند را انحطاط است  
 و نه باشد از بهر آنکه انحطاط راستین قوتها باز  
 آرد و حرارت برافروزد و نبض قوی تر شود  
 و بنظم گردد اما اندر آبله وقت انحطاط بسیار  
 میزند و بیشتری با سهال میزند و سبب آن بسیار  
 ماده باشد و تباه شدن که همه اخلاط بعضی بطن  
 تن بیرون آید و بعضی بباطن باز گردد و اسهال  
 تولید کند و اجسامی زنجاند و می گذارد تا مالا  
 کند و علامتهای آید اندر بیمارها و دیگران  
 چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پیدا  
 و چشم دور اندر شود و گوش همچون و بیبی  
 باریک شود و باشد که سر غنی گردد و یا سیاه شود  
 و گوش همچون سر و تشنج شود و ناخسان

غری

آزخان باشد که

رشد

شود و پوست پیشانی کشیده شود و چنانکه پوست  
 خوب تر بگیرند و بر چیزی میزند و نهنگ خشک شود  
 این همه نشان بر د شدن خون است و نشان فرو  
 مردن حرارت غریزی و تا رسیدن باطراف و  
 باختر چشم سوی بالا شود و رسیدی بدید آید و از جمله  
 علامتها بدست که بیمار بیشتر باز افتد و دستها  
 فرو گذارد و بدست بیشتر فرو آید و دندانها  
 هم ساید و بعضی را باشد که لب زیرین بر جبهه  
 و دندانها پیدا آید و چشمش پاره بماند و بعضی  
 انگشت بر دیوار می مالند چنانکه کسی بیرون  
 کند این علامتهاست بدست و نشان نزدیکی  
 و ک است تا معلوم باشد تمام شد بخش علمی از کتاب  
 فقهی علایمی بخش دوم از فقهی علایمی علمی

سیاهی

و صبر کند

که روشن بودی

باشد که در نزدیکی  
 حاکم که می بیند  
 بعضی

و این عملی هفت مقاله است و در هر باب  
 در هر مقالتی نکته که از آن باب مقصود آن نکته باشد  
 و در بیشتر کتب اگر بگویند نیابند و مقصود اهل این  
 علم ~~توضیح~~ <sup>از مطالب</sup> ~~نیکی~~ کتب ~~مکتوبات~~ نکتهها باشند  
 یاد کرده اند چنانکه مفهوم کرد و دوجری نوشتند  
**مقاله نخستین اندر وصیتها که طبیب**  
 کوشش بدان باید در علاج طبیب که نزدیک  
 بیمار اندر آید پس از آنکه شرطهای دینی و شفقتها  
 سماعتی بجای آورده باشد و چشم و گوش و دست  
 زبان از همه ناپسندیده کیهان نگاه داشته باشد  
 نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آنرا بداند  
 بدان طریق که اندر بخش نخستین ازین کتاب  
 یاد کرده آمد پس احوال اندوز و احوال

هر یک شرحی که در این کتاب  
 نام دارد

داشت

امانت

روز دیگر بجهتی گذشته بپرند قوت بسیار امروز  
 موجودند هست یا نکته یا فزون تر و فزایدند  
 احوال بپرند اگر چه شش این حکم کند که بیماری  
 بنهایت رسیده است و اگر هر روز می فزاید  
 هنوز در نرسیده است و اگر هر روز می کاهد که بد  
 که بیماری در انحطاط است و با خبر رسیده است  
 تدبیر مادر خور آن احوال کند چنانکه در بخش  
 نخستین این کتاب یاد کرده آمده است و  
 بناید بر رسید تا بیمار در هیچ عضو المی می یابد اگر  
 باید معلوم کرد که معظم بیماری در این عضو  
 و اندر آغاز تب ماده بر آن عضو ریخته آن عضو  
 قوت دهد بضادی یا بطولی موافق **صفت**  
 آن ضداد و نطول بگیرند عدد منقش و سحاق

و کلنار و کلن سرخ و برک مورد و براب و بکونید  
 و بپزند و خرقة ندان ترمی کنند و بر آن عضو  
 می نهند و ثقل آن ضعیف میکنند و آحوال خواب  
 پرسد اگر بیمار خواب می آید بداند که بیمار را  
 و اما اگر امیدوار است و باغ سلامت است و خواب نمی آید حال بر خفا  
 این باشد و از شهوت پرسد اگر شهوت بر جا  
 باشد بداند که اعضای غذا سلامت است  
 امیدواری زیادت کرد و جایگاه خواب  
 لایق حال بیمار باید ساخت و شربت و دار  
 و خدمت کاران احتیاط کنند چنانکه باید و  
 بیمارهای گرم خانه خنکتر باید کرد و بیمار را  
 بجای پوشیده داشتن تا خنکی هوا و راحت  
 و خلوت آن بدل می رسد و تن سرد نشود و

و اگر نه بخت است

حرارت باندرون تن باز نکرد و اگر بیمار بود  
 یا اهل تنم باشد و یا قوت او ضعیف بود و بگیری  
 کند متابعت آرزوهای او باید کرد و از آن نوی  
 مانند چیزی اندک بداند که حال قوت اندر بیماری  
 همچون حال نوشته است اندر سفر همچنانک  
 مسافر نوشته نگاه دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب  
 باید که همه غنایت بنگاه داشتن قوت بیمار کند  
 تا بیماری بدان پایان رسد و بدین سبب کما  
 باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی  
 دهد که بداند که سبب بیماری بدان زیادت  
 خواهد شد لیکن بدان ننگر و نگاه داشتن قوت  
 مشغول باشد و این چنین باشد که اندر تب  
 حرقة بیمار را غشی افتد طبیب اندران حال

بجزارت نگاه نکنند مان بشرات تر و بد متا قوت  
 باز آید و همچنین اندر قولنج سه و هر گاه که دردی سخت  
 پیدا آید طبیب داروی بی خور کننده و مدتها  
 بیمار را دردی خبر شود پس بدین طریق عارضه  
 قوی را زایل کنند پس علاج واجب باز آید  
 و آنجا که قوت قوی باشد و با استفراغ حاجت  
 هیچ توقف نیاید کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد  
 نخست علاج قوت باید کرد پس استفراغ کرد  
 و آنجا که با استفراغ تمام حاجت آید بیک بار بر  
 طبیعت الحاح نشاید کرد و بتفاریق استفراغ  
 باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و ایمن  
 نتوان بود که قوت چندان بپای دارد که مادر  
 بخته شود استفراغ و علاج قوی باید کرد و

بغذا قوی باید داد

دود

و اگر خطرناک نباشد علاج قوی نباید کرد و تا دفعه دیگر  
 آید نگاه علاج قوی باید کرد و اندر بیمار بسیار  
 که در چند روزی در علاج فترتی باید کرد تا  
 هم قوت نگاه داشته می آید و هم بیمار را از علا  
 اسایش می یابد و طبیعت از پس فترت علا  
 را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از  
 آنکه مدت دراز پس مداومت علاج طبیعت  
 با دارو خورده باشد منفوت آن بدین آید و  
 در چند روزی شربت ها اگر چه بیک نوع باشند  
 بدیگر بدل باید کرد و تا طبیعت بیک چیز خورده  
 نشود و هر گاه که طبیعت اندر علاج یک راه  
 می سپرد و هیچ اثر نیند بصدان باز باید گشت  
 و اگر بحقیقت دانند که بر صواب است اگر اثر

منفعتی

آن ظاهر دیر شود از طریق صواب برشاید کردید  
 و اگر اندر علاج خطایی افتد و از آن خطا چیزی  
 ظاهر شود و از آن طریق دور باید بود پیش از آنکه  
 اثر ظاهر شود و اگر بیماری رخصتی باید بداند فریفته  
 نباشد و همچنین اگر به خلاف عارضه مایل  
 پیدا آید نباید رسید که عارضه زود زایل شود و  
 بیمار قوی ترکیب و تن آباد انرا استفرغ نموده  
 باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج  
 باید کرد و استفرغ کمتر و اندر همه بیماریها خوش  
 دلی بیمار باید جست و پاداد ایشان نباید  
 ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد و هر چه ممکن  
 کرد و غم و ناخوشی از دل بپاید و در باید داشت  
 و بعضی را بپشتارها و امیدها و بعضی را بزرگ

و از آن خطا اثری ظاهر شود  
 از آن طریق زود بر باید گشت  
 مگر از آنکه اثر قوی ظاهر شود  
 و اگر به بخلاف و مایل

بجوایم و بیدر و مواد و غیره آن و بعضی را بخصود و  
 دل خوش کردن تا شاد شود و دل قوی گردد و  
 که مای سخت و سه مای سخت علاج قوی بشاید کرد  
 و انجا که با استفراغ و تیره مزاج حاجت آید و یک  
 چیز باشد که هر دو یعنی را شاید یقینیت باید داشت  
 چنانکه اندر تب صفراوی آب الودسیاء و  
 طبیب تا تواند که علاج بعد از آنکه بداند روشاید کرد  
 و طبیب تا تواند که بیک داروی بسیط یعنی ناخته  
 علاج کند و داروی آمیخته نباید داد و طبیب را در  
 مجهول که مجهولان و پیر زمان دارند و حکایت  
 و بکار دارند اعمی و نباید که کند **مقارن**  
 دوم اندر علاج بیماری از سه مای پای و این تعالیه **بایست**  
 اول اندر بیماری سه و بیماری دماغی

بکارش در دشت و

اشک که در منبه

ساده و صاف  
سر عام کرم و نوع است یکی آنک ماده ان صفاء

خالص باشد و دوم آنک صفاء با خون آمیخته  
باشد و غلبه خون را باشد اما آنک ماده صفاء

خالص باشد این را بلغم یونانی قرانطیس گویند

و بسیاری سر عام بلغم متقدمان اما سر

یعنی سر عام و این از بدان گفته اند که این علت

اماسی باشد اندر کومه و ماغ مانند ریش و دماغ

یا اندر ریه و و لیکن قرانطیس اندر ریش و دماغ

باشد و ترجمه قرانطیس مذی است و سبب این

علت بسیاری صفاء باشد اندر تن و بسیاری بخار

که بدماغ براید علامتها تب کرم و درد سر و بی خوابی

و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهن

و طلخی وی و درشتی و زردی زبان علاج

خراشد

و هیز

صندل سبید و اندکی کافور بکلاب سوده و سرکه بر

جکانیده می بویانند و خرقة گئان بدان تر میکنند و

بر پیشانی اویخته و پای در آب کرم با طبعی بنفشه

و با بونه می شویند و طبع را بختنه نرم یا ششیانی

که از بنفشه و سکر و سقمونیا سازند فرود دارند و هفت

حقنه نرم بگیرند بنفشه ده درم سیلوفرد و دهم عسل

بیت و دهم عدد سبستان چهل عدد و با بونه ده درم

همه در یک من آب بپزند تا دو بهره برود و بکشد و بپزند

و هفت درم روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ آ

پنجاه مثقال ازین مطبوع کنند و حقنه کنند و اگر

از حقنه و شاف مانع باشد مالک زمانین و شیره خسته

دهند و شرب و درم اسبغول اندر جلاب

غام و آب انار ترش می دهند و سوای خانه

و محضر که و کلاب و روغن کل  
بهم اسحق می بویانند و در آب  
و صدغ اویخته

کل یا دهن

با طبع می بویانند و شربت

خوش باید و اندر تاریکی و روشنائی معتدل باید  
 و دیوار خانه ساده باید نقش و صورت و کتابت  
 هیچ نباید کرد و نزدیک بیمار بیک شیفته  
 بنفشه و میوه های خوش بوی و خنک باید و بخت  
 از جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه و شکر  
 و شراب ریاض و شراب محض و شراب شکر  
 و شراب انار و آب که و آب غوره امین باشد  
 شکر بزنند و از جهت نرم داشتن طبع شراب  
 آلو و شراب خرمای مندی و شراب بنفشه و آب  
 و آب میوه ها و اگر حرارت بی اندازده باشد پس از آنکه  
 استقرای کرده باشد قرص کافور دهند و مرزوق  
 که تب کسوده شود پای ازین ران تا شتالنگ  
 ببندند چنانکه از ریج بستن اندکی آگاه باشند

صندل و

زایل

و یک

و یک زمان اندر آب کرم نهند و بمالند پس بکشاید  
 و بستن ازین ران آغاز کند و کشاودن از سینه  
 و یک شتالنگ و مرزوقه از جهت نرم داشتن  
 طبع از سینه و آلو سیاه و زرد آلو و خرما دهند  
 و از ماش مقشر و اسفناج و شک جو بشیر مویز بادام  
 و مسکه و اندر ترشها بیک جغندر در افکند و  
 بشکر جاشنی دهند و از جهت باز ایستادن  
 طبع آب انار و نارودان و زرشک و آب سیب  
 ترش و آب آبی ترش و آب غوره همه بشیر مویز  
 بادام بریان کرده و آند ریزه مروری و دودم  
 سنگ تخم خشیاش کوفته در افکند و آب باشد  
 و از جهت تسکین صفرا و خون طفشیل از  
 عدس مقشر و زیره با عناب در روی بخند خود

سمه

پرنه

طفشیل

سه پام خونی این علت را بلغمه یونان فلفونی  
 گویند علامتها سرخی زبان و رگها متغلی و  
 تب کرم و لازم و کدانی سر و درشتی زبان و  
 نبض سریع و صلب باشد که زبان بکیر و دوشنا  
 نحو آمد **علاج** فرق میان این علاج و علاج  
 قرانطیس آنست که این علت را نخست قصه  
 حاجت و دیگر علاجهای که بدان نزدیک باشد  
 و احتیاج به جفته قوی تر که با سهال اگر حاجت  
 سه سام سر: این علت را البته غش گویند و  
 مایه او بخاری باشد که از بلغم غضن بدماغ برآید  
 و سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعامهای سرد  
 و تر باشد چون ماهی تازه و گوشت کاه و بای  
 و فیاز بخته و خام و مسوای تر و قعاع و مستی

و اگر حاجت مانده در طبع فروزیده  
 قوی طلب کرده و صلب و کلاخ و تخم  
 طهارت و از یکی از سرکس و درم  
 کرده و در یکی از سرکس و درم  
 حاض و حکم خود از سرکس و درم  
 صبح و شب و کل اینی و درم  
 بریان کرده از سرکس و درم  
 و آب آبی بپخت جو  
 و نیز باشد که حکم قوی  
 با سهال و تر حاجت

متواتر علامتها غلبه خواب و فراموشکاری و  
 صداع نیم و تبخیر آهسته و متفاوت و بول غلیظ  
 و خام و سبید و بسیاری آب دهن **علاج**  
 نخست بختنه نیز یا شیاف نیز بر سهال و پس  
 می کردن پس ایارج فیه اباشیم مرکب کرده  
 نیز بر سهال و پس کوهن اندر مطبوخ افیمون  
 دادن پس هر باید ادکلنگین با مسطکی و انیسون  
 رومی دادن و مفاصل بر و غن قسط و مانند  
 ان مالیدن و اگر تب آید کشکاب دادن که  
 در وی بود نه اگر کوهی بخته باشد و زوفا خشک  
 و تخم کدغن و بادمان و سعه و مانند آن در  
 وی بخته باشند و اگر تب کرم باشد بادمان  
 تر و برک کدغن و قدری بخود اند روی پخته

**صفت** حفته نیز بکیرند شحم خنظل و افسهون  
از هر یک یک مشت بسفاج نیم کوفته و دوشست  
پودنه گوپی یک مشت بیزند خنانک رسمست  
و بیالایند و دو درم بوره انداز بکاه حل کنند و ده  
درم سنگ روغن زیت و ده درم پانید برافکنند  
و بکار دارند و شفاف از زرق تر اشیده بایز  
صابون یا از شحم و بوره و نمک و پانید سرشته  
بهنند و پس از آنکه استغراغها کرده باشد  
بخار سر که که پودنه و حاشا در روی پخته به بینی  
اورسانند و بدار و ماء لطیف کنند و غرغره  
فرمایند و پیل و چند باد ستر می بوبایند تا عظمه  
آرد و هیچ وقت نکند از نکه در خواب غرق  
شود و فلاقلی و بحر نیا و مانند آن می دهند

درم

و اگر در از که دو دو آنک چند بند ستر با آنک بین  
سرشته بدینند و ضحادی از چند بند ستر و سقر و پودنه  
گوپی و حاشا بر که عنصل سرشته بر سر او دهند و  
و نظولی از بابونه و پودنه و حاشا و تمام و در کجوش  
و سبت بکار دارند و موی سر مردم سوخته و با ستر  
سرشته بر سر و پیشانی مالند سود دارد **و مالنیویلیب**  
علنی سودایی است و از هر آنک گوپی و دماغ نازک است  
و گوپی روح نفیانی که اندر دماغ است جوش است  
و سودا خلطی تر و نازک است که گاه که بخار سودا به  
براید مزاج دماغ بگوید و این بخار دماغ روح نفسانی  
پیامده و روح نازک و تیره شود و از هر آنک  
مردم از هیچ چیز جهان ترسان نباشد که از تارکی  
و هیچ چیز جهان شادمان و ایمن نباشد که از روشنائی

روغن رشتاف

بسبب آنکه در تار یکی نیک و بد را و دورت و دشمن  
 را بتوان دید و توان شناخت و اندر و شناسایی  
 بتوان دید و توان شناخت بدین سبب مردم  
 همیشه از تار یکی بهر سود و بگریزد پس بضرورت کسی  
 که تار یکی از اندرون و مانع او باشد ترسان تر باشد  
 از بهر آنکه از یکی بیرون بتوان که بخت و از خوش شدن  
 و تار یکی و مانع نتوان که بخت خداوندان این علت  
 همیشه ترسان و بد بجان باشند و از بهر آنکه ماده هوا  
 غلیظ است و سرد و خشک و فعل سردی و خشکی  
 قبضت خداوندان این علت گرفته و تنگ دل  
 باشد از بهر آنکه ماده صفا غلیظ است و مزاج او  
 سرد و خشک است و چیزهای خشک و غلیظ بهر نقشی  
 بکینه و نیک نگاه دارد و دوری بماند همچنان به خیالی

کوه سینه و سکنه

و صورتی که خداوند این علت را افتد به شواری  
 از وی زایل شود و این علت بمشاکت معده و سینه  
 بسیار افتد و هرگاه که علت بمشاکت معده باشد  
 خداوند علت از قی کردن راحت یابد و اثر  
 مانع بپایم اقمی گویند و سبب آن بسیاری سودا  
 باشد که هرگاه و هر روز از سینه ز معده براید و در بعض  
 معده تقصیری باشد بسبب آن تقصیر ماده اندر معده  
 ناکند و معده منتفع شود و بر طعام مشتمل تواند گشت  
 و قوت و انفع به آن سبب کار خود تمام تواند کرد  
 بیشتر از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود و نجای  
 آن به مانع براید **علامتها** خداوند این علت  
 بسیار موی و سینه موی باشد و لون سینه کوبه باشد  
 و باشد که سخت سرخ باشد یا اسمر و کتف او قوی

تدار اندامهای فروموی باشد از بهر آنکه اندر  
تن وی باد و بسیار تو لک کند و باد قوت سوی بالا  
کند و حرکتها چشم ایشان پیوسته باشد چنانکه ملک  
چشم پیوسته بر بنم می زند و سخن شتاب و ناممکن  
گوید و دل و جگر او گرم باشد و بدان سبب شوای  
سوخته در تن او بیشتر تو لک کند و دماغ او تن باشد  
و بدان سبب زبون وید زنده بخار ما باشد و اندر  
احتشار او باد و قوت بسیار باشد و بعضی را  
بسبب تقصیر کفاب از دمان می رود **علاج**  
اندرین علت استفراغها بسیار باید کرد و پس  
از استفراغ شربتها و غذای لطیف خشک باید کرد  
باید خورد و گرمایه و این بخار باید داشت و اسهال  
فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی مبداء علت

بسیار

و بدان سبب شوق  
برو عالتا

از دماغ باشد که صافن بکشد تا مایه از دماغ  
فرز آید و اگر تراقی باشد که با سلیق باید زد و یا اسلیم  
و اگر موده ضعیف باشد و رقصه توقف باید کرد و اگر  
که فصد کنند لکه خون سیاه باشد خند آنکه حاجت باشد  
بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن باشد که هنوز  
مایه اندر دماغ و اندر همه تن بر آگنده نیست  
رک پیشانی زدن صواب تر باشد و روی مسهل  
تحت ایارج فیقر او دهند و غارتون و اقمیون  
و تخم قطل مایه ترکیب کرده پس مطبوع اقمیون  
دهند و حب اصطین و ایارج لو غازیاده روز  
بایه سه روز معجون مجاج اندر مطبوع افسنین یا  
اقمیون بپزند پنج در مسنگ ایاده در مسنگ بپزند و  
بپزند و بسازند و بدهند و اقمیون کوفته با بوی

کاج

می دهند و نیز بپزند غارتون  
نیم در مسنگ بپزند و نمک  
نعل نیم در مسنگ صم

دارد و در صورتی که در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت  
باز شدن او در وقت

در وقت  
باز شدن او  
در وقت  
باز شدن او  
در وقت  
باز شدن او  
در وقت  
باز شدن او  
در وقت  
باز شدن او

دانه بیرون کرده پس سوزند باید او مقدار پنج درم  
ماده درم بدهند و افسیمون کوفته مفت و در مسک  
با سنگ گیس سرشته سود دارد و در دل را بشوید با  
الثور و بفرج قوت دهد و اگر فراج سر داشته باشد و  
المسک و قره و بطوس و ترپاق بزرگ دهند  
نافع باشد **صفت مفرج** که در پنج بویه و پوست  
تربیع و مار مشک و بهمن سرخ و سپند و در پنج  
زرنبا و در قفل و مصطکی و قروه و جزبوا و قافله  
کبار و زعفران و تخم بادریج و تخم فرخ مشک از  
هر یکی در مسک مشک نهی و انکی و سوسنی و حلیله  
کاهی جبل در مسک شیره امه شصت و در مسک  
بلبله و امه را در مقدار ده من آب بنزدن تا به  
نیم باز آید بپالانند و انگبین برافکند و بخوام

آرند

ساده کرده ما و اجس

آرند و دارو تا بدان بهر شند شربت و در مسک  
میچونند و اگر در صوامی باشد که ما به و این کجا دارند  
و است و استقراغ بما الحین و بسکینکین و صحر  
افسیمون باید ساخت و اندر میان روزها یا در  
فیفران یا سحر یا مرکب می باید کرد و یا اطر فیل کوچک  
می باید و یا ایا ریج فیفران مرکب سود دارد و دیگر  
بگیرند اطر فیل چهار درم سنگ افسیمون دو درم  
ایا ریج یک در مسک همه سرشته و بدهند و اگر  
معه ضعیف باشد کلشکر با عود و یا مصطکی دهند  
و یونانی **علاج** جنین هم ازین نوع باید و کم  
خوابی را دروغن که و دروغن بنفشه یا شیر و قران  
امیخته به سر می نهند و طبع بنفشه و نیلو فرود یک  
غلب الثعلب و برک بید و کول و خشتاش و با بوی

و کشک چو تراشه کدوی تر بر سر می چکشند و شراب  
 فستقش می دهند **سبب** این علمی است که بیا  
 همچون خفته باشد اگر بیدار کنند زود بیدار شود  
 از بخار مایه کرم و تر باشد که بیدار و بیدار شود  
 آن رطوبه غلیظه باشد اندر مقدمه و ماغ **علاج**  
 اما اگر زود بیدار شود و ایا رج فیه او اطر یقل نشیند  
 و بند و اطراف بندند و می مالند و بطیخ یا بونیه می  
 بزنند و سر که در روغن کل می بویانند و اگر بیدار  
 شود بختنه نیم نخست است فراغ کنند پس با یارج  
 فیه او غار یقون و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و بر  
 سبیل شب بپا رده بپزند و باید او در طبوخ اقسیمون  
 با معجون بحاج دهند و هر باید او بسکه با استقیل  
 غرغره فرمایند و لعوق استقیل می دهند و بطولی

بهر  
 علامت

از بایونه اکلپیل الملک سد اب و مرزخوش و نعنای  
 و سقم و برک مورد و بچوشانه و آبش بر سر می خندند و  
 و فقیون و چند پیه است بر روغن سد اب بر صد غ پیش  
 سه طلی میکنند **سیان** علاج و لمو فستقاری لسان  
 بعلاج سبات نزدیک باشد غرغره بخورل و موی  
 و عاقد قرطاب و پوست سیج که کوفته و پیخته و انگبین  
 سه شسته سودا رود و ایا رج فیه او با شکنجین عضلی  
 سودا رود و تر و وج پرور و در بخیل برود و ده و  
 و همچون لسان بکار داشتند سودا رود و صفت  
 همچون لسان کنند ر و وج و سقم و دآر یقل  
 و بخیل از سر یکی دو جزو روغن کاود و از ده  
 جزو انگبین سیج جزو دار و کا جمله کوفته و پیخته  
 بر روغن جرب کنند و با انگبین بر سر خنجر کنند

حکایت

و چهل روز اندر میان جو سپهان کنند و بکار دارند  
 شترتی دو در سنگ **سکت** این علتی است که  
 ناگاه افتد و بیکبار راه بر آمدن قوت روح حیوانی  
 از دل بسوی دماغ و راه فرو آمدن قوت نفسا  
 از دماغ بجهت اندامها بسته شود و همه اندامها یک  
 بار بماند و حسها باطل شود و حرکت دم زدن و بیج حرکت  
 دیگر بماند و سبب خلطی کثرت باشد و بی و نف و اند  
 بمقتضای دماغ خیزد و بسیار باشد که سبب سکته  
 غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و مجاریها  
 دل و دماغ پر شود و شریانها بسبب پری حرکت نتوانند  
 کردن سکته فو و کیه و بعضی طبیبان این نوع را  
 خناق قلبی گویند علامتها گران می شود و اروین و ددی  
 و کسلانی اندر اندامها و مار یکی چشم و اختلاج همه

منفذ

اندامها و در هم سودن دندانها و خواب و امثالها  
 و گاه و سر و شدن دست و پایی و این همه مقدمات  
 سکته باشد و گفتند اندر سکته نشان زیادت شدن  
 علت و نشان دشواری <sup>و زدن</sup> علت باشد و نشان  
 سهلی علت آسانی دم زدن باشد اگر دم زدن  
 بی نظام باشد نشان صعبی علت باشد و اینجا که  
 شبهت افتد که سکته گرفته است یا مرده بیک  
 چشم باز کند اگر مرده باشد طرقت نماید اما باشد و اگر  
 سکته باشد حد قه پید باشد **علاج** نخست پر  
 مرغ جرب کنند بر و غن سوسن یا بر و غن یا سمن  
 یا بر و غن دیگر و با یار ج فیهرا آلوده کنند و بخلق  
 نه او کنند باشد که قی آید پس حقنه تیز بکار دارند  
 و مدامی کردن و پشت او بر و غن مد فیون

کرم کرده بمالند و تریاق بزرک یا منزه و دیوس  
یا سحر یا یا انقره یا حله یا حلیث یک مثال یا جند  
بید ستر و سکنج اند با الصل کل کنند و بخلق او فرو  
ریزند و موی سر او بپسوند و خردل و جند بید ستر یا  
سر که کرم کرده بسایند و بر سر او طلی کنند و سداب  
و مشک و جند بید ستر می بویانند و زهره کلنگ باب  
در زنگوش اندر بینی جگانه بسایند و قرنفل و  
خیر تو او کو ز بو او و ج سمه کوفته و کرم کرده اندر  
خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده و کرم کرده  
اندر خرقه کنند و بر سر فوق او نهند سوده و  
و از پس استغراق غلگله با به خشک اندر آب که کرم نشاء  
سود دارد و هر گاه که سکنج بکشد بدست و چهار روز  
مهمین علاج میکنند و طعام نخود آب و شور با غلگله

و کبوتر

و کبوتر بجه دهند ماسعه و دار چینی و سر باید او را الاصول  
دهند بار و غن بید یا بجه یا بار و غن با دوام تلخ و  
**صرع** این علتی است که در آن حال اندامها بر  
میآید نماند و افعال اندامها و حرکت و حس بی نظام  
شود و سبب این سده باشد تا تمام اندام متغذی جزو  
مقدم و ماغ و بدان سبب تشنج پیدا آید و اگر سده  
تمام بودی سکنج بودی و حس و حرکت همه باطل  
شده و اگر سده نبودی افعال اندامها و حس و حرکت اندامها  
بی نظام نکشتی و سبب تشنج است که دماغ از بخار  
و کیفیت ناخوش که بدور رسد که بزجود و خویشتن  
بدان سبب فراهم شد همچنانکه معده طعام ناپسندید  
را خواهد که کیفیت ناخوش بدو رسد و خویشتن دفع  
کنند و خویشتن فراهم آرد و فواق و تهوع کنند و ماغ

در وقت راجع فوادمه  
تاریک از قیون و غایب  
تیره خط ص

نیز نه گاه که کیفیت ناخوش بدو رسد خوشتن فرام  
 گیر و بدان سبب اندر عصبها و عضلهها چشم  
 و روی و دیگر اندامها حرکتها می مختلف و مضطرب  
 پیدا آید و تشنج کند و از بد این گفته اند که صرع  
 در دماغ را بجای فواق <sup>است</sup> معده و راجون معلوم  
 شد که صرع تشنج ایت که نخست اندر دماغ افتد  
 و بدان مانند که عطسه صرع کوچک است و صرع  
 عطسه بزرگ که کین دفع عطسه <sup>است</sup> سر را آسان  
 از بد انگ قوت قوی باشد و ماد اندک لطیف  
 و دفع صرع بسبب بسیاری مایه و ضعیفی قوت  
 معده و ایت باز و معده و تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش  
 بدماغ نرسد صرع نفوذ و اگر ان بخار پیوسته اند  
 دماغ بودی صرع لازم بودی و می بینیم که ناکا به

بوی ش می شه

می آید و زود زایل می شود از اینجا بد اینیم که ان بخار  
 پیوسته اندر دماغ نیست از بد انگ در عارضه که  
 پیکبار پیدا آید و زود زایل شود بسبب آن تاب  
 و متکثر نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناکا  
 بدماغ می رسد و بدان زود گسسته می شود و  
 این سبب اندر عضو دیگرست و از ان عضو  
 بدماغ می رسد و بیشترین اندر معده باشد و اندر  
 سپرز و اندر اطراف و بعضی باشد که صرع تشنج  
 باشد از بد انگ مایه رقیق و اندک باشد و سخت  
 بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد **علامتهای زبان**  
 مصروع زرد باشد و کهای زبان او سبز باشد  
 و از جیر نای که موجب خشم نباشد خشم صوب  
 گیر و از اعراض بالینجولیا و نفخ حالی نباشد و

**علاج** اولاً مضرع را خوشتر از کرما و سرما  
نگاه می باید داشت و بر کنار آب و بر کد را با نشا  
نشست و جاع و مستی و اندر کرما به دیدماندن  
و از جای بلند فرود آمدن و است با ختن و نگاه  
و هر چه چشم را کند و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار  
زبان دارد و کسب و کد فوس صرع بچینا کند و کشتن  
بسیار خور و بیم باشد که صرع آرد و پیل و خردل  
و مانند این زبان دارد و جز گوشت نذرد و راج  
و تیهو و کنجشک و سرخی گوشت بره و قایه خشک  
طعخ بریان کرده و اسپید با پانخ و و دار  
جینی و کشنیه خشک و دیگر هر چه هست همه زبان  
دارد و دار و نای کرم اندک اندک و بتدریج با  
داد و اندر حال صرع اندامها مضرع را است

کنند و سخت

یکم و عاقل و قاطع و سالیوس افشون  
اسکودوس از میکی دوم  
عادی و قوی و خرد و قوی و مانا صلب  
زبان و اندر و ج و از میکی سوم  
جیب و پستان غا و اینا از میکی  
دوم و دوم کوفته و بچینه فاسه  
چند عسل همچون کنند نه بی

و سخت بکنند و نگاه دارند و دماغ او کرم کنند چنانکه  
اندر علاج مکتبه گفته آمده است تا زود بهوش  
آید و چند بیدسته با جلتیش در ماء العسل بکشد  
و در حلق او فرو برد و هر دو شب بیاورد شب  
نیم و سیاه سنگی از ایارج فیهو اید بند و استخوان  
بجب قوفا یا و حب اصرطین و ایارج لونغا  
و مطبوخ افشون کنند و تغیر مزاج بپزد یا قی  
و معجون سیسالیوس و مشرو و بطوس و تریاق  
بزرگ کنند و اگر دودانک شحم خنظل با  
مشرو و در بطوس ترکیب کنند صواب باشد و سلقینا  
باب مرزنگوش و ربیعی حکا کنند سود دارد و اگر  
صدوع معده باشد قی فرمایند و ایارج  
فیهو اید بسته دهند و این ضما و بر معده می نهند

صفت ضماد  
 بگیرند گل سرخ و سنبل و مصطکی و قشور کنند گرفته  
 و بیخته بشراب مسکری بپزند و بر معده می نهند  
 اگر بخار از اطراف تنی بر آید بکثیر پیل و فریون  
 و خردل و عسل ببلاد رسیده بشنند و بر آن موضع  
 نهند تا ریش کند **صفت** معجون سیالیوس  
 بگیرند سیالیوس و عاقر قرحا و اسطوخودوس از  
 هر یکی ده درم سنگ غاریقون پنج درم سنگ قدونا  
 و طحیث و زراوند از هر یکی دو درم شک بگویند و بیشتر  
 و در سنگین که از آب عنصل الغار و انگبین که ده باشند  
 بپزند هر باید ادک درم سنگ یا یک مثقال بپزند  
**فالج** این تازی است و در لغت عرب فالج حالی  
 باشد که در نیمه یک چیز پیدا آید و حال این نیم از حال  
 دیگر نیمه جدا کرد و نام این علت ازین گرفته اند

و بدین نام سستی یک نیمه خوانند **علامتها** نبض ضعیف  
 و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالها سبب باشد  
 و سرخ نیز باشد و سبب سستی یا ضعیفی جگر باشد یا بی  
 کرده یا دردی سخت یا ماسی و هرگاه که عضو مغلوب  
 خود را غرق و کج نباشد امیدوار تر باشد و  
 هرگاه که برخلاف این باشد نشان صعبی علت باشد  
 و باید رفتن علاج **علاج** اول تا چهار روز نکند  
 مفت روز نکند و میچ قوی نشاید کرد و اگر علت  
 سخت قوی باشد تا چهار ده روز لیکن اگر حقنه  
 سخت تیر کنند روا باشد و اما الاصول که سخت  
 قوی نباشد و سنگین عنصلی با اندکی زخمای خشک  
 صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیه  
 و از پس یک هفته ایارج با غاریقون و سم تخم

علاج

حنظل و نمک مندی و مندی پس استغواغ قوی  
 بحب فرقیون و حب شیطیج و حب قوقایا یا  
 ایارج فیو اگر کرب باید کرد بطبیج افقیون و آب  
 استغواغ ماء الاصول قوی بخوردن <sup>در ماء الاصول</sup>  
 و اگر کرب با یک و غذا با آب العسل <sup>که سوده</sup> دادن اگر قوت قوی باشد و  
 اگر ضعیف باشد کنجشک بریان و در ارج و مانند  
 آن دادن وقتی که دن سخت سودمند باشد  
 و اگر فصل و عمر و مزاج بیمار باشد  
**انغاز علاج** بقصد باید کرد از بزرگ مرکب  
 همه اخلاط خونسرت و اگر مایه بلغمی باشد سخت یک  
 شربت سحر نیا با سر و دبطوس یا تر باقی بزرگ یا انوار  
 یا یک شکر بپزین یا جاوه شیر یا حلیث اندر ماء  
 العسل بدمنند پس <sup>از یک</sup> ساعت فصد کنند و

تغلیط کبیر

و بعضی اطباء فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج  
 فیو او نیم مثقال پیل ترکیب کرده بی غسل باید  
 داد تا در معده ویند بماند اثر آن قویتر باشد و  
 بعضی فرموده اند که ایارج پنج و چند بسته نیمایم  
 می باید داد از یک در پستک تا پنج در سنگ **لقوه**  
 این علتی است که اندر عضله های چشم و روی  
 پدید آید و چشم و ابرو و لب و پوست پیشانی  
 از عینه خود دیگر دو و کوثر **علامتها** خداوند  
 این علت از دهن راست نتواند انداخت  
 و در راست نتواند میدود و اگر سبب لقوه شنج  
 باشد حاستها درست باشد و پوست و عضله و سخت <sup>طریقه</sup>  
 باشد و اگر سبب استرخا باشد حاستها باطل  
 باشد و پوست و عضله روی نرم باشد و

و غش و کام فروا و کینه

و بک چشم فرو سوخته و آید باشد **علاج** احتیاط است  
 که تا چهار روز تا صفت روز یکبار و علائق کنند  
 یکی اگر طبع خشک باشد بخت معتدل طبع فرو دارد  
 و اگر بالقوه علامتها و فایده علامتها و سخته باشد  
 در حال بخت نیز یا بمسهل قوی استقراغ کنند  
 و تا یک هفته بگذرد و استقراغ قوی کرده شود  
 بر مغز و عطسه علاج نشاید و اندک علامت  
 فایده باشد از پس چهار روز یا پنج فیه اومند  
 و از پس یک هفته بخت نیز استقراغ کنند یا حب  
 قه یا یا یا یا یا فیه اومند و گوشت رو باه بگوشت  
 بله با گوشت کفتار یا گوشت کوفته پیوسته  
 و بگویند و بر سر و پس کردن ضما کنند با روغن  
 زیت و با روغن آبی و پودنه و زوفا خشک

روز دوم

و حاشا و ستر اندر سر که پیچند و روی مهرهای  
 کردن بان می مالند و خودی پیچ که سوده بر صند  
 و رخ مالیدن سود دارد و پیوسته کوز بوا در  
 دمان دارد و کند و قرفل می خایند و زهره  
 کلنگ یا شیر زنان در بینی بجا نند و عصاره و  
 بکنند و عصاره و مرزنگوش در جکاند که سودا  
 بکیند بوره سه در مسک نوشا در یک در مسک  
 پوست سیج که پنج در مسک بگویند یا بشکنند  
 کنند تا جمل روز یکبار و هیچ داروی در بینی  
 نشاید بجانید **دوا** سرگشتن را بتازی  
 دوا را گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که  
 چون مردم به پای معمم خیزند چشم سیاه شود  
 و بیم باشد که بافتد جهان نماید که جهان کرد

و نازک

وی میگردد و سبب خاصه تر بین خلطی باشد  
 اندر تجویف دماغ و بعد حرکتی بخاری از ان  
 خلط برخیزد و اندر منفذهای دماغ بگذرد و  
 بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر جم  
 یا اندر کرده و مثانه و سبب مشارکت بدماغ  
 براید **علامتها** اگر مائمه اندر تجویف دماغ  
 باشد و از لازم باشد و اگر از عضو دیگر  
 برآید نخست نشان او از ان عضو پدید آید  
 پس دوار حادث گردد و **علاج** اگر  
 مائمه اندر دماغ باشد حب صبر و ایام فیه  
 و حب قویا و حب اصطیج و دمنده و اگر  
 بمشارکت معده باشد فی فرمایند و از پس  
 معده را با طریقی کوکت و مصطکی و عود فونت  
 کلان

و دمنده پس غرغره فرمایند و عطسه نیز و اندر طعام  
 کشنیه خشک **علاج** و اگر مائمه باشد باید او  
 و شبانگاه کشنیه خشک بریان کرده بکار دارند  
 موافق باشد **کابوس** علتی است که چون  
 مردم در خواب شوند پندارند که چیزی گردان  
 برپسینده اوست و او را می فشارد و نفس او  
 تنگی می شود و او از نتواند و او می تواند چندین  
 و این علت از خون بسیار افتد مقدمه باشد  
 یا مقدمه سکته **علاج** اگر خون غلبه دارد  
 نخست رک صاف نماید و دوپس استقرا بخ کردن  
 با یاریج فیه او شخم خنظل و غاریقون مرکب یا  
 بحب اصطیج یقون یا یاریج لو غازی یا و طبع چوب  
 و غذایه و لطیفه و اندک **تشریح** و کزاز

مسما از اسهال و سرخون و سرخو  
 و مانند خون و اسهال و اسهال  
 صغیر باشد  
 یا سکر یا میمزد و طی  
 یا یا و غنی و سحر و حکایه  
 و دمنده و او را میباید  
 و او را

تشنج سه نوع است یکی انک عصب و عضله عضو  
 متکلی گردد و عصبها بهم باز آید و کوتاه شود و پهلوان  
 پهنای آن زیادت شود و بدان سبب آن عضو  
 را دراز نتواند کرد و دوم انک عصبها و عضله  
 از رطوبت اصلی خالی شود بسبب استفراغها و  
 تحلیل که پیش از آن بوده باشد و آنرا تشنج  
 خشک گویند. سیم در باب صرع گفته آمد بیت  
**علامت تشنج امتلائی بیک افتد و تشنج خشک**  
 اندک اندک و سپس استفراغها بسیار افتد  
**علاج** اما علاج تشنج امتلائی همچون علاج  
 فالج است بر و غن قسط و روغن **سدا** و روغن  
 ابدن بکمید کردن بنمک سوده و نه از سینه و اندر طبع  
 با بونه و شنبلیله و سوسن و پودنه و گسسته و اکلیل

الملک نشاندن و بخار شراب که بر سنگ گرم چکانند  
 بینی او رسانند و بکینه در روغن زیت کهن  
 یک رطل غذاوی موم یک اوقیه بکد از دو یک  
 اوقیه یا بیشتر با فریون سوده برافکنند و  
 بسپرد و طی کند پس از آن که بخار شده بدو رسانند  
 باشد از سنگ گرم و تشنج خشک را اندر طبع  
 سه که و بنفشه و خطمی و برگ جعد و برگ  
 کموک و برگ که و نشاندن و مهرهای کردن  
 بر و غن بنفشه و بنفشه و روغن که و جرب دارند  
 و بنفشه و خطمی کوفته و پنجه اندر موم و روغن شسته  
 بدست و کردن او می مالند نیم گرم و روغن اندر  
 بینی می چکانند و کشکاب و دمنه بار و غن بادام  
 و روغن کمر و شکو و آب انار شیرین بار و غن

بازی  
با دایم و شکر و شورما بر غریبه **علاج**  
کمز از همچون علاج تشنج خشک باشد حد  
قطن و کمران شدن دست و پایی بازی  
حد که گویند پیران را افتد و کسانی را که آب  
سرد بسیار خورند و مقدمه فاجعه **علاج** قی  
کردن و حقه تیز بکار داشتن و بداروی مهمل  
استغراق کردن و مالاصول بار و غن با دایم  
بکار داشتن و به طریق علاج فاجعه رفتن **در چشم**  
در زدن دست و پایی را رعایت گویند پیران  
را افتد و کسانی را که سرد بسیار خورند و گسستگی  
که شراب بسیار خورند و میوه سفت **علاج**  
همچون علاج فاجعه باشد و باز ایستادن از شراب  
و روغن کل بار و غن مورد و به سینه ها و د

با اندکی سر که صداع و شقیقه کرم علاج  
این همچون علاج سر سام کرم باید کرد و بقدر حاجت  
صداع و شقیقه سرد و علاج همچون سر سام  
سرد و سبب باشد سرد و باب را ناممل باید کرد  
**باب دوم اندر بیماریها چشم**  
رمد اما سی باشد کرم اندر طبقه ملتحمه است لیکن  
از بهر آنکه این اما س از درد و که ازنی و خلیه  
خالی نباشد همه انواع درد چشم را مد گویند  
و طبقه ملتحمه طبقه طامه ترین است از چشم  
چون آن که گوشت سپید و جربیت با عضله  
چشم آمیخته است و همه اجزاء چشم بدان پوشیده  
و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب اندر  
ملتحمه گویند و گاه باشد که اس اما س چنان باشد

چشم حدقه پوشیده شود و بلبک چشم دشوار بهم  
 توان نهاد از عظیمی اماس و این که دکانر ایشان  
 افتد **علامتها** درد با سوزش نشان قاصوا  
 باشد و کدانی سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد  
 و سرخی و تری نشان خون غلبه باشد و اگر سخت  
 سرخ باشد و بدان تری نباشد نشان غلبه صفرا  
 باشد و اگر تری بسیار باشد و بدان سرخی نباشد  
 نشان غلبه بلغم باشد **علاج** اگر نشان غلبه  
 خون طاهر شود و سخت رک قیال زنند از آن  
 جانب که رمد باشد پس طبع را اندم کنند با آب  
 میوه ها و با قند اصل بنفشه و با خرچوب و با یارح  
 قیو او حب قوقایا و حب الذهب و اگر  
 نشان غلبه صفرا باشد بطبع بنلید زرد و استو

و اگر سرخی قوی کمر باشد  
 نشان ماده سودا باشد

کنند و بخام و مند و ماء الدمانین و اندر چشم سخت  
 شیر و ختران اندر جگانش یا سپیدی مرغ پس  
 شایف ایفون کنند شیر و ختران و با ترنگ  
 نارسیده و کباب کوشت تازه و زردک  
 مرغ و آرد جو و با بونه و بنفشه بهم برشند  
 و ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و شاف کامیثا  
 و فوفل و صمغ و قاقیا و افیمون در آب عنب  
 الشعلب و آب کاسنی و آب کشنی تر و آب  
 کوک و طبیح خشخاش بپوشند و طلی کنند و در  
 صوب را ساکن کنند و اگر ماده بلغمی باشد استقرا  
 با یارح و افیمون و غاریقون و نرید سپید و شحم  
 فلفل کنند و بطبع بنلید کابلی و اگر ماده سودا  
 باشد با یارح و غاریقون و افیمون و صبر و

قنرا

قنرا

و با شایف کافور یا بنفشه  
 و با شایف کافور یا بنفشه

بنیه

تخم مرغ و کدو و خرفه و شامه  
 ماد و قلی و سرخ و بنفشه  
 و بود دارد و با بونه و زردک

غ

ک...

شکر و نمک نفلی و شیطان پاک کنند و استواء کنند و  
 و غرض و آب جلاب اندر جکانند و اگر مده دراز  
 کرد و دوسه رخ و آب صفتن کمتر نشود و بیاید  
 و اندک که اندر طبقها چشم خلطها بد است  
 تو تبا و مفسول و شاستیج با سفیدی اج می کشند  
 جزین هیچ علاج دیگر صواب نباشد و  
 خارش و سوزش و سپیل و مفعه را به و غوره  
 و شاف سماق کشیدن سود دارد و خاصه  
 از پس فصد و حجامت و داروی مسهل  
 و شاف در آخر رسد ما سود دارد و  
 که مایه رفتن و شراب صرف سفید سود دارد  
 طرزه نکتة نقطه باشد سرخ به سفیدی  
 چشم پدید آید بسبب زخمی و مانند آن

و آب نمک کتان سود  
 طلا کند و طبع جلیه

**علاج** نخست رک قیفاں بنهند و از گوش  
 و شراب و از شیرینیها به پیوسته کنند و کبوتر بک  
 بکیرند و بر زیر بال او رک زنند و قطره قطره  
 خون کرم چشم اندر جکانند و شیر زمان اندر  
 جکانند و زرنیج با آب کشنیز تر سوده اندر جکا  
**سپیل** این علتی است که رکها چشم پر  
 خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و عظمه آرد  
 و افتاب نتوان دید و آب بسیار رود و علما  
 رک قیفاں یا رک پیشانی باید و ایارج  
 بکار داشتن و از گوش و شیرینی و شراب  
 به پیوسته کردن و برود غوره و شاف سماق  
 کشیدن و بسیار ناکافتن و آواز بلند نکردن  
 و کبیسان تابستن و بالش بلند کردن

**جرب** این علتی است که بملک چشم باز  
 کرد و اندر سرخ باشد و درشت و نامهور **علاج**  
 رک قیصال زند و بگردن حجامت کند و ملک  
 چشم باز کرد و اندر و بیشتر تا بهوار شود و زخرا  
 سوده بر آن موضع کشند و پنبه بر و غن بپوشند  
 جرب کنند و بر پشت چشم نهند و بپندند و  
 هشت ساعت صبر کنند پس بکشتیند و نو  
 دیگر شایف اگر کشند یا شایف اخضر یا شایف  
 سماق بکباب سوده در کشند موی افزودنی  
**علاج** ان استقراغ کردن با یارج فیما وجب  
 قوت باوشایف اگر با سلیقون کشیدن موی  
 بپارخ و زهره که کس زهره نبرد و دیگر زهره  
 با چند بیدستر بخون که بوی تر باشد و شایف کنند

بتر کشند

بیر

و سینه

و باب دهن مردم حل کنند و بر جای موی بکنند  
 باشند طکی کنند و یک زمان صبر کنند پس بشویند  
**قرحه اندر چشم** علامتها اندر چشم در و خلتند و خضر  
 و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه سرخ یا بر  
 سیاهی نقطه سفید پیدا آید **علاج** بفضد خون  
 بسیار چند گرت بیرون کردن و غذا با وسوسه  
 و تر و لطیف بکار دهنند جو اسفناخ و کدوی  
 و کوک و خیار و شاف ابیض کشیدن  
 بشیر زمان سوده اگر خضر مان ساکن نشود  
 شاف کند رمی باید بجانید و رخا و زهره  
 و برفق بستن تا این روز که بینند پس شاف  
 آبار و اکسیر بن بکار داشتن **فرد و آمدن آب**  
 سبب فرد و آمدن آب سردی دماغ علامتها

از فادو دم

پیش چشم چیزی چون دودی یا خطی نقطه  
 سیاه می بیند پیوسته لازم استفرغ باید  
 کرد و بایر چ فیه او حب فوقایا و از طعام  
 سرد و تر و از جماع و از شراب و از امتلا  
 بر نیز کردن و از پس استفرغ غرغره که رطوبت  
 از دماغ فرو دارد و بکار داشتن و شایف  
 مرزات کشیدن و دیگر علاج قح دستکاری  
 و بکیر زهره گلب و زهره ماهی شیم و زهره گرس  
 و زهره عقاب و زهره خلک و زهره باز برابر  
 خشک کرده و دو دم فریون دو درم شیم خنقل  
 و یک درم سکینچ همه کوفته و پیخته باب بادیا  
 تر صافی کرده بر شند و شایف کنند و اگر است  
 سلیخه بگویند و پییزندم و بزهره خرکوش یا زهره

علاج

که رطوبت از دماغ  
 فرو کند

صفت شاف مرار

آمو

آمو بسته شدن نافع بود **شب کوری** علاج استفرغ  
 بایر چ فیه او حب فوقایا کند پس از وی غرغره  
 بکار دارد و بکیر و بلبل و دار بلبل و قنبل  
 راست است بگویند و پییزند و در می کشند نافع بود  
**دوم** این علمی است که اشک پیوسته می  
 آید و گوشه چشم تر باشد استفرغ بحب فوقایا  
 حایندس و اقراص نفث و ایایر چ فیه باطل  
 که جگ سرشته و به باد اوی اندر که ما به لختی  
 مقام کردن چند انگ عرق کند و بنود غرغره  
 بکار داشتن و هر چه در وی انگبین و خرمالو  
 و سیر و پیار و باد نیان و قنقل و خردل باشد  
 بر نیز کردن **خارش** و سوزش بلبک و گوشه  
 چشم استفرغ بایر چ فیه او افیمون و نمک

علاج

و طبع و کباب از بکیر خردل و شکر و انار  
 و کباب خردل و شکر و انار  
 زهره سی و پییزند و به باد اوی  
 تر کنند و خشک کنند و بگویند و پییزند  
 می کشند

بکیر چ خنقل و غار

هندی و حب قوقا یا و غره باب کاه و ایاره  
 و کب شحم خنظل و غلیرین و از شیرینی و طعماها  
 نیز و کرم پر پیله کردن و در باید او آب تخم خرفه  
 و شککین خوردن و بکیرند عدد منقشه بر کل  
 تخم سرخ و انار ترش همه بر آب پیزند اندر کلاب  
 و بکوبند و می فنجج بر آن کنند چنانکه دیگر چیزها  
 غالب شود و اندر اجون خبیصی کشند بر ترش  
 و چشم نمند نیم کرم نافع و بلیل بد و نافع بود  
 شبش که در مژگان پدید آید علاج آن استقرا  
 بایارخ فیهرا و کب شحم خنظل و اقسیمون و  
 و غار یقون نیمک نفطی و حب قوقا یا و غره  
 باب کاه و بایارخ فیهرا و بیک چشم تاب شود  
 شود و شب یمانی و میو پنج و پوزه کوفته و

بجته بمل بر می دارد و بر مژگان می مالند و یک  
 زمان صبر کند سه پاک شود انشا الله تعالی  
**باب سیم اندر بیماریها و گوش**  
 اگر کسی بیاید دانست که از حاستها که ایزد تعالی  
 آفریده است مردم را و پیشتر جانوران را و  
 حاست عزیز است یکی حس لمس و دیگر  
 حس سمع و به آفتی که اندرین دو افتد خلل  
 بزرگ باشد از بهر آنکه اگر حس لمس نباشد  
 حیوان از گداز و سرما و جبری مودنی خبر ندارد  
 خوشتر از خبر شنیدن نگاه ندارد و از  
 نگریزد و بدان سبب مملکت شود و حاست  
 سمع راه دانش و خرد آموختن است بدینی که  
 هم کلکو که از مادر که آید سخن نشود و ناقص

خلل و سوزش

بی زبان بماند از هر آنک سخن شنیده و آموخته  
 نباشد و بسیار کس باشد تا بینا آید و با آفت  
 نابینایی همه چیز بیاموزد و بداند و سخت زیاده  
 و بیدار باشد و همچنین از آفت جس و بایستی  
 و از آفت صوت این خلک که از آفت حس  
 شنوایی باشد نباشد زیرا یکی فضل شنوایی بر  
 دیگر حاستها ظاهر شود بدین سبب تیمار شنوایی  
 بیش باید کرد **علامتها** اگر سبب کردی ماده  
 صفا باشد که بدماغ برآمده باشد از سوای کرم  
 رنج باید و سر پوشیده نتواند داشت و گاه گاه  
 چیزی شنود اگر سبب ماده غلیظه باشد خلاف  
 این باشد **علک** چ صفا ایستغراغ باشد با قوا  
 بنفشه یا ماده درمانین یا شیر حسب و طبع

حس دوز

از اینجا فضل حس

هم نشود

علیه زرد و بوجب قوت یا جالینوس و بر و درمان  
 اندر گوش چکاندن نیم **صفه** ان بگیرند از ان  
 و سر آن بردارند و دانه بیرون کنند و اندر اباد  
 انار شیرین یک باو یک بر فشار و واجب آن در گوش  
 باشد که دانه بیرون گردد و نوکند و اندکی بر که  
 و کند و روغن کل بان بیامیزد و بر آتش  
 نهد تا قوام گیرد و در کوس می چکاند و هیچ چیز  
 بهیچ وقت در گوش نباید چکانند نیم کرم  
 باید و اگر ماده غلیظه باشد استغراغ با یابج و غنچه  
 شحم و اقیمون و غار یقون و نمک کنند بوجب  
 اصطیقون و بر روغن با یونه و روغن باد  
 کوسه یا تخم با یک قطره روغن کاه و اندر چکانند  
 نیم نیم خنظل اندر روغن باد ام تلخ بپزند

در دوز

واندر چکانند در گوش اگر اندر سه روی  
 حرارتی باشد ناید و وضو باقی باشد قصد فنیال  
 بکشاید و استغراغ با قراضه نشسته و حب صبر  
 و قوت قایم جالینو حل و طبع ملیده زرد  
 و خرما می دهند می کنند و بکیرند و روغن کل ده  
 درم سه که سی درم هر دو بچوشانند با سه که بود  
 و روغن با قطره قطره بکوش در چکانند و شیر  
 دختران اندر چکانند و بخار طبع بنفسه بکوش  
 رسانیدن و اگر در سخت باشد حبه افیون با  
 شایف خصوصاً بعضی بر روغن کل بسیند و  
 قطره سرکه بر افکنند و اندر چکانند و غلظت  
 روی باشد دختران اندر چکانند و صواب  
 بود و اگر ضرر بان معاودت کند بیاید و انت

که انجا

که انجا بهتر است بیاید بر اندید بدین تدبیر بکیرند  
 پیه بط و پیه مرغ و برونغن کنجد بکیرند از نند  
 و هر ساعت قطره نیم گرم اندر چکانند چون  
 درد ساکن شود لعاب تخم گمان و حله  
 و تخم مرغ و اندر می چکانند با شیره زان یا بی شیره  
 یا شیره بخته شود و جیره بیرون اندازگاه  
 فقیله با بکیرن آلوده در گوش می نهند تا پاک  
 پس اندکی ذاک سوخته و سوده اندر رو میدن  
 تا خشک شود و اگر آنج می پالاید غلیظ باشد  
 بکیرم زنجبیل اندر رنفت بکیرن عسلی حل  
 کنند و اندر چکانند یا یک قطره زهره گاو و یک  
 و یک قطره روغن باد آملی بخته اندر چکانند  
 و اگر در سه روی و اراتی نباشد بداند که

و مس ارگمان سر یک طرف  
 مس دارند تا روغن فرو آید  
 باز اندر می چکانند

سبب رطوبتی است و مزاج سرد باشد بکشد  
 سبب خشک و روغن زیت یا روغن بادام تلخ  
 یا روغن بید مجرب بزنند و اندر جگانه و همچنین  
 چند بیدسته یا روغن بادام سود دارد و  
 که ما به نداشتن شربت کهن صرف سود دارد  
 و اگر بوزی از سه دی باشد طین و دوی باشد  
 تکمید کنند بنگ و کاورس کرم کرده و کوش  
 بپا ز پودنه و مرزنگوش و بابونه و سداب  
 دارد و اگر در دوزخ و آسپی باشد کنند  
 باشد به تان فرغار کنند تا حل شود و اندر جگانه  
 نیم کرم در زایل شود **خارش کوش** و حیوانی که  
 که در کوش تولد کند صبر اندر آب کرم حل کنند  
 و اندر جگانه و افتتین رومی در آب بزنند

طبع

کوش اندر سود  
 و کوش

افسان

کاشما

یا اندر عصاره پودنه و اندر جگانه و قطران و  
 و عصاره ترب و عصاره برگ شفتالو با اند  
 سقمونیا اندر جگانه حیوانی بکشد و بکشد شراب  
 انگوری دو درم انگبین سه درم روغن گل درم  
 بسپیده خایه مرغ دو عدد همه بپا میزد و نیم کرم  
 کند و ششم پاره بدان ترمی کند و کوش اندر  
 نهد و بعد یک ساعت سپم پاره از کوش باید  
 به چه تولد کرده باشد با ششم بیرون آید

**باب چهارم اندر بیماری های بینی**

بوی نایافتن اگر سبب آن خلط غلیظ باشد  
 سر کردن بود و از صداع خالی نباشد **علل**  
 استفراغ یا پاره فقیه و حب قوی یا پس  
 غرغره کردن و عطسه آوردن و اگر در منفذ

در آن کوش اعتماد کنند

بینی سده باشد شونیز و زرنج سوه و پودنه  
 کوسه هم آمیخته و دمی کند و پیوسته بخاک و سرکه  
 بپینی می رسانند و زهره کلنگ و شحم خنظل  
 و خربوزه پدید راستار است بهم سهرشند و مقدار  
 عدسی بر و غن و زنجبیل کلنگ و بپینی کشند  
**کند پینی** علاج اگر ریش و ناصور نباشد شمر  
 ریحانی می شویند و سعد و سنبل و کل نسرین  
 و قصب الذریره و قدر نقل کوفته و پیخته برقی  
 و نافع ترین چیزی بول خزان است بدان  
 می شویند **قرحه بینی** قروح بینی بعضی  
 خشک باشد و بعضی بتر ما باشد بر ظاهر  
 و باطن و بعضی ریشها پدید باشد و بعضی  
 بواسیه **علاج** ریش خشک را عوم روغن

و به می بر مکنند

از مغز ساق کا و و روغن بتشه و موم صافی  
 طلی می کنند و اگر بتره باشد ملیده زرد جوهر  
 و پیله مرغ و روغن کل بهم سهرشند طلی کنند  
 و ریشهای پلید را پیوسته بصابون می شویند  
 پس سعد و زعفران و عروماز و و شب بیکانی  
 و زرنج سرخ همه برابر کوفته و پیخته اندر دهنند  
 و اگر درد ناک باشد سرب سوخته و اسفند  
 و دودار سنگ و روغن کل در هم کداخته  
 و پیخته طلی می کنند **ناصور** ناصور بینی  
 بکشد آنرا ریش تمام رسیده و بکوبند با پوست  
 و بپاشند و آب بکشند و بنزد تا غلیظ شود  
 و اندر سگوره مساین کنند که یک شبانه و آن  
 آنرا کوفته باشد و آب کشیده و دیگر باره بکوبند

نرم و از آن شاف کنند و بدان اب انار که  
 پخته باشند و در سگوره کرده و لوده کنند و بینی  
 اندزنند تا صورت بینی را پاک کنند بی درد و  
 رنج لیکن به روزگار در از خون آمدن  
 از بینی بستانند عصاره مادر و ج با عصاره  
 برگ خرو با اندکی کافور اندر جگانه و تخت  
 قیفاں بکشایند و مقدار خون بتغاریق بیرون  
 کنند و قتیله سفیده خایه مرغ بکنند و بوره  
 نذر کردن بر روی پر کنند و در بینی نهند و  
 عصاره سکرین خرنافع بود اندر و شراب  
 عناب و طفشیل و یا پیچ سیماق بخته و پست  
 عرس سود دارد و الله اعلم بالصواب  
**باب پنجم اندر بیماریها و طب و دمان**

علاج

اندر جگانه

دمان

و دندان

فصل پنجم

و دندان و کام طریقتن لب طلا بیه مرغ  
 بار و عنکباد از دوش شسته و باز و گرفته و کثرا  
 و پیخته هم اندر ما و ناکو بد و بمالد تا هموار  
 شود و طلی کند و پوست اندوینی خایه مرغ  
 بر زیر نهند و چند روز بگذارند **و میده کی**  
**دمان** اگر سرخ بود نخست و صد و حجامت  
 و چهار رک زنند پس استغراغ با الیه  
 و طبخ ملیده زرد پس مضمضه بر آب توت  
 و طبخ سماق و عرس و حب الاس و طبخ  
 و اگر لعاب بسیار رود قاقیا در آب عنب  
 الشعلب حل کنند و اگر سپید کونه بود  
 حفص اندر سر که بکوشانند و بدان مضمضه  
 کنند و آب کاه و میده کی سرخ و سپید را سوخته  
 دمان

و سر که بر جگانه  
 بدان مضمضه کنند

و اگر سخت سپید باشد نمک سوده با بکینین  
 بپوشند و اندر دمان گیرند و نمک دارند تا توان  
 پس بکنکین مضمضه کنند یا با یکباره و سدر  
 و کباب و عاقر قرقها بگویند نرم و در آب گاه  
 کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باشد سرخ  
 زرد و سیاه و شرب میانی و زاج و قلع ط  
 و کفک دریا و مازو و آفتاب و مار پوست  
 کوفته و بخت با بکینین بپوشند پس اندر خر  
 خرچه بندند و در کل گیرند و در آتش نهند  
 تا کل بریان شود پس از کل سه روغن کنند  
 و بگویند و بپزند و بدان اندر آب کنند  
 پس حب الاسب و کرم مازو و مازو و مازو  
 سودا و اندر سه که بپوشانند و بدان مضمضه

کنند

کنند و اگر بسوزاند روغن کل و کلاب اندر  
 و من گیرند خود و **شدن گوشت** بن دندان  
 و سستی و خون آمدن **علاج** نخست  
 فصد و حجامت و چهار رک و مسهل و غ  
 و مضمضه با روغن و خشک ضایع اندر علاج  
 و میده کی دمان که سرخ باشد یا دگر دگر است  
 پس مازو و مار پوست و شرب میانی و قلع ط  
 و کرم و ویدک سهر و کرم مازو و سماق  
 اندر سه که بپوشانند و بدان مضمضه کنند و خود  
 شدن گوشت بن دندان از آتش یا کوفته با بکینین  
 بپوشند و بر بن دندان بپاشند گوشت  
 بپوشند و را پاک کنند و گوشت درست بر و یا  
**ناخوش بوی** دمان اگر ناخوش بوی دمن

علاج

از دند آنها بود بخلاص و مسواک پاک دارد  
 و هرگاه که طعام کور و نخست چیزی بیاید <sup>ببین</sup> غذا  
 چون سبب و آبی و مغز با و ام و در میان  
 دند آنها که شست می ماند و تبا میشد و بوی  
 دمان ناخوش می کند ازین چیزها اندر ماند پس  
 چون از طعام فارغ شود بخلاص و مسواک  
 پاک کند و سنونی بکار دارد ازین نوع  
**صفت سنون** بکمر نو سود نقشه و بگوید  
 و بپزند و شهاب ریخانی بسپارند و اقراص  
 کنند و بر تابه بر آتش خشک کنند چنانکه سوخته  
 نشود اندر آب بپزند و بپزند ازین سود یک اوقیه  
 تلک اندرانی سه درم کفک دریا سه درم  
 کنمازو پنج درم عود خام پنج حب الاس

کوثر را جانی باشد  
 که باز ماند

بر بیان کرده و پنج درم قزقل جوز بود و سنبل  
 از هر یک درم همه بپزند و بپزند و بپزند و ازین  
 مسواک کنند و محرو را بعضی عود قزقل و  
 صندل و فلفل کنند و اندکی کافور با آن یا کنند  
 و اگر ناخوشی از معده بود اطریفل خورد و شهاب  
 افستین و نفع صبر و ایارج بکار دارد و طعام  
 و نخته و الفوا که سود دارد و **روندان**  
 باب کرم و سر تبا ز مایه اگر باب سرد ساکن  
 شود فصد و حجامت کنند و با قراض بنفشه <sup>حصه</sup>  
 استقراغ کنند و بیکه و کلاب غرغره کنند  
 و برگ مورد <sup>مخامند</sup> بپزند و پس بیکه و کلاب  
 مضطرب کنند و رک زیر زبان و چهار بپزند و  
 عاقر قرحا و اندکی کافور سوده اندر دندان

علاج



آب غرغره و مضمض می کند و آب تخم خرفه و آب  
کاسنی و تر و آب میوه خورده و در و رگ کنار  
بکار دارد و **صفت** کلنا رشت شب میانی  
چهار درم زعفران ده درم نوشادر و کافور  
یک درم بکوبند و بینند و بکار دارند و اگر  
حرارتی نباشد دانگی نوشادر و دانگی شب  
میانی کوفته و بیخته همچون در و رگ کنار بکار  
دارد و قسطا نوشادر کوفته ز آغسل کند  
و بدان غرغره کند که **زمان** سبب  
که انی زبان خشکی با فراط یا تری با فراط  
است علامت خشکی آنست که از پس  
استفراغ ما و با فراط باشد یا تبهای مرقه بود  
یا چیزهای ترش و قطاع یا چیزهای تیز و خشک

غ

اما انرا که سبب خشکی است

خورده باشد و علامت تری علاج باشد  
اگر سبب خشکی جگر بود علامت آنست که استفرا  
افتاده باشد اما دت های سده محرق باشد  
و چیزهای تیز و خشک خورده **علاج** آن بشیر  
و طین حلبه و طین انجیر غرغره کند و مهدای کردن  
و بنالوش بر و غن بنفشه می مالند و اگر سبب  
تری بود علامت تری و اسباب آن ظاهر بود  
علاج آن همچون علاج فالج باشد و استفراغ  
بیاره فیه اوجب فوقایا بکار داشتند و با  
الاصول این همچون که یاد کرده آمده است و  
هر روز من زبان را بنوشادر و فلفل و عا و قرا  
و خردل سوده مالیدن **آویشن دیوچه در**  
**خلق** و علامت آن سوزش و آب و مان



نزله و سه فرقه و شوصه و ذات الجنب و  
 ذات الریه و ضیق النفس زکام کرم علامتها  
 ان از بینی آب رفتن آید و مقدره منفذ  
 بینی را می سوزاند **علاج** شراب خشیاش  
 دهند و کشکاب با غناب و سبتا در روی نخته  
 و تخم خشیاش کوفته بمیچیند سه شسته با جلا  
 و باقی بسرکه تر کرده دو دکر دن و مندل  
 و شکر و برک مورد دو دکر دن و از پس  
 سه روز فصد کردن و اگر نزله کرد دو مالد  
 بسینه فرود دارد و سه فرقه آرد بنفشه پرور  
 در آب با قلی یا در آب کشکاب یا در آب  
 شراب زوفا می دهند و حب السعال اندر  
 دهن می دارد و اندر که سه فرقه نباشد فصد

نکند

کرم

نکند و اندر که زکام و نزله بسیار افتد استوا  
 بحب قوفا یا بایه کرد و سه مالد او کرم مایه بود  
 دارد زکام سرد و نزله و سه فرقه **علامتها**  
 ماله که از بینی فرود آید غلیظ باشد و شوری  
 فرود آید علاج کما و رس کرم کرده بپاشند  
 بهر تاحرات از دماغ رسد و سنگها و کرم  
 کرده اندر شرا انگیز و پخی را از بینی بکشند  
 و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام حاضر باشد  
 دود می کنند و تخم کتان بربان کرده و کوفته  
 با اندکی فلفل و انگبین سه شسته اندک اندک  
 می دهند و شونیز بسرکه تر کرده یک شبار  
 و ربان کرده و کوفته می بود و باید او شربت  
 روفا خورد و سه مالد معجون زوفا اندر کشکاب  
 فایده

هر





صفت معجونی که آلات هم زدن  
 پاک کند و اگر اول کند و سرز را  
 سود دارد بکنند میزدانه و  
 کرده بین و هم از غزال کسل  
 و بکنند و دار صنی ارم یک دلی  
 قصب الریز و فصاع اوف  
 و متل ارق ارم در دوزخ  
 عسل الطح جاد ارم در صفا  
 حار و اتمک ابلین صفت ارم  
 متل دایم ارم صفا ارم  
 با صفتی و موزد ارم زار  
 کند یکیش پس همه بگویند  
 و بر شند و گوی ارم ارم دن  
 بکنند و نام ارم و ارم  
 و موزد سرز با بکم و اند

از هر یکی در مشکلی رب السوسین و ابایر ج فیترا  
 و فراسیون از هر یک دو دانک شخم خنظل  
 و غنر و وت و صبر از هر یک چهار دانک شربی  
 سه درم **صفت السعال** رب السوسین پنج درم  
 فلفل و قودمانا و مغز بادام تلخ از هر یک دو  
 درم حلیث یک درم اندر ماء العسل کنند و  
 و بر شند و جها کنند **ذات الدیه** و ذات  
 الجنب و شوصه ذات الدیه اما من شش باشد  
 علامتها تب کرم و تنگی نفس و سرخی رخسار  
 که انی سینه و نفث باکف و ذات الحجب  
 بر سام باشد یعنی اما من عضلها و بیلو با و سینه  
 و شوصه اما من حجاب و عضلها و هو آن باشد  
 یا اما من معالین قل شبر علامتها تب و دشوار

بیمال

دم زدن و درد خلند **علاج** نخست فصد  
 کرد و ماء الشعیر دادن با شرباب بنفشه و روغن  
 بادام و بران اختصار کردن تا چهار روز اگر  
 نفث آغاز کند انداء الشعیر غناب و سببان  
 و موزدانه بیرون کند و وانچه رستی و بیخ شوک  
 می باید بخت و اگر نفث دشوار شود و کمر باشد  
 طبع زوفای دهند بدین صفت غناب است  
 عدد سببان پنجاه عدد و بنفشه پنج درم سنگ  
 پنج بگوئی ده درم بنخ خطمی ده درم تخم خطمی  
 درم موزدانه بیرون کرده ده درم شک  
 جوده ده درم بیرون جنانک رسمت و بنفشه  
 بنفشه دهند با یک شکاب و شکره و خاد  
 از بانونه و آرد جو و بنخ خطمی و بیخ سوس

اما کی معالیه

و بنفشه بار و غن بادام و موم صافی بر آن  
 موضع می کشند و غذا بسوس آب  
 باشد و روغن بادام و اسفراغ بطبیخ غنا  
 و الوسیاه و بنفشه و لسان الثور و بیج سوس  
 و سح خطی و سبستان و ترنجهن و فلووس خیار  
 جنبه کنند نافع باشد **باب هفتم اندر**  
**بیماریها دل** <sup>سودی مزاج دل</sup> و علامتها رنگ روی  
 همچون رنگ ارزیر باشد و مازکی و رونق  
 رفته باشد و کردانی و کسلانی ارد علاج نه  
 ریجانی مقدار معتدل و دواء المسک و تریاق  
 بزرک و شر و دیطوس و مبتدل المزاج و نوش  
 دار و کبار دارد و کوارش عنبر موافق باشد  
 و اگر تری غلبه دارد و نخست قی قهر میندیا

میبه

مسهل و مند پس این شربتها و مند دل کرم  
 علامت تشنگی و خفقان و راحت یافتن از  
 موای خشک و آب سرد **علاج** اگر علامت  
 خون ظاهر باشد از دست بزرگ با بلیق کشند  
 و شراب حمض ترنج و شراب سید نوشی  
 و آب انار ترش و آب خیار ترش و قرص کافور  
 و شراب صندل و کافور و کلاب با عصا ربیب  
 وانی بسینده می دهند و پیرامنی صندل و کلاب  
 الوده پوشند و شربتها و قرصها خشک شده با اندک  
 زعفران و لسان الثور سازند و اگر تب باشد  
 و در غ ترش سود مند باشد با اندکی طباشیر و  
 کشنه خشک **سوء المزاج خشک** علامتها تشنگی  
 امان و تشنگی و بی خوابی و لاغر شدن و بی

چپ

و شرین

د صندل

ترش

خاصه

اندر دل

طافتی اندر کتلهای غلیظ شود و باشد که سر خنک  
 پدید آید و زنجور شود و از بخار اندک و دود  
 اندک علاج او همچون علاج تبوق باشد شیر  
 خرد و کشکاب و آب انار شیرین همه بار و غن  
 بادام می دهند بار و غن بنفشه و روغن  
 مغر که در آن در سینه و پهلوی می مالند و اندر آب  
 می شیند چنانکه اندر علاج جدوق یاد کرده اند  
**باب هشتم اندر بیماری معده**  
 درد معده کرم علامتها تشنگی و راحت یافتن  
 پس شربت خنک **علاج** اگر در معده کرم  
 باشد قی کند با آب کرم و سنگبین و کشکاب  
 و از پس قی سنگبین سفر حلی دهند و شراب  
 صندل و شراب انار ترش و شراب زیتون

با کهنه آغشته

تین

و شراب لیمو و شراب محض و اگر مله اندر قعر  
 معده باشد قی و شوار باشد استفراغ کند بطبع  
 مله زرد یا بجز صبر و یا یارج فیه او مله  
 زرد استانه است بهم سپرد مقدار دودم  
 سود دارد و ماء الدمان سخت موافق بود  
 خاصه با شیر خشت در معده سه علامتها کرم  
 رود از دود باشد و آروغ ترش و بادها اندر  
 شکم و تشنگی بود **علاج** اگر اندر معده کرم  
 باید قی کند بطبع شربت و سنگبین عسلی  
 و مانند آن پس چند کرات ایارج فیه اخور  
 و اگر استفراغ قوی تر حاجت آید حب  
 اسطوخودوس دهند و هر باید ای ماء الاصول  
 دهند بار و غن با دانه و کلسین اندر جلاب

کرم با کلاب کرم که اند روی عود و قزقل و  
 مصطکی جو شیده باشد با معجزهها و کرم چون کونی  
 و طلا فلی و سحر نیاه فیدا اذیتون و زنجبیل برود  
 و دود المسک و مشرو دیطوس و نریاق نبرک  
 این معجزهها از پس استغراق بکار داری  
 و کوارش عود و اقراص کل بود **دست**  
**اقراص کل** بگیرند کل سرخ سه درم عود  
 مصطکی و سنبل و ادخ و سیخ و داریجی  
 و افسنین روی از هر یک در مسکی کوفته  
 و پیخته شراب کهن برشند و اقراص کنند  
 از یک مثقال هر باید و یک قرص با گلکین  
 برشند و در طبع بنطه انیسون و دود و سما  
 از عود و سعد و سنبل و مصطکی و ادخ و افسنین

و قصب الذریره و بصا رده یا شراب آبی سر  
 بر معده می نهو و اگر داری و یا را نخت شراب  
 ریانی ترکند و اگر در آتش بریان کنند و  
 دار و ما بگوشت آبی برشند و کرم بر معده  
 نهند سخت صواب باشد و روغن مصطکی با لید  
 سخت سود دارد و ضعیفی قوت و شهوت طعام  
 ناپودنی **علاج** هر باید و بریاضت معده  
 و از پس ریاضت که مایه و مالیدن و تریج  
 پرورده و زنجبیل برود و بکار داشتن و اند  
 طعامها بر سر که و فایز بر سر که پرورده و سیر  
 پرورده و شلغم بر سر که شهوت را بجنباند و  
 شراب پودنه با آن ترش کنند و سنگین  
 مغز جلی و پست جو با آن کی سر که و آب شهوت

معد

محروم را بجنباند و مایه شهوت پدیدان  
 و بوی برده بریان و مرغ تریان کرم و بوی  
 نان خانگی کرم شهوت بدید آرد و گاه باشد که  
 ایارج فیه اسودارد و <sup>بسیار</sup> کلی این  
 علتی است که مردم را در ساعت بطعام حاجت  
 آید و سبب آن اندر بیشتر حالها سردی معده  
 باشد و علاج و علامت آن باید کرده آید  
 و باشد که سبب بسیاری سودا که معده براید  
 و علاج آن فصد با سلیق و اسلیم باشد و کوارش  
 خوزی بکار داشتن استغراغ و دیگر عللها  
 در باب مایه لیا باید جست گاه باشد که  
 سبب سردی معده نزله و مانعی باشد و علامت  
 آن ایارج فیه ایا باشد و حب قوقا یا و علاج

بنم

تن که چنانکه اندر خاکها میش پاد کرده آمدست  
**جوع بقری** این علت از پیشتری بعضی از  
 شهوت کلی محسوس افتد و جوع البقر از بهر آن گویند  
 که این گاو را بسیار افند و این که سنگی همه اندام  
 باشد چنانکه همه اندامها غذا را چنند باشند  
 و معده غذا را نخواهد علامتها سخت شهوت  
 کلی و اسهال بود باشد و سبب اسهال در کما  
 ر که گاههای گشته و قوت ساقط شد و گاه گاه  
 غشی افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغمی زجاج  
 باشد که فم معده را سستی گران کند و مزاج آن  
 تنبیه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخاز  
 کار باز دارد و شهوت باطل کند بدین سبب  
 اندامها که سینه بماند و قوت ساقط سود

علاج مشکل کرده از بد آنک بنفشیه معده حاجت  
 اید و ضعف از استفراغ باز دارد و این علت  
 دوم سرد مزاج را و کسانی را افونده اند ربه  
 ما تا سفر کنند **علاج** قوت را بجا، اللهم و ما  
 که بشه آب ریحانی ترید کنند و بویها خوش چنان  
 چون بوی سیب و بوی آبی و بوی عود و  
 مشک و بوی مرغ بر بایان و تیر بایان و بوی  
 نان خانگی گرم نگاه دارند همه شهوت بدین  
 تدبیر پیدا آید و هم قوت بر جای بخاند و اگر  
 حرارتی پیدا آید بوی کلاب و کافور و صندل  
 سودا رود و اگر غشی افتد رخسار بشکند و موی  
 صدغ او بکشد و او از نای قوی ناکا <sup>بکشد</sup> بسمع  
 او رساند چون او از بوق و آواز چیزی

و سر را ری که از آنک  
 زنده اند و ای افکنده  
 باشند با آب الاک  
 بکار دارند

جعلی سفالی <sup>نیک</sup> از بام بافتند و چون بیدار شود  
 ما اللهم یا بشه آب ریحانی در حلق او بجانند  
 خاصه شربابی که در وی اندکی زیره ملایم  
 خوراک کرده باشد و ما اللهم دهند و دهند و صفای  
 از لادن و نیک و سعد و سنبل و مصطکی و  
 و عود و عنبر و آب برک مورد تر و آب سیب  
 و آبی بر معده او نهند **آرزوی کل خوردن**  
 و مانند آن سبب آن خلطها و بد باشند اندر  
 معده **علاج** قوی باید فرمود و ایارج  
 فیترا دادن و شرباب افستین و مه باده  
 مقداری مصطکی و زیره و مانخواه بخاید و  
 کلبش که بخورد و از پس این طعام نیز لختی  
 بخاید بی کلبش که و اگر این عارضه زن <sup>است</sup> است

ی

افتد او را قتی نشاید فرمود مگر خود افتد و  
 باسانی برآید و از پس قتی معذرا بگویش  
 عود قوت دهند **فواق امتلائی** علامتها  
 انچه سبب آبن ماده غلیظ باشد اندر خم معده  
 عاداتها و تدبیرها و کدشته بران گواهی دهند  
 علاج قتی باید فرمود بجای شور و ترس و سنگینی  
 عسلی و کهنه شبت و لوبیا و سرخ و از پس  
 قتی انجدان و جند بیدستر بیدین و کندر  
 و راسن و زیره و نانخواه و سحر و پودنه  
 خاییدن و اندر طعام بکار داشتن و معده  
 را با یارج قیغرا پاک کردن پس از آنک  
 قتی کرده باشد و از پس ایاره سخنیا و فند  
 و تر یاق **ادبعه** و تر یاق بزرگ سود دارد

و میباید

اکونه

**فواق خشک** علامتها و خواص خشک از خلی افتد از  
 پس استغراغ بسیار افتد چون قتی با سرف  
 و اسهال بسیار و از پس میضنه و طث و مانند  
 آن و از پس جماع بسیار **علاج** شکر تازه و  
 کشکاب غلیظ بار و غن بادام و شکله و روغن و  
 بنفش و شکله و آب انار و کوشش شیرین بار و غن  
 بادام و صمادی از بنفشه و خطمی و بید مرغ  
 و روغن بنفشه و موم صافی بر مهرهای کردن  
 و معده نهادن و همه مفاصل بر روغن بنفش  
 جرب کردن و ما اللهم دادن و خایه مرغ نیم  
 برشت و کشکاب غلیظ بار و روغن بادام  
**منش کشتن** و قتی بسیار علامتها اگر سبب  
 ماده صغریایی باشد طلخی دکان و شنکلی پیوسته

باشد اگر مایه بلغمی باشد اثر شکنکی و نامحی  
 نباشد و کین دمان پر آب می شود و طعم  
 دهان خوش باشد **علاج** اگر مایه صفرا  
 باقی بماند که بشکنکین و طبعی شبت و اگر  
 نتواند کرد ایا رج فیه او سمونیا باید داد  
 از پس استفراغ آب انار ترش و شیرین  
 دادن شراب غوره و ضمادی از صندل  
 و لادن و سک و کل سرخ و کافور و آبی  
 و آب سیب و آب برگ مور و ترب بر موعده  
 نهادن و اگر مایه بلغمی باقی فرماید مایه صفرا  
 بشکنکین عسلی سرشته و بپزند پس شراب  
 پودنه و میوه بکار دارند و پوست سنگ  
 دان مرغ انکه اندرون سنگ دان باشد

سکی و آب کرم

از سنگ جدا کند و پاک میشود و یک زمان  
 بنهند تا خشک شود بگوید و بپزند و با مصطکی و خربزه و دار  
 و خردلی شکر و صوف کنند و بخورد و بخورد  
 سنگدان با کل سرخ و شکر و بپزند **علاج**  
**علاج** هرگاه که چسبان یا بد که طعام اند  
 معده تباه می شود قوی باید کردن و معده را  
 پاک کردن و اگر قوی دشوار افتد معده را  
 کرم دارند و روغن مصطکی و مانند این  
 طلی کنند و پوست سمور بر معده فرستند و  
 و بتکلف خواب کند و بخسید و طعام بخورد  
 و بر که شکنکی کمونی خورد و اقراص عود  
 و مردم محروم را ضمادی از صندل و کل سرخ  
 کافور و مور و آبی و سیب بر معده

کرم کرده  
 و مانند آن کرم کرده

در معده نهند

از پس آن که می کرده باشد ضحای آنی آرد  
چون آن خشک باب برک بود و بهر که شسته  
و آب انار و آب سیب ترش کوهی و آب  
آبی ترش سود دارد و آنرا فمیفه  
اقراص کند و اقراص راسن و اقراص  
حب الاس باز دارد و من غلونا و روی  
و ادم باز داشت فی الحال **صفت**  
اقراص عود بکیرند قنفل و کبابه از میکی  
یک در مسک مصطکی و سنبل از میکی درم  
و نیم یک در مسک عود خام چهار در مسک  
شکر چند وزن شربت یک مثقال باشد  
سیب یا کلبشکر **صفت** اقراص راسن  
که خواب آرد و هیضه ساکن کند بکیرند قنفل

و در مسک یک در مسک خرفه و در مسک  
راسن یک درم و نیم مصطکی و انشیمون و پوست  
بیج لفاح از میکی یک در مسک و نیم این جمله  
و شربت باشد بخوابد و هیضه ساکن  
**اماس معده** بیشتر از غلبه خون باشد یا از  
صفرا علامتها تب کرم و درشتی زبان و منش  
کشتن و اگر صفرا غلبه شود و دمان تلخ باشد  
و تشنگی صعب <sup>علاج</sup> اگر خونی باشد نخست  
رک با سلیق زنند و آب انار دهند و ضحای  
از صندل و فوفل و آبی و سبب و آب مورد  
و تراشیده کدو تر و کدو خرفه و کوک و کسنی تر بر  
معده دهند و غذا باز گیرند و بر شکاب اقرصا  
کنند و آب شرباب بنفشه و شرباب نیلو فرو

شراب انار دهند و از پس چهار روز آب  
 کسنی و آب عنب الثعلب دهند و شنبلیله  
 و صافی کرده و چهار درم سنگ فلوس خیار جنبه  
 در روی حل کرده و یک حب زعفران و از  
 پس هفت روز آب کرفس و آب بادیان  
 با این شربت بیاورد و اگر طبع نرم باشد  
 بجای فلوس خیار جنبه قرص طباشیر دهند  
 و ضماد از ریش روز از بنفشه و خطمی و برگ  
 عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و پنچ سوس  
 و اکلیل ملک سازند و بموم روغن سرشته  
 و لختی زعفران ترکیب در ضماد حله و لعاب  
 تخم گتان و سنبل و سعد زیادت کنند و اگر  
 اما من کهن کرد و اندر ضما و نقل و اشق و

کنند و باق

تخم گزنه و مصطکی و حب البان زیادت  
 کنند و اقراص بلطعه سنبل دهند و غوره  
 از ماش مقشر سازند و حسوا از آرد جو باغلی  
 و سبوس آب **صفت** کبکینه قفاح الاخر  
 و سلیخه و کل سرخ و ریوند جینی و قصب الذریر  
 و سنبل از هر یکی سه درم مصطکی دو درم اشق  
 یک درم شربت یک مثقال یا سه مثقال و کلنلین  
 بخورد و اگر بدان حاجت آید بچند شود اشق  
 کند پس از آن کی تب را زایل کرده باشد  
 و در دساکین و اما من مانده شیر تازه می دهند  
 سه ساعت و طبیح از نجیره و لعاب تخم گتان و لعاب  
 حله از هر یکی ده درم بهم آمیخته و چهار درم  
 خمر ترش و دودانک زعفران و دودانک

اقراص سنبل

صبر و روی حل کرده و اگر غرض تب می آید  
خمیر ترش و غلوس خیار جنبه اندر آب کرم  
می دهند و بجای آب جلاب دهند و هرگاه  
سنگ کرده باشد و اما س فروشده و ریم پید  
آید یا العسل بجلاب می دهند و هرگاه که پاک  
شود و بگیرد کند و دم الاخوین از هر یک یک  
درم کل سرخ و کلنار و که با از هر یک دو  
کل ارمنی سه درم جمله بگوید و پیز و شربت  
تا یک شتال برب سیب یا رب آبی

ما صبح خوردن

**بشر پاک در معده پید آید** علامت  
تشنگی صوب باشد و دمان نیز دمیده شود و علاج  
دوغ ترش سود دارد و با یک درم طباشیر  
و یک درم بزرالحاض می دهند و باید داد

و باقی علاج دیگران باشد **باب نهم اند**  
**انواع اسهال** اسهال صغیر علامت سوختن  
سوختن اندامها باشد و تشنگی و هیز زرد  
باشد که تب آید علاج اقراص طباشیر است  
آبی ترش باید داد و شبانگاه اسهول بریان  
کرده و کل ارمنی وضع عربی یا رب آبی و آ  
سرد و اگر تب نباشد دوغ ترش یا پوده  
باطباشیر و بزرالحاض از هر یک یک درم و غدا  
عدس مقشر اندر آب پنجه سه بار و آب ازو  
رنجه چهارم یا رب آب غوره یا آب انار ترش  
مفید و ام بریان کرده و یا پیز به سیاق  
پنجه **صفت** قرص طباشیر و سما  
از هر یکی پنج درم تخم حاضریان که کرده کل درم

و دانه دراز رقیق

و سندرم

و کل ارمنی

سود دارد

و حبره

و که آن سما سود دارد

تخم خرفه بریان کرده و جلاب را از نه یک درم  
مشت درم صمغ بریان کرده شربت و دو درم سنگ خوش

سودا سودا **صفت** بکبریت سماق بیست درم

و هست جو و خنوب شامی از نه یکی هفت  
درم شرباب سیب ترش یا شیره آبی بشیند

اسهال صواب و بلغم علامتها اندر بران پدید آید

**علاج** سماق و حب الاس و کرمان و سنگ

از نه یکی یک درم ملید زرد و پنج درم سح کوس

سنگ همه کوفته و پیخته و دو درم حب لک شاد

بریان کرده شربت و دو درم باب کرم بدیند

و تخم خشتی ش سفید و کند از نه یکی راستا

راست نرم بگویند و مقدار یک کف با

یا شرباب آبی بدیند اسهال کهن باز دارد

مشت درم

کوارش سماق

و کند بغداد  
دست نیب

یا شرباب مورد یا شربت  
دو درم تخم لک درم  
اینسون مرد و بران آید و مار  
کوفته و پیخته و دو درم حب لک شاد  
اس ملکز یا شربت در اسهال با  
اسهال با شربت یا شربت  
اسهال با شربت یا شربت  
اسهال با شربت یا شربت

و کند

اسهال با شربت یا شربت  
اسهال با شربت یا شربت  
اسهال با شربت یا شربت  
اسهال با شربت یا شربت

و کند روم و زعفران و سندروس و

افیون راستا است بگویند و حب کنند

شربت نیم درم سنگ **حب** دیگر بکیرند

و دارچینی و افیون و چند بیدستر با حب

کنند همچون غلغل شربت هفت حب و کوا

دو یا سه حب **اسهال بلغم و صفرا** را دو

درم پان الحل و یک درم انیسون

بریان کرده باز پوست کوفته و پیخته نیم درم

دم الاخوین این یک شربت در آب آهن

که ان بدیند **اسهال سودا** ای علامت

مزاج سودا ای سو داشتن طعامها و جرب

علاج رک با سلیق یا اسلیم بریند از دست

حب و بکیرند از ماروان بریان کرده و

اسهال بلغم باز دارد

نرا

درم بهمن سرخ بریان کرده دو درم تخم  
 شامخیم بریان کرده دو درم پنبک و زرنبار  
 بریان کرده یک درم کهد باد و درم شربتی سه  
 درم سنگ با کباب جگه شراب مورد اسهال  
**خون علاج** اقراص کهد با کهد با و رب آبی دهند  
 و دو درم طباشیر اندر شراب مورد دهند و دو  
 درم تخم لسان الحمل بریان کرده و آب گشنیز  
 الحلقه در شراب آبی دهند و دو درم سنگ  
 حب الاس و دو درم سنگ تخم گشنیز و کحل  
 مرد و هم کوفت و پیچند سفوف کنند اسهال  
 خون را و خداوند بواسیر آرد و دو طعام اند  
 همه انواع پایچه دهند و کاروس پوست کنند  
 یا از آن پوز کنند و برنج بشیره با دام پخته و گوشت

از تخم پاک کرده

و زرد تخم مرغ بخت

بریان کرده  
 یا با لسان زرد  
 تندر

تندر گوشت کبک بترتی سماق و انار دان  
 بریان کرده سود دارد **زخمیر** علاج زرد  
 خایه مرغ بار و غن کل بیامیزد و مردار سنگ  
 مقبول و صمغ عربی و اسفیداج بدان بشند  
 و طلی کنند و محلی سازند و شیاف ز حیر بکار  
 دارند و مقلیا مایه دهند و اگر تب نباشد نان اند  
 شکر زرد شکر بکنند سود دارد و اگر سبب  
 زخمیر مایه باشد حب الرشاد با آب گرم دهند  
 و گوگرد بایه بپزند و دهند و دهند و دهند  
 رحمت و بکیرند کوز مغز با جوام بریان کرده  
 سه درم سنگ ناخواه یک کنند ز نیم درم  
 بگویند و سفوف کنند و بدخشت و تا بکرم  
 نشستن سود دارد و دوبرار زن و نمک گرم

کرده نشستن

خام

**باب دهم اندر انواع قولنج اما س**

علامتها تب کرم و تشنگی و احتباس علاج  
 اگر قوت قوی باشد نخست رک با سلیق  
 زشد و اگر حاجت آید رک صاف تر نشند و آ  
 کسته و آب عنب الثعلب و آب کاکج و  
 اب الومافلوس خیار جنبه و روغن بادام  
 می دهند و اگر درین شهرتها قدری سقونیا  
 حل کرده صواب باشد و تشنگاب و روغن بادام  
 حقه کنند و ضا د از بنفش و حطی و آرد و بادام  
 و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه بر شکم می نه  
 قولنجی که از خلط غلیظ باشد علامتها درد و  
 و که انی باشد و اسباب نوله خلط غلیظ و  
 از پیش رفته باشد و علامتها غلیظ و درد عظیم

بوی خاص

و باد غلیظ  
اما علامت

باشد

باشد و بدان ماند که روده را بمقتب سوراخ

میکند علاج حقه نیز شیاف نیز **صفت**

**حقه** نیز قولنج با بوی و بلغمی کشاید بکیرند نم

با دیان و تخم کدفس و انیسون و تخم سیب از

هر یک سه درم در آب بپزند و بیالایند و

نعت درم بوره نان و درم پاپیه در و حل کنند

و ده درم روغن کنجد یا عصاره بوی بیامینه

و حقه کنند **صفت** حتی که قولنج کشاید

در حال بکیرند سکیچ ده درم تخم حنظل ده درم

سقونیا ده درم و دانه سکیچ را آب

سدا ب حل کنند و دارو نماید و بهر شند و جب

کنند شرتی و درم و تا نخست بحقه و شیاف

راه کشاده نکنند و اروی مسهل نم دهند و

کند یا  
تخل

صفتی که در معده  
 بکیرند و بوی از سر بچیدم  
 بکیرند و تخم حنظل  
 سقونیا ده درم  
 ساف کنند حاکم است

نیز

اگر غشیان دار و مغجلی مسهل و مدیا معجون  
 الدراج **صفت معجون الدراج** بکیر نه مصطکی  
 و فلفل و زنجبیل و بلبل و دار فلفل و جوز  
 بو از هر یک دو درم کوفته و پیخته سقونیای نیم  
 درم همه را در جلابی حل کنند که از آب آبی  
 و شکر ساخته باشند و بر شند شربت و درم  
**صفت** حبی که زودتر از همه اطلاق کند  
 بکیر و شحم خنظل و درم سقونیای یک درم مصطکی  
 نیم درم کشنیر و انیسون نیم درم و  
 باب که فوس کنند شربت یک درم یا شکر  
 لایق فو لیج است که از این تولد کنند که در  
 روده ها که گرم بول و تری تفل رود و ما بمزند  
 تا بدان سبب طبع خشک شود علامت

و قرفه  
 غلیظ

تولد گرمها  
 افتد که

تولد کنند گرم است که گاه گاه اندر تفل گرم ظاهر  
 شود و اجتناب بی در دبی خلیدن باشد و رنگ  
 زرد و تیره شود و قوت ضعیف و خداوند علت  
 زود گرمند شود از هر یک که در جربود و ما فواید  
 که مان بخورند و روده ها را فرزند گیرند و بدان  
 سبب که سنگی و بیخیش ناف و دغدغه و غشیان  
 پدید آید و از خواب و بیداری تیر تیر نباشند  
 و در خواب دندانها بر هم می سایند و از دندان  
 لعاب رود **علاج** بکیر نه ترمس و بزرگ  
 کابلی مقشر به خسر و قنبیل از هر یکی پنج درم ترمس  
 سپید محکوک یا نروده درم بکوبند و بپزند  
 و بهج درم شیر تازه بدیند و نی بکیر نه بزرگ  
 کابلی مقشر درم خرما و که زمره از هر یکی صفت

شیخ و

از سحر با  
 و کوسکی

درم هر یکی هر سه بگویند و بهم سپهر شوند و شبانکه  
 بر که سنگی بخورند و بخسینند باید او گرم کرد و دانه  
 را پاک کند و پس از آن یک شربت یا زهر قوی  
 بدهند اندر شب و دیگر و پس از آن استخراغ بکند  
 هفته هر بار پنج درم آبکامه بخورند و شربت تا ماه  
 نولد که مان را پاک کند باذن الله عزوجل و  
 بگیرند صبر و زهره کاو و آب پودنه را راستا  
 راست چینه بپزند و بدان تری کنند و بر دارند که  
 که بهین خرد پاک کنند و کوکان را یک شفتالو  
 گرفته بر شکم خمال کنند و زهره کاو و قطران و  
 و بیکه کو زن و سقر و ترمس بهم بپزند و بر تان  
 طلی کنند و شونیز بکند که بسیارند و طلی کنند

استخراغ

**باب یازدهم در بیماریها مقعد**

برون

برون آمدن مقعد علاج کل سرخ و نار پوست  
 و ماز و و برک مورد و و خنوب در آب بپزند  
 و در آن آب بشینند و سر کلنا زو ماز و و نار پوست  
 و صدف سوخته و آفتاب و شب یمانی و اسفیداج  
 همه کو قته و بخته بر آن موضع بپاکنند و بپزند و بپزند  
 رسمت و خداوند مزاج هر در دار و ما اندر  
 شراب قابض بپزند و مرزنگوس زیادت کنند  
 و اگر مقعد برون آید و ریش باشد بپزند  
 قابض که دار و ما و قابض در روی بخته باشند  
 بشویند و سر ب سوخته و شسته بگیرند ده درم  
 کل سرخ و سماق از هر یکی پنج درم و دو درم  
 و نیم بگویند و بپزند و بدان موضع بپاکنند و  
 بپزند **شفاق** طایقین بها شرح را شفاق

کوبیده گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد  
 و گاه باشد که رکها متلی گردد و دهنهای رک  
 بطرف علاج اگر سبب امتلی رکها باشد تا ماس  
 رک با سلیق یا صافن یا بفض برتند یا بر میان  
 در دوسرین حجامت کنند و اگر اماس و حرار  
 باشد سپیده خایه مرغ و روغن کل اندر بان  
 سرب بسایند تا سیاه شود و طلی کنند و در هم کاه  
 بکار دارند و اگر در ارت قوی نباشد در هم مقل  
 بکار دارند و مغز ساق کاه و باخمیر خوب پانند  
 در هم کنند و خوانند مزاج خشک را سود دارد  
**خارش مقعد** اگر سبب خارش کرم خورد  
 باشد علاج آن باید کرده آمده است و اگر سبب  
 کرم نباشد خارش سوزان باشد مقدمه با سور

علاج رک با سلیق باید زد و در میان دوسرین  
 حجامت کردن و بمطبوخ افتمون استفراغ باید  
 و از طعمهای سودایی بر پهنه کردن و آن موضع  
 را بروغن مغز زرد آلود تلخ که مقل را در روی  
 حل کرده باشند خوب کردن **بواسیر**  
 سبب این علت غلیظ خون سودا باشد علامتها  
 از خون کرم و صمغ آبا باشد یا خلیدن یا سوختن  
 و آنجا از خون غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمتر  
 باشد لیکن که انی بیشتر بود با سور یا با غلیظ  
 باشد با قراقرانده کم و ناف پدید آید و گاهی  
 بجانب زمار و خایه و قضیب فرو داید و گاهی  
 بشه کف و کتف بر آید و گاهی اسهال خون پید  
 و گاهی شکم باز گیرد و دردی قرار همچون درد

قوی بچ تو که کند و کامی در داند امها پدید آید و  
 مفصل و زانو هنگام برخاستن و بنشیندن آواز  
 می آید انداختن بازی فرقه گویند علاج اگر خون  
 صفراوی باشد نخست رک با سلیقه بخزند پس  
 بمطبوخ مدلیه و نباتان و عناب و آلوی سیاه  
 و خیار جنبه استغواغ و طریفل کوجک و اطریفل  
 اوسط بکار دارند و اگر خون روان باشد  
 و غلیظ باشد و بی درد باشد و بوقتی آید باز  
 نشاید داشت الا که قوت ضعیف می شود و  
 گاه که خواهد که باز دارند و اقراص دهند و  
 معجون خبث الحیدر و حب مقل بین صفت حسنه  
 بکیمند پوست مدلیه و سوسن مدلیه کالی بریان  
 کرده بروغن کاه و سی درم که با بانه در مقل ازق

علاجه جمل

جمل و پنج مقل را در آب کنند تا حل شود و دارو را  
 بدان بپوشند و حب کنند شربت به باد و  
 درم و اندر طبع دارو را و تا قابض نشیند بکیمند  
 ماز و کرماز و کندر و روم و افاقیا و سفید آب  
 راستار است کوفته و پیخته و آن موضع را بشویند  
 بشوید و این دارو بر سه او طلی بر کنند و بپزند  
 دیگر با سور بدان کرمی نباشد هم نخست رک  
 زنده پس مطبوخ افسیمون دهند و علاج اصحاب  
 سودا بکار دارند و مدلیه پودر و سخت موافق باشد  
 و اگر دردناک باشد بکیمند هم و یا خلیون و روغن  
 کل و اندکی زعفران و اندکی افیون همه اندر  
 پیچیده بپوشند و می دهند و با بونه و اکلیل الملک  
 و اندکی زعفران بلعاب تخم گندم بپوشند و بپزند

و اگر با سور نمکی باشد و درد  
 سخت کرد و اندر آب بپوشند  
 و بپزند

و روغن زرد آلو و روغن که مان شتر طلی  
 کنند پس بگیرند اب بنیاز خام و چشم پاره بدان  
 تری کنند و بخوابش بر دارند و یک زمان صبر  
 کنند گشاده شود و در دماکن شود و نیز بگیرند  
 شحم خنظل و مغز بادام تلخ را سار راست بگویند  
 و بپزند و شایف کنند و هر ساعت یکی بنهند تا آنکه  
 بخ ساعت ششامه **صفت** دارو یکی یا سوراخ شک کنند و  
 بریزند بگیرند مارافعی از جایی که از آب  
 دور باشد و سر و دنبان او بپفکنند و شکم او را  
 کنند و بشویند و بپزند تا مهر اشود و سر با پنبه بپوشند  
 دارند پس روغن زیت بر آن بکنند و می  
 جوشانند تا اب بمرد و روغن بماند آن روغن  
 نگاه دارند و طلی می کنند خشک و بریزند تا آنکه

الله عزوجل امیز می گوید یا سوراخ بر روغن  
 زیت جرب کنند و ایشان سبز گرفته و بخته  
 بروی می کنند خشک کند و بریزند **صفت**  
 داروی که باد یا سوراخ بشکند بگیرند پنبه سیاه  
 و پنبه و امده و شیطان مندی و عاقر قرحا و  
 نشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کندنا و مقل  
 را سار راست همه بگویند و بپزند مقل را با سوزن  
 کنند تا مقل شود و دارو بماند آن سبز شد شربت و حاکند  
 سه درم **باب** دوازدهم اندر بیماریها حکم  
 حکم که علامتها تشنگی بسیار و حرارت اندر  
 جانب راست و موضع حکم و علاج رکب با سلق  
 زدن و محرکات آب تخم خرفه و سنگ کبیر و اوان  
 و خشک ککاب بر روغن بادام دادن و از

پس چهار روز یا هفت روز آب کسند و آب  
عذب الشعف دهند و طبع را باب میوه نازم دارند  
و بفلوس خیار جنبه اندر آب کسند که اخفته و  
شربت انار و آب انار و شربت آب زرشک  
بود و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر  
دهند و ضمادها از صندل و گل سرخ و ترانه  
کدوی تر و آب کوک و آب عذب الشعف  
و آب برک مؤد با مقداری دارچینی و مضطکی  
گاهی بکنند و بر جگر می نهند **جگر** سرد را  
علامتها زبان سپید بود و رنگ روی رها  
و بول غلیظ سفید باشد و اشتها طعام زود و  
آید و لکن دشوار گوارد و بیاید دانست که اسهال  
غسالی یا بسیاری شهوت نشان سردی جگر

باشد

باشد و سقوط شهوت نشان گرمی و ضعف جگر  
باشد **علاج** اما جگر سرد اما الاصول دادن  
بار و غن با دانه <sup>طلخه</sup> و غن فستق و دانه  
جگر که کجک کرده و کوفته و دانه کی ریون چینی  
با سه درم سنگ شکر با گل شکر سخت موافق باشد  
خاصه اگر سه با جدا دهنند از بهر آنکه از جگر  
خانوران مسج معتدل تر و با جگر مردم ملایم تر  
جگر که نیست و اگر مرده شرب بوقت خواب  
اثانامیاد دهند <sup>و دارد</sup> و شربت عربی  
افلاطون در ابسهال و ادرار بول پاک کند  
و سده کشاید خاصه که شیر با اندکی بول شتر  
دهند و ضمادی بدهند بدین صفت بگیرند  
مضطکی و صبر و افستین از هر یکی دو درم کل

درم کلکله شسته

بزرگ

سرخنج درم عود خام و سنبل و سبک از هر یکی  
 سه درم زعفران یک با موم و روغن مورد  
 بسازند و بر جگر نهند **باب سیزدهم**  
**اندر بیماری ریه** ز در و سبزه زکرم علامتها  
 حرارت اندر جانب جب باشند و تشنگی غایب  
 باشند و دلیل رنگین **علاج** رک با سلیق  
 زنند و اسلیم از دست جب و آب کسین و آ  
 با پیچ و دو بهم دهند و آب غلب الثعلب  
 و آب کمره از هر یکی دو اوقیه بهم آمیخته  
 دهند استغراغ بدار و اصحاب سودا کنند  
 و ایارج فیه و غاریون از هر یکی یک مثقال  
 حب کنند و بدهند و درم غاریون باد و  
 اوقیه شکنگین سخت سودمند بود و آب

سبزی که و آب بکشد و آب بپزد و بتاز غب  
 گفته اند هر که ام حاضر باشد یک اوقیه صافی  
 کرده با شکنگین می دهند و یک بید و یک  
 خشک کرده اند رسایه و در مشک سفید کنند  
 جذر و زعفران می دهند و آمان زایل  
 شود با ذالله عنو جل **در سبزه زکرم**  
 علامتها که انی باشد بیشتر تشنگی نباشد و دلیل  
 رنگین نباشد علاج ماء الاصول بار و غن با دام  
 طلح چهار دانگ تمایق اربعه در روی حل کرده  
 می دهند و پنج درم پیک افیمون سوده بابت  
 اوقیه شکنگین سبزه زایی کند و افیمون و  
 پوست پیچ که از هر یکی را استار است کوفته  
 و پیچیده با شکنگین شسته پنج درم و تانچ مثقال

مقدار دو درم کف دست

سخت سودمند باشد و اشق را بسر که حل کنند  
 و مغز بادام تلخ کوفته و برک سداب خشک  
 کوفته از هر یک را شش راس است بهر شند و بر  
 سیر زخمند و پندند و انجیر سبک که بپزند و  
 خردل کوفته و پوست بچ که کوفته و پیخته  
 بهم بهر شند و ضماد کنند و غصا رطبه یا قدحی از  
 کزبپازند و طعام و شراب اندازان عضاده  
 سرد را و گرم و قدح خورند در مدت چهل روز سیر زار  
 کند از آنکه و سیر را که مگذرد و بکل باذن الله عزوجل  
 کند هم

**باب چهاردهم اندر یرقان**  
 زردی باید دانست که یرقان علمی است که رنگ  
 چشم و رنگ همه تن زرد یا سیاه کند اما  
 یرقان زرد را افزونی صفرا باشد که اندر

در تمام بدن منقذ

منقذ باشد و یرقان سیاه از سبب افتد و شرح  
 آن اندر کتاب ذخیره یا کرده آمده است  
 علامتها اندر یرقان زرد تشنگی غالب باشد  
 و در مان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک  
 بول رنگ بول دارد **علاج** اگر یرقان سخت  
 محکم باشد هم رک باید زد و هم مسهل دادن اما  
 رک با بلیق باید زد و یا رک اسلیم از دست  
 راست و مسهل طبع افستین رومی و صلیله  
 زرد و عناب و اجاص و خرما و هندو و تخم شمشاد  
 و تخم کسیر و صمغ پس و غار یقون و غافق  
 و شتره باید ساخت و اگر مسهل سبکتر باید  
 فلوکس خیار چیر اندر آب کسینغ لغایت شام  
 و اما الجبن نافع باشد و هر باید ادسکنکین برور

می دهند با آب کپسند و از پس سنگین بجهار  
 ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب هیچ کس  
 هیچ کبر و تخم کسند و هیچ کسند آنچه حاضر باشد اند  
 می بزنند و کلاب بار و غن با دام و نکر دهند  
 و اگر تب باشد بهر باید و سنگین ساده دهند  
 با آب تخم خرفه یا آب کسند و آب انار ترش  
 شیرین موافق و اندر ایزن نشستن صواب  
 باشد و هم اندر ایزن و او قوی تر و یک اوقه  
 شهاب ریحانی و نیم درم بوره نان در وی حل  
 کرده بدهند زردی فرد و آرد خاصه اگر هم  
 در ایزن بول کنند و یک سار یک جند و خشک کرده  
 و کوفته و پیخته اندر جلاب یا در ماء العسل دهند  
 اگر یک درم و ناس کوفته و پیخته باز زده

و مع نادمان و

و کلاب بار و غن با دام و نکر  
 دهند و اندر کشکاب هیچ کس  
 هیچ کبر و تخم کسند و هیچ کسند

خای مرغ نیمه شربت بدهند یا چهار در مسنگ  
 برسیا و شان اندر طلیح انیسون بدهند یرقان و  
 زردی ز اسودار و باذن الله عز وجل  
**یرقان سیاه** خد او ند یرقان سیاه رک  
 با سلیق یا اسلیم زنده از دست جب و استغراغ  
 بماء الجبن کنند و ند پیر کشاد ن سده و استغراغ  
 سودار و **باب** پانزدهم اندر انواع استسقا  
 استسقا سه نوع است لحمی است و سبب این  
 ماده بلغمی باشد که خون اندر ریه رکها بگذرد و دوم  
 طبعی است و سبب این ماده باذن ناک باشد که اندر  
 احشاء بماند و سیم زرقی است و سبب آن  
 ماده آب ناک باشد که اندر فضا می کشد که در آید  
 و اصل همه نقصان هضم است و غار سی استسقا

آب خواستن و سبب آب خواستن ضعف  
 جگر باشد و عاجزی از دفع کردن و سبب ضعیفی  
 آب که بدور رسد از خوشن دفع نمائند کردن  
 و باید امهافروشا و ~~تواند~~ تا بدان سبب  
 همه تن تشنه ماند و از جگر آب خواهد بیانک  
 جگر را باب حاجت باشد و همچنانک جوع بر  
 که سنگی همه اندامها است بی موده طعام خواهد  
 استسقا تشنگی همه اندامها است بی انک جگر  
 آب خواهد از بد انک جگر ضعیف باشد و  
 آب را با ند امهافروشا و هم آب که خورد  
 باشد در جگر بماند و جگر را سده کند و آن آب  
 به شرح اند رفسا، سکم جمع آید و مزاج همه احشا  
 تبا کند و بدان بشارکت علت همه احشا مستحکم  
 بود

شود

مرد و کلوگی شرح از کتاب و خیره باید جست اما  
 استسقا که سبب آن گرمی جگر باشد چنان باشد  
 که سبب گرمی جگر رطوبتها که اختن گیرد و  
 استغنا غها تو که کند چون ادرار بول و عرق  
 بسیار و اسهال خون و افراط طث و بدان  
 سبب خشکی تو که کند و سبب خشکی رطوبت  
 اصلی که مدد حرارت غریزی است تحلیل پذیر  
 و بدان سبب آن قدر حرارت که باشد ضعیف  
 کرد و دو سه ماه که حرارت غریزی ضعیف باشد  
 جگر ضعیف شود و کلیوس خون تواند کرد  
 با استسقا و اکند **علامتها** اما علامت طبعی  
 است که ناف بدون آید و شکم بدان کردانی  
 نباشد و بملش همچون مشکلی با و اندر دونه

بیماری است که در آن باشد یکس جوان که  
 پدید می آید و علامت

باشد که

و اگر دست بروی زنند آواز طبلی آید و **علا** مت  
 لخمی آنست که اندامها اما سید شود و هر کجا که  
 انگشت بر نهند و اعتقاد کنند در روی نشیند  
 و جای انگشت پدید آید و یک زمان بماند  
 و رنگ روی و اندامها برنگ زندگان نماند  
 و پیشتری را طبع نرم باشد **علاج** زخمی بهترین  
 علاج تشنگی کشیدن است و که سنگی و از دیدار  
 و بکار داشتن آن باز داشتن و هر دو سه  
 روز قی فرمودن و هر باده در ریختن معتدل  
 فرمودن و اندر که مایه خشک عرق آوردن  
 و اندر که یک گرم نشاندن چنانکه سر او را  
 از آفتاب سایه باشد و تن اندر آفتاب  
 و یک گزتم ختم بر او در آب بول کردن و اند

آب

آب

آب دریا نشاندن و آب معدنیا چون گوگرد  
 و آب زاک و انجا که آب دریا نباشد نمک  
 اندر آب کنند و چند روز اندر آفتاب نهند  
 بجای آب دریا باشد و استغفار غریب غار یون  
 کنند **صفت** آن بگیرند غار یون ده درم  
 عصاره غافق و ریوند جینی از مدیکی دو  
 درم شکر طبرزدده و در پستک جها کنند و باده  
 یک درم بدهند و اگر اسهال بسیار باز کنند  
 و شیر شتر اعرابی با اندکی بول آن شتر سود  
 دارد و انجا که شتر اعرابی نباشد شتر اعیان  
 دارد و جو بدهند و خمیر کرده و تخم کرم و تخم بادیا  
 در روی شتر شتر شیر او سود مند که در طعام  
 اطفال بپایان کرده باشد و خمیر نان نیک

کرد و صبح

دیگر

روز

بدهند

خاسته باید اندر خمیه کمر خیزد و تخم بادیان و نم  
 ناخواه سرشته هر روز مقدار ده سیر ازین  
 بان راتب او کنند و اگر ازین اندر بخود  
 آب شریک کنند شاید چوبی روغن شیرخت  
 باروغن با دام باروغن فستق و ترب  
 خام و پخته سود دارد لیکن خام نافع تر و اگر  
 بیمار از گوشت صبر نتواند کردن بهتر و و  
 گوشت کبک و گوشت کنجشک دهند  
 بریان کرده یا در نمک آخته و اگر بضرورت  
 آب دهند با اندکی شراب بیا میرند یا آب انار  
 کنند و اگر حار تی و تبی نباشد هر با بهر آب  
 بزرگ کوچک و بزرگ گسسته کوفته و قشاده  
 و کفک بر داشته و یا لوده با اندکی سکر دهند

تخم

حد اکثر خورد

گوشت

در  
کنند

**علاج طبلی** شکم را تنگی کرم دارند بسبب پس  
 و نمک کرم دارند زن و مانند پوست سموز و  
 رو با به شکم پوشیده دارد و ماء الاصول  
 دهند و معجون فنداق و قون و پیوسته زیره و  
 کند رمی خایه و طعام بخود آب باید **علاج**  
 لمی قی و ریاضت معتدل و دماغ را بغرغره  
 و معده را با یاره فیه پاک کردن و اندر آب  
 دریا و اندر معده هاشانیدن **ما** شانه و سم  
 اندر بیماریهای کرده و مسانه و اعطائات  
 اما س کرم اندر کرده **علامتها** تب لازم و تشنگی  
 و کدانی اندر کرده **علامتها** و دشواری برشتن  
 از پهلو به یکدیگر و باشد که غشایان رنج دارد و  
 باشد که زبان سیاه شود **علاج** فصد با سلق

و کشکاب بار و غن بادام و شکله و کم خوردن  
اب و حقه نرم کردن و خیار جنبه انداز  
کاسنی دادن و اندر ماء الجبن **اما سحر**  
اندر کرده علامتها تشنگی نباشد و کرازی بیشتر  
باشد و کپلانی علامتها بغم ظاهر شود  
**علاج** قی فرمودن و شراب تین خوردن  
و کلنگبین دادن و حقه از حسک و برگ  
کرنب و برگ جکندر و برگ خطمی و سبوس  
و مویز و انجیر بستی و برسیا و شان و تخم خیار  
و خربزه و روغن کنجد ساختن ساختن و ضماد  
از تخم گتان و حلبه و تخم خطمی و شبت و بابونه  
و اشق و علك البطم ساختن و از بیرون  
بیه بط و پیه مرغ و موساق کا و کداخته و

انگلی مقل و راتیانه در روی حل کرده و مالیدن  
و طعام سبوس آب با عسل و روغن بادام  
**بول اخون** و سوزش آب تا ختن علامتها  
اگر بول خون از کرده باشد خون با بول آمیخته  
نباشد لیکن قشرده باشد یا پاره پاره بود و  
از غشیان خالی نبود و اندر نواحی کرده  
المی باشد و گاه الم اندر میان بشت باشد  
و بر آنها فرو و داید و گاهی بمیان دو کتف و  
اگر از مشنه باشد خون با بول آمیخته باشد  
و رقیق باشد و از تخلیدن مشنه و سوزش  
خالی نبود **علاج** فصد با سلیق و از همه چیزها  
شور و تیز و تلخ بر پیه کرده و کشکاب و شتر  
بنفشه و شراب خشیاش خوردن و اگر

بابول سوزش و حرارت نبود بکیرند قطره  
 و تخم که فوس و انیسون و مو و قو و راسن  
 و تخم خیارین و تخم خربزه و تخم که و یا زمه  
 برابر می بچند بر شند شربت و درم بابا و  
 العسل و جمل غوزه و تخم خیار و تخم خربزه برابر بکنند  
 و اندر می بچند بر شند و بکار دارند سوزش و قوه  
 را سود دارد و تخم خیار و شیر زمان با شیر خرد  
 فربه مانند را سود دارد و سوزش ببرد و  
 قرح که با خون آمدن باز دارد و اقداس  
 کاکنج قروح و سوزش را سود دارد و نسجه  
 اقداس را قرح که کتاب ذخیره توان یافت  
 سلس البول بدون آمدن بول باشد بی خبر  
 و مادم مردم و سبب آن سردی باشد و سستی

یسفح

یسفح

بادین

دکتر و اما دهنها

مانند

مانند بود علاج می کردند و در آب که که نشستن  
 و روغن سدایت مالیدن و مشو و بطوس و  
 سحر یا خوردن و اما سکه البول بکار داشتند  
**صفت ماسکه البول** بکیرند گذر و حبالت  
 و تخم محلب تقشیر و سعد و خونجان و قرفه و وج و  
 راسن برابر گرفته و پیخته می بچند بر شند شربت  
 باید اوده شبانگاه سه درم و گفته اند که شست  
 رو با به بریان کرده پنج صیت سود دارد  
**دیابیطس** علتی است که سبب آن گرم شدن  
 مزاج کرده باشد علامتها تشنگی و بی صبری از  
 آب و بیرون آمدن آب در حال که خورده شود  
 هنوز رنگ ناکر دیده **علاج** آب انار و آب  
 تخم خرفه و شراب غوره و کنگکاب و بک

در دوش و مضمون

یسفح

همه ملو اوصطه دهم

مطلب و وقت جو و الی گرفته  
 به بوی و در وقت خواب استخوان انداز  
 به بوی و در وقت خواب استخوان انداز  
 به بوی و در وقت خواب استخوان انداز

پسند نوز و بک مور و اگر کوفته بر نهاده و اگر  
 بر کمرها نباشد صمدل سفید و صمدل سرخ  
 و فوفل اندکی کافور بکلاب بوده و قطره به که  
 به جگانه او طلی کنند و بوقت خواب استغفر  
 خیار برش با شکر و شراب غوره و اقراص  
 طباشیر و سرکه و کلاب و روغن کل بر موضع  
 مالند و ضماد **طوبی** و فستق جو و ابی  
 توش و زرد **کوفته** و طعام دوغ با شکر مقش با اسفناج و  
 دهند و سرش و زردالوی ترش **عصاره کبک** جو و غوره و مانند **عصاره البول**  
 و خامندی و فلفل اعدا کنند  
 باز که قتن بول اسه کویند و دشوار آمدن را  
 عصاره کویند و اسباب این یل زخمی و سقوط  
 یا ضعف قوت و دفعه یا باد غلیظ یا جبری اند  
 مجری بول کوفته شود و خون فسه ده یا سنگ

**علاج** اگر سبب اندر مجری بول کوفته شود و چون  
 سنگ و خون فسه ده زخمی و سقوط باشد رک  
 با سلیق برینند و در آیدن نشاند و روغن  
 کل می مالند و بجا نا طیر پیرون که نده و اگر در  
 باوه می باشد آب عنب اشک و تخم خرفه  
 دهند و بچینه نرم استغواغ کنند و اگر سنگی در  
 مجری بول مانده باشد علاج آن در جایگاهش  
 یا که دهن آید و اگر خون فسه ده اندر  
 باشد شربت عیانی اندر سرکه جو غار کنند یک  
 شبان روز به پالانند و شکر برافکنند و قوام  
 دهند و بهر مایه داد بدهند و داروهای که سنگ  
 شانه را بریزانند و دارد و اگر سبب  
 باد غلیظ باشد ماء الاصول دهند یا روغن

بیدار خیر و اگر سبب ضعیفی قوت نشانه در آب کوزه  
 نشاندند و سینه در آب را زینا میج کل کنند و با  
 حلیل فرو بجانند و زرد بکا و وزنه بنزدیک  
 آب تلخ اندر بجانند و شش که در جابه مردم  
 نولد کند با حلیل اندر نهند بول کش ده شود  
**سنگ و بیک** که اندر کوزه نشاند علامتها ریک  
 اندر بول پیدا شود و اندر بن قارور در سبزه  
 کند و مری بول را بخراشد و بسوزاند و اگر  
 کند و آب تا خشن زود و تیرا کند و انچه از کوزه  
 باشد زرد باشد و انچه ارش باشد سفید  
 بود یا کسیر کون علاج با زینا اندر نشاندن  
 و کمر گاه و نشاند را بر و غن کند و هر کس که دن  
 و از طعامها غلیظ بر میر گردن و تخم خیار

با نوار و حاد ام تیغ  
 باید داد

و پوره ارضی در آب

انچه حافظه

نولد کند

و بر و غن شست

و خیار باد زنگ و تخم خربزه و حر الهود و اب  
 باد باین و تخم کرفس و القلب و همچون عقرب  
 و منده و آب کوفته و فشرده و مقدار رده  
 درم سنگ سه روز به بند نشاند را از ریک  
 پاک کند **جوب نشانه** علامتها بدون  
 اندن بول باد خدغه و رسوب وی همچون  
 سوس باشد علاج کشکاب بار و غن باد  
 خوردن و طعامها خنوم خورد و لعاب دانه  
 آبی و شیر زنان و روغن گل حقه که دن  
 و با حلیل فرو بجانند **فتق** علامتها بر  
 رفت که بنیت باز خسید باید شود و قوا  
 کند بپوده و فرو آمده باشد **علاج** از حرکها  
 بکارهای سخت پیرینه کند از پس آواز

م

و ان دی نه که

و اگر بی قوا شود  
 ان بیم که از اسهال  
 خود آس باشد

مقدار دو دانه انداز  
 حکما مهند

و در هم شان آینه

بپند کردن زیان دار و وجیزی گران  
 این موضعا بر نزار و پیوسته بسته دارد و اگر شعله  
 و اگر به شواری بجای باز رود سبب یخته  
 نیم گرم بر نهند و بر آن بر هم فشار د تا بجای  
 باز شود و چون جای باز شود این ضما د  
 بر نهند **صفت** کوز البهر و وسعد و مازو  
 و مار پوست و کندر و حر و بخوش و سریش  
 و ماخواه همه بر این کفشگر آن سریش مایه بر نهند و بر نهند  
 و بر نهند و بپندند و بگذارند تا خود بیفتد و دیگر باز بر  
 می نهند تا سخت شود و از طعامها با ذناک  
 و از میوه تر بر می کنند و کوفتی بکار دارد  
 و اکلیل الملک و ارد کندم و زرد خایه  
 مرغ همه اندر منجیح خبیض کنند و بر نهند

کنند

**اماس قضیب** اگر نشان حرارت باشد  
 رک با سلیق کشانند و طلب و آر دو  
 و کشیم نه و آب کسبی بر نهند و اگر حرارتی  
 نباشد و صلب باشد آرد ماغلی و طبعه و  
 با بونه و پیه مرغ و پیه بط اندر منجیح خبیض کنند  
 و بر نهند و اکلیل الملک و ارد کندم و زرد  
 خایه مرغ همه اندر منجیح خبیض کنند و بر  
 نهند و ضما د ما که اندر کتاب ذخیره اندر  
 اماس پستان باید کرده آمده است اندر  
 بن باب سود دارد **ریش قضیب**  
 و خایه می کنند و رک با سلیق زنند و از طعامها  
 نیز و شور بر میزند و صبر و کندر و غنیمت  
 و کلنا و و خراشک بپایند و بروی بر کنند

و اساسی شوند

غارش **تضییع** و خایه هم می کند و رک  
 با سلیق زند و از تنه با پرهن کند و بر روی  
 رانها حجامت کند یا دیوچه اشکند و ایشان  
 بسکه تر کرده هر روزی در کرم مایه بدان  
 بشوید و همچنین بکلی <sup>بسمه</sup> که تر کرده نه شود  
 اگر بسوزد صبر و غن <sup>کلی</sup> با سپید خایه  
 مرغ طلی کند بر بالاشدن خایه از آب  
 سه روز و از هوا سه روز سپید کند و هر روز یک  
 ساعت در آب کرم نشیند خاصه در آب  
 گوگرد **سیاروی مدی وودی** بکشد  
 فرقیون و چند سدستر و سعد و قسط و  
 عاقر قرقا و دار فلفل کوفته و پیچ و اندک  
 تندی بر و غن سد آب اندر کند و بزنند

بواب

و خایه و حوالی ان می مالند و قوی کند و از طحا  
 قوی فزاینده پرهن کند و کمونی و دوا المک  
 بکار دارد **ضعف قوت مباشرت** علاج  
 مردم محروم هر چند که داروی کرم بشیند  
 خورند اندر ان کار ضعیف تر بود لیکن  
 اگر دوغ تازه و جوات تازه و از باقلی  
 و نخود خام منبوت کرده قوت تمام حاصل  
 آید و اندر بعضی باشد که کم خرقه و بوی  
 کافور خد ان قوت باشد که عجب دارند  
 و فکیه نیکسی که اندر زوئی باقلی و اندک  
 زنجبیل باشد و کندر بسیار خداوند مزاج  
 معتدل را سخت سود دارد و مبر و در آب  
 و انگ انگور <sup>اندر پیچ</sup> زرد و خایه سود دارد

بجود بسیار قوی

کزد مارو

دو طور

ساکون و هم درم

و این باب از کتاب ذخیره باید خواند و از  
انجا طلب کردن **باب** **مقدم**  
اندر بیماریهای زنان بسیاری خون  
حیض اسباب آن یا بسیاری خون باشد اندر  
اندر تن مایکد می آن یا قرحه اندر رحم علامتها  
انچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم و زنک  
روی سرخ و تاز و ممانه باشد و تن قوی باشد  
**علاج** فصد و طعام از سماق و ناروان  
و عدس مقشر و پاپچه بره و کوسب کوماله  
و شربت اقراص کد با و محول از ششم پاپ  
که باب ماز و نر کنند و برمه الود کنند  
و انچه از گرمی و تیزی خون باشد ضعیف باشد  
و خون رقیق **علاج** تسکین حرارت

دیزی

بشرتها

بشرتها و خشک و عدا ما غلیظ چنانکه اندر  
این باب یاد کرده اند و آمده است از عدس  
و یا کجه و مانند آن و آن که از قرحه باشد  
خون عفن و کینده علاج رک با سلق زدن  
ما بفس و بواء العسل و طمس حلبه و اقراص کد  
و بنادق البروس و دادن **باب** **استان**  
خون حیض بی وقت اسباب آن یا کمی خون  
باشد اندر تن و یا غلیظ و سردی خون و  
بافراط **علامتها** علامت کمی خون است  
که پیش از آن استخوانها بوده باشد چون  
رعاف و عرق آمدن و مانند آن و تن  
لاغر و ضعیف و سردی زرد باشد **علاج**  
اندر این نشانه ها و عدا ما معتدل و

کنج

و باب کدود اندر شش و دود دارد

و رنگ زردی

قوی دادن چون ما و الله و زردخانه  
 نیم برشته و شادکامی **علامت** غلیظی  
 خون و سردی او است که اندامها را  
 بلبس سرد باشد و فریبی از پدید باشد نه از  
 گوشت **علاج** غذاها و گرم و لطیف  
 و اندکی در ریاضت و سحر نیا و کمونی و قاعلی  
 و معجون و ج دادن و اندر طعام زرد  
 و ناخواه و انگشت و خردل و انکه از آن بکشد  
 داشتن **اختراق الدم** سبب ناپختن  
 م و مانند علامتها حالی پدید آید همچون  
 صرع و لیکن اضطراب و این علت را  
 کفک و تشنج باشد **علاج** مباحثت و دود  
 و عطسه آوردن بکندس و عسل و خل و

معتدل کند  
 بکمان

و دارچینی

صرع ماکدوتی

غیر آن و بوی میلو فر و بنفشه و صندل و کافور  
 سود دارد **رخا** علامت حالی باشد  
 همچون حالی آبستنی و **علامتها** آن نباشد  
**علاج** بهتر است ماء الاصول بار و عن  
 باد اقم تلخ و روغن بیداجیر دادن و استغوا  
 یا یاره فقیر یا غار یقون مرکب و حب منبتن  
 و مانند آن **حمل** باید بر رفتن آنچه از جهت  
 زن باشد سبب بختنا فراط و علیه سردی  
 و تری باشد یا کبر می و خشکی مزاج یا با غلیظ  
**علامتها** این علامت بختنا فراط و علیه سردی  
 و بسیار جای باید کرده آمدست علاج  
 اگر سبب کبر می سردی و تری و با غلیظ  
 باشد ماء الاصول بر و عن باد ام تلخ و

بج ۹

غ

روغن بید بخیر و استغراق بحسب سکنبند حب  
 منتن و سحر نیا و دوا المسک دادن و ششم  
 نعالیه مکس الون  
 یاره بر روغن بلسان التوت یا سوسن و سکنبند  
 بخوشتن بر داشتن و نخود آب و قلیه  
 غذا  
 خشک با تو ابل حق غفل و دار چینی و  
 مانند آن و اگر سبب گرمی و خشکی باشد  
 علاج شکاب بر روغن بادام و آب تخم  
 خرفه و آب انار و لعاب بذر قطونا  
 و شکر بکار دارد و طعام قلیه که وی و  
 قلیه خیار و اسفناج و مانند آن و شش  
 زادن علاج چون وقت آن نزد یک  
 آید هر روز بکر مایه شدن و در این شستن  
 و نسک و پشت بر روغن بادام و روغن مایه

و نه تنها

شود و باد  
 سه شهاب و حب دادن و در حال دشواری  
 زادن خرم و طبعه بپزند و مقدار صد درم  
 آب آن به چند بار و روغن بادام و یک مثقال  
 عالی اندر شراب ریجانی بپزند و عطسه  
 آرند بغافل و کندس و بینی بپزند با عطسه  
 باز کرد و قوت فرموی کند و اگر شش  
 بماند با کجه بپزند بکرند و بپزند و جاوشیه و کور  
 راستار است بپزند و بکار و بر شند و زیاده  
 دو دکنند مشیمه و بکده و مرده جدا شود  
 آغوشش رحم علاج همچون اماس و قور  
 شانه بودارشش رحم و اماس سبب اماس  
 این رطوبتی باشد گرم و شور **علاج آن**  
 همچو علاج حب شانه بود رک با سلیق

شرین بتنازی نه و دهم

م

زنند و بر روی پیران حجامت کنند و حلیه  
 کج گمان اندر ماء العسل بزنند و ششم باره بدان  
 تگ کنند و بخوابش بر دارند **کمی شیر**  
 سه صورت اگر چه منی و خون و شیر مخالف اند و تولد  
 هر یک اندر موضع عطوی دیگر است اسباب  
 کمی و بیشتری هر سه یکسان است هرگاه  
 و مراح جز معتدل غذا اندر کیفیت و کمیت معتدل باشد خون  
 نیک و تمام تولد کند و هرگاه که برخلاف  
 این باشد خون بد و اندک تولد کند و شیر  
 و منی کمتر تولد کند از هر یک تولد هر دو  
 از خون نیک بود پس هرگاه که غذا کمتر  
 باشد شیر اندک باشد غذا بصلاح باید  
 آورد و تدبیر با اعتدال باز آوردن

و غذا را مراوی نمودن

جگر باید که در **کمر** زرد باشد و بیهم رقیق  
 سکنجبین ساده و آب انار ترش و شیرین  
 آب تخم خرفه باید خورد و طعام فربه از  
 برغاله و کوساله و مرغ مخصوص فریاد ما  
 اگر غلیظ باشد سکنجبین بزوری دهند و ما  
 شور و قی فرمایند و طعام بخود آب و آبکام  
 و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب  
 بار و عن بادام و کنج بشیر و خضی شور باهم  
 و کند و اسفناج و مانند او کنجد اس کرده آن  
 اندر شراب ریجانی ببالند و بیالایند و  
 آن شراب بد مند پستان بز و پستان  
 کوسفند سود دارد **اس پستان**  
 علامتها گرمی و سردی چند جایی معلوم

شده است **علاج** اگر اماس کرم باشد  
 سر که باب کیمیا میزد و تلمیذ کند و نخست  
 رک با سلیق زنده و سنگین و کل و غن  
 به پیامیز و وار و با قلی بان بر شند و ضما  
 کند و اگر اماس سر د بود یا بونه کوفته و  
 نیخته اندراب بادیان و کرفس بر شند  
 و ضما کنند **باب** محمد هم اندراب و جاع  
**مفاصل و نفوس و دوالی و الفیل او جاع**  
 مفاصل و نفوس کرم سبب وی ضعیفی عظمی  
 در دهنده باشد و بسیاری خوش صاماده و فرانی  
 منفذ ماکرها علامت اگر ماکرم باشد  
 ان عضو سرخ باشد اگر ماکرم **علاج** اگر ماکرم  
 خونی باشد نخست رک زنده مکن در

و بلبل

او جاع مفاصل رک اکحل زنند از م دود  
 و اندر نفوس و در داند امها فر و سوی رک  
 با سلیق زنده از ان جانب که درد بود و شربت  
 خشک و مندر پس و اروی مسهل و اگر  
 بمسهل دفع نتوان کرد و اندر قار و رنج  
 پدید آید دفع کنند و موضع درد اندراب  
 کرم یا اب سر د یا فاتر بنهند تا در دیار  
 و دار و مای مسهل یا سور کجان و سنا و مکی  
 و قطره یون در سم بدهند یا انج ششامده  
 اما خاصیت سور کجان است که خلط پسر و  
 با اسهال از مفاصل دفع کند و منفذ ماکرها  
 بسته کند و قوت دهنده تا خلطی دیگر اند منفذ  
 گذر نتواند کرد و <sup>مفاصل</sup> صل با زنتواند ریخت

و بیشتری دارو ها اگر چه خلط را دفع کند  
 منفذ ها را گشاده کرده اند و اخلاط دیگر باره  
 هم بدان جایگاه باز شود لکن سوزنجان با  
 این خاصیت است که معده را زیان دارد و  
 از جهت این بادارو ها که معده را قوی کند  
 بکار باید داشت چون زیره و ریحیل و فلفل  
 و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال بقوت آید  
 و بسیار خوردن سوزنجان عسلها را سخت  
 کند و بدان سبب هرگاه که بسیار خورده باشند  
 مفصل نرم باید داشت بموم روغن و بیه  
 بط و بیه مرغ و مانند و از پس داروی  
 مسهل با درار مشغول باید بود تا باد و اجازت  
 از رگها دفع شود اما داروی مسهل را

ترکیب

ترکیب جنان باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند  
 که استفراغ چون بلغم را تسبیه کند و رگها را سود  
 دارد لکن دیگر باره بخنبد و رطوبت دیگر  
 باره بگذارد و بدان عضو با ز آید **صفت**  
**مسهل** بگیرند سوزنجان یک درم بوزیدن  
 یک درم مامیزه و دو دانگ تربید که نرم  
 ریحیل و زیره که مانی و سقمونیا از هر یکی دانگ  
 و نیم و قفل و انگلی حب کنند جنانک در سمست  
 و بعد از این جمله یک شربت است اندر دو  
 اوقیه جلاب **صفت** مسهل دیگر سوزنجان  
 و ملید زرد و تربید از هر یکی چهار دانگ  
 و نیم انیسون و مصطکی و شحم خضل و سقمونیا  
 و قفل از هر یکی و انگلی و نیم و انیم و انک حب

از هر یک انگلی

مقل دانی

معمولاً در وقت  
دارد اول منافع را که  
دارد اول منافع را که  
دارد اول منافع را که

کنند بدینند و ضمناً با نخست رادع بر نهانند پس  
مرکب و محلل **صفت** ضمناً رادع بکیر و  
طالب و کند کند یا نوز قطنی و به سر که تر کند  
و بر نهانند یا بکیر یا نوز قطنی و به سر که تر کند  
بشراب بهر شند و بر نهانند و اگر درد سخت  
باشد بکیر و زعفران و افیون به آب بپا  
و با بوم و روغن بهر شند و طلی کنند و لوبیا  
در آب بپزد و بگوید و ضمناً کند هم کلید کند  
و هم در و بنشانند و اما س بهر و اگر ماده  
صغیری باشد بمطبوخ صلیبه زرد و خرم  
مندی استغواغ کند و نکید لایق ان سازد  
او جاع منافع و نفوس سر و علامتها عضو  
در و مند هم نکند باشد و گرم باشد و گرم

کنند  
در وقت  
در وقت

کنند **علاج** قی فرمایند و ماء الاصول دهند  
بار و روغن بادام طالع و روغن بنجد بکیر و کلیدین  
و استغواغ بکیر سوز جان و حب شرج کنند  
و حب منتن و طعام نخود آب و شور با و مانند  
حصص و حکم شرب آب و روغن زیت بپا  
و طلی کنند و اگر حاجت آید اشق با حصص  
یا کند و انجا که محلل باید فرقیون به روغن  
سوسن بهر و ناممن بساید و طلی کند و هم  
کا و ضمناً مانع است و مغلی و پیه کد اخته  
**عق النساء** علامتها و اولی دردی باشد  
که از سرین فرو داید تا زانو کامی تا قدم  
و ضمناً **علاج** او جاع منافع و نفوس  
و قی کردن و طعام کتر خوردن و از پس

بپا  
و شند و ضمناً در  
نوع بارند صفت  
ضمناً بکیر

با روغن بکیر  
ضمناً محلل است

طعام حرکت ناکه دن و بهر باید ادریاضت  
 سود دارد و خداوند این علت را و خداوند  
 اوجاع مفاصل و تقرس را شرب آب نشاید خورد  
 و بهر گاه که شفا یابد تا چهار فصل سال بروی  
 نکند و بشرب معاودت نشاید کرد <sup>و علامتها</sup>  
 رکها و غلیظ بر ساق <sup>بسیار</sup> پدید آید باشد سبب  
 آن فراخی رکها باشد و طعامها و غلیظ خوردن  
 و از پس طعامها حرکت کردن و این علت  
 حاملان و یکانو اینست **علاج** قوی فرمایند  
 بهار و ناکه سودا و بلغم را برادر و درک  
 با سلیق زنند و استغواغ نجاء الی بن و مطبوخ  
 اقشیمون و مانند آن کنند و بهر صفت یار  
 فبغوا و مند و غار یقون و اقشیمون ترکیب

کنند

کنند و از پس طعام هیچ حرکت نکنند  
**دواء الفیل** علتی است که همچون سبب آن <sup>همچون سبب</sup>  
 دوالی باشد قدم و ساق پا پی غلیظ گردد  
 همچون ساقی پیل لکن این ماده برخلاف  
 ماده و علت دوالی باشد از هر آنکه ماده و  
 دوالی عفن نباشد و بدان سبب متفرج شود  
 علاج همچون علاج دوالی باشد و پس از آنکه  
 استغواغ کرده و شکسته خوب کز زو حله و  
 سه کین بز و تخم ترب و تخم جرجیر و بنجسته برو <sup>کوفته</sup>  
 زیت سرشته طلی کند **مقاله**  
**سیم و ترب و آبله و حصه** <sup>و مانند آن است</sup>  
 که تب حار تی است در دل بیغور  
 و با هوایی که در تخا و یف دل است که طیب

و ماده این علت از غنچه  
 عالی مانند و متفرج شود

دور کنند

انداز روح گویند و با خون اندر رکها برود  
 و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم  
 کند بر حالی که مضرت آن در فعلها طبیعی  
 پدید آید و فعلها طبیعی شهوت شرب است  
 و هضم آن و قوت بر خاستن و نشستن و  
 رفتن و خفتن و غیر آن اما که قطن و کسان  
 تب جان باشد که ماده افزونی در تن گردد  
 آید و حرارتی غریزی از هضم آن خارج ماند و از آن  
 ماده بخار پدید آید و روح را اندر شریانها  
 تا بدان سبب بدشواری گذر تواند کرد و  
 بدشواری دم تواند زد و ندان سبب گرم  
 و گرمی آن بدل باز دهد و از دل شریانها  
 باز آید و اندر همه تن پراکنده شود و تب پدید

طعام

آید و از بهر آنکه سوء المزاج گرم در عضو  
 پدید آید شریانها و روح آن عضو را و حرا  
 اندازد گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از  
 بهر آنکه شریانها را در دل رسته است هرگاه که  
 روح و شریانها عضوی گرم شود گرمی آن  
 اندک اندک بدین فیهده و هوایی که در کجوف دل  
 است آنجا حارت غریب را و آن سوزان  
 را قبول کند و باز اندر اسم اندر شریانها  
 باز دهد و گرم کند و بدین سبب دل به حار  
 حارت غریزی است مبداء غریب گردد ۱۹  
 و از بهر این گفته اند که تب حارت غریب  
 که اندر دل برافروزد و با روح و خون  
 اندر شریانها است اندر همه تن پراکنده

شود و تب پدید آید و هرگاه که تن از خلط بد  
 پاک شود حمی یوم تولد کند و اگر خلط بد  
 باشد حرارت اندران آویزده می باشد آن  
 خلط منسوب است تو که کند و کسار و تن  
 چنان باشد که بخاران ماده که هوای هوا  
 دل را که روح است و خون را که اندر ریه ها  
 است غلیظ و کرم کرده باشد و تاوره میل  
 بظلمه تن کند از بهر آنکه کرم باشد لطیف گردد  
 و تحلیل پذیرد تب کساره شود و انواع  
 تبها خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهار  
 خون و صفرا و بلغم و سودا لیکن از بهر آنکه  
 عفونت اخلاط اندرون رکها باشد یا بهر  
 رکها انواع این تبها مشت شود چهار آنکه

از بهر آنکه اخلاط  
صاف است

یا در

انواع

اخلاط اندرون رکها عفون گردد و چهار  
 آنکه بیرون رکها و با این تب تب نامیده کتب  
 افتد و انواع آن بسیار است و این معنی  
 از کتاب ذخیره باید جست **حمی یوم علامت**  
 اندرین تب تکسر و کمرانی و در ریه ها  
 اندر انواع تب باشد هیچ نباشد و اگر  
 صداعی و تکسری باشد لازم و قوی نباشد  
 و قاروره و نبض خوب باشد علی هرگاه که فاش  
 شود اندر آخر تب ایمن و کوما به خوش  
 و آب فاش صافی صواب باشد و زود تدریس  
 غذا باید کرد از خروج با گوشت بزغاله  
 جو و اسفناج یا غوره و مانند آن بختن  
**تب وق** بسیار باشد که حمی یوم بدق

رایا یکدیگر

و کما

بند

و نند

باز گردد و دوتنها دیگر بتبیب درازی و  
 مدت و خطا و بیماری و خطا و طبیب بسیار  
 بدقی باز گردد و دونا در بود که تب و قی باشد  
 پدید آید علامتها نبض صلب باشد و قی  
 و متواتر و ضعیف و موضع رک و حوالی آن  
 گرمتر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت  
 تب سخت آگاه نباشد و صمها دور اندر  
 شود و پوست پیشانی بر استخوان کشیده  
 آید و گفتنها بر آید و بینی باریک شود و  
 و رونق و نماز کی لون برود و هم گاه که غذا  
 خورده آید حرارت تب ظاهر تر شود چون چراغی  
 و برافروزد و نبض قویتر شود و این در  
 نشان حلیت است **علاج** تا قوت

سرانگیزان خورده آید حرارت تب ظاهر تر شود چون چراغی

بر جای باشد و استخوانها بگوشه نشسته باشد  
 و قبول طعم نباشد امیدوار تر باشد اما هوا  
 طعمه و بستر بسیار خشک باید داشت و گرمای  
 خوش و آب فاتر و روغن مالیدن سودا  
 و شیر زنان و شیر خردان و بر اندامها  
 و شراب خشی خشک شکاب که در روی کدو  
 تر و سه طایف تا زده جوشیده باشد با روغن  
 بادام و شکرد و لعاب اسفندل دادن  
 و اندر شکاب یا از پس شکاب قوص  
 کافور و شراب صندل دادن و طعامها  
 که تری قزاید باید خورد چون قلیه کدو  
 و قلیه خیار و اسفناج و مامی تازه و کوبک  
 و خایه مرغ و هم نیمه شست و مزوره اگر شک

حوضش منقشه و پایچه اندر کشکاب بخت  
 و دوغ تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر  
 و برک بید شسته و میوه های خوش  
 بوی و گل تازه و شاد بفرغم سرد کرده می  
 بود و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور  
 دارد و آب کدو و آب خربزه و آب خیار  
 ترش و آب انار شیرین با روغن بادام  
 سود دارد **تب مطبقه** سبب این تب  
 عفونت خون باشد یا کرمی و بسیاری  
 خون علامتها رنگ روی و زنگ چشم  
 سرخ باشد و رکها منطلی باشد و طعم دمان  
 شیرین و حرارت تب حرارتی باشد همچون  
 حرارت کسی که از که ماه به بیرون آید **علاج**

مر باد

در خانه

سبب

قصد باید کرد و خون مبلغی وافر در خونت  
 و عمر و فصل سال بیرون کند و پس چند روز  
 بمطبوخ ملیده استغراق کردن و تسکین دادن  
 بشکنجبین ساده **تب محرقه** سبب این  
 تب صفراء سوخته باشد از اندرون رکها  
 همه تن بیا از اندرون رکهای که نزدیک  
 دل و جگر و غم معده است و تولد بلغم شور  
 از رطوبت رقیق باشد که صفراء سوخته  
 بیامیزد علامتها ووی حرارت تب لازم  
 بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و شکم  
 عظیم و زبان درشت یا سیاه یا زرد و درون  
 بخران اندر آغاز تب فراشا کند و اندر  
 آخر عرق کند **علاج** اندر تسکین

عفونت بلغمی شور باشد که  
 صفراء امحیه شده

مبالغت باید کرد و هوای خانه خنک داشتن  
 و تن بجامه نیک پوشیدن تا نسیم هوای سرد  
 بدل بیماری رسد و حرارت تحلیل می شود  
 وی بدین واسطه باید که باز نکرد و سنگین  
 ساده و شراب غوره و ریواج دادن و  
 حرارت دل را بشراب صندل و شراب  
 محض تبرج و قرص کافور پاکین دادن  
 و بعد ضغضا اب خربزه هندی و آب کدو  
 و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دادن  
 و اگر با استفراغ حاجت آید معلوس خیار جنبه  
 اندر خرمای هندی حل کنند و بدین **تنب**  
**غلب خالص** این تنی است که یک روز  
 باشد و یک روز نباشد علامتها درازی

به تنفس

طبع

بدن تب مفت ساعت باشد و بیشتر دوازده  
 ساعت و کمتر چهار ساعت و به چهار دوازده  
 بگذرد چهارده ساعت شود و یا بیشتر بدان  
 انداز از خلاصه دور باشد و اگر تدبیر  
 صواب باشد مگر سه و هفت بیش  
 نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار  
 که سبب لطافت ماده گلیت بیش نه اید یا  
 دو و باقی یا با سهال صفا یا بوق بگذرد  
 علامتها نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و  
 کار و رده سرخ و ناری و رقیق باشد و سه ماه  
 در آغاز تب باشد نیک بگذراند و زود سبب  
 شود و بپاید و است که سبب سه ماه در آغاز  
 تنها پدید آید حرارت تب است که رطوبت

نوبت است

در این تب سوزانتر  
 از دیگرها باشد

را که باید بگذارد و به عضله‌ها می‌ریزد و مانند  
 آن در طوبیت محسوس گردد و بسبب آن که پیش  
 از تنب اگر چه این رطوبت اندر باشد سه  
 ان محسوس نباشد است که رطوبت اندرین  
 ساکن باشد اجزا و خروج اجزا او خود کرده باشد و حال  
 سرد و جوی که در یک جای با یک دیگر در  
 بمانند تشنه و خود کرده کی پدید آید پس  
 هر گاه که این رطوبت از حالتی شود و از جای  
 بجای حرکت کند به جوی از وی کم از قرار  
 خویش بجنبند و مجاورت و خود کرده کی به  
 اجزای با هم احادی رطوبت بگردد و به  
 جوی از تن خویش وی ان جزو که با آن رطوبت  
 خود کرده نباشد بافتن گیرد و به محسوس

به احوال کالی اسرار  
 و نه احوالی یایی  
 میشود و هر چه از  
 تن سالی بماند  
 بیکدیگر مانده نشان  
 بحالی

اگر

شود

شود و لرزه پدید آید **علاج** هر باید  
 سنگین پس در کرده و مانند پاشنه آب  
 ریایس پاشنه آب او روز نوبت در آن  
 حال که هر ما و لرزه پدید آید سنگین باب  
 گرم بدمنده باشد که کند و ماده صفا بر اندازد  
 و اگر می‌نکند بخود تنوع و حرکت ان حرارت  
 غریزی نمی‌گردد شود و ماده تب را بگذارد  
 لرزه زود ساکن گردد و به گاه تب  
 رسیده شود اندکی کشاید شود و کتاب  
 دهند و روز دیگر که رونت تب نباشد  
 اب انار ترش و شبنم دهند با شحم گوفته  
 افشار ده و شکر بکنند و تا مهم حرارت را  
 ساکن کنند و مهم بقوت شکر و شحم صفا را دفع

حرکت کند

آن

کند یا شراب آلودند یا شراب گل مکر  
 یا سنگین سر و کمر و باب میوه آمیخته و نه  
 کرده یا آب خرماء و مندی و غلوس خیار خیم  
 بنفشه روده اندر و مقدار از پانزده در سنگ کلمات که اخته نالود  
 با مقدارم بر رطوبت و قوی است آب کل و مندی  
 آب آلود و شکر و مزور و از آب غوره  
 یا از آب آلود سیاه یا از خرماء و مندی یا  
 از نشو یا از گشته زرد آلود یا از لشک جو  
 همه بشیر مغز بادام و اگر بابت صداع و تپ  
 باشد طبع را بختنه نرم کردن و اولاد باشد  
 یا شافی که از بنفشه و شکر و سقونیا و تدبیر  
 دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد **شطر**  
**الغب** این تب غیب خیر خالطه است

بالمزکی

حبیب

سازند

از

از جمله بهما نیست که از ترکیب صفرا و بلغم  
 نوک کند و کما بیش هر یک را آنچنانکه ترکیب  
 اند از حدی نتوان نهاد و از هر آنک گاهی  
 بلغم تر و بسیار تر باشد و گاهی رقیق تر و  
 اندک تر و گاهی منرا بیش باشد و گاهی  
 صفرا سوخته باشد و گاهی صفرا ناسوخته و گاهی  
 به دانه اندرون عرق باشد بدین سبب  
 تبها و مرکب را هر یک را نامی خاص است  
 مگر شطر الغب و غیب غیر خالطه است که از انانی نهاده اند علامتها  
 که مانه شطر الغب اگر چه صفرا و رطوبت  
 باشد مکنی هر دو به هم آمیخته باشد چنانکه  
 چون یک چیز که شناخته بدین سبب نوبت  
 هر یک جدا باشد در آن روز که نوبت هر

ازین دو ماده

غلط

دکامی از هر دو عروق  
 دکامی یکی از هر دو عروق  
 باشد و یکی از هر دو

که از انانی نهاده اند علامتها  
 فرق میان شطر الغب و غیب خالطه  
 است

صفا باشد تب کرم تر و اشفته تر آید و چون  
 و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت  
 باشد تب آمده تر و دراز تر آید و ماده  
 غلب غیر خالصه هم صفا و هم رطوبت  
 باشد لکن هر دو ماده آمیخته باشد چون یکدیگر  
 گشته بدین سبب فعل هر یک جداگانه  
 پیدا نمیشوند آمدن و بسیار باشد که شرط  
 الغلب و غلب غیر خالصه که اندر تب یک  
 نوبت دو بار یا سه بار سه ماه و غیره شاید  
 آید و باز کرم کند و علامت همه غلبه  
 به خلطی از اعراض و احوال تب توان  
 دانست علاج طریق صواب اندر  
 علاج این تبها آنست که تدبیر طبع نرم کردن

اند

و تدبیر قی و تدبیر ادرار بول و تدبیر کشادن  
 بولی مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن  
 از ماده تب فرو ن آید تدبیر تسکین جوار  
 کند و این تدبیر با بخیزها و مسکته و لطیف تر کند  
 و بدان طریق که آسان تر باشد و استغراق قو  
 پس از پیدا آمدن نفخ کند و اندر اعراض  
 تب نگاه می کنند و بدفع مایه غالب بیشتر کنند  
 اگر حاجت آنست تب تسکین حرارت بیشتر باشد  
 سنگین بن ساد و دهند و اگر بر روی باید بود  
 تخم کنسی و تخم کشوف و بیج کسسه کنند و با  
 طلیث تخم خیار و خیار باد زنگ دهند و اگر  
 بن لطیف رطوبت بنانند حاجت بیشتر باشد  
 کشکاب دهند و اندر کشکاب خود و تخم باد

اراکه با غیر او

و ستم و زوفا و خشک و نفع و سنبلی و انج  
 در خور و باشد در افکنند و پیش از کثکاب  
 سنگین ساد و دهند یا سنگین بر روی  
 بمقدار حاجت کنند و آب یا دیان و کاشکند  
 در روی که آخته و سنگین ساد و عسل و  
 شراب غوره و کاشکند یا سنگین سرشته  
 این و شرابها موافقت و تزیین شرابها  
 و اندازده ان بر طبیب باشد که حکم مشاهده  
 تصرف می کند و می فرماید و هرگاه که اثر تصحیح  
 ندید باید استغراغ کنند بر وفق و کاشکند که اثر  
 یا سنگین آمیخته موافق باشد و شرب  
 و شراب افسیتین صواب باشد و نیم درم بر  
 غار یقون و نیم دانگ سقمونیا اندر شراب

این و

سند بنیم  
 درم ص

کل

کل یکدیگر کاشکند سرشته سهیلی لطیف و سبک  
 باشد و اگر با استغراغ قویتر حاجت افتد معجون  
 خیار چهر دهند و از پس استغراغ قویتر دهند  
**صفت** بکیر ند کل سرخ کوفته و پیخته ده درم  
 سنبلی سه درم اصل السوس و تخم خیار و تخم  
 کسنه از هر یکی چهار درم شربت یک مثقال و اگر  
 صفا و بلغم برابر باشد بکیر ند کل سرخ ده درم  
 مصطکی یک درم سنبلی دو درم تخم کسنه پنج درم  
 شربت یک مثقال با کلبه کدرتیه و بلغم هرگاه که  
 حرارت غریب اندر رطوبت طبعی اثر کنند  
 عفونت در روی بدید باید با طبعی شود و تب  
 بلغمی تو لکند علامتها سه ما و لدر زه قویتر باشد  
 و پیانده تر از سه ما و دیگر تبها باشد و گاه باشد

درم

درم نایک

ده

بهار که نندازد که در میان به میلین بر خست  
 و دیگر گرم شود و این سر ما از بلغم غلیظ  
 باشد که اندام بلغم زجاجی گویند و طعم دمان ناکه  
 و فهم معده ضعیف و شهوت باطل باشد و ماسه  
 و غشسان باشد و غشی بسیار افتد و نبض  
 ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و قاروره  
 رقیق و سپید باشد و باخ سرخ و تیره شود  
**علاج** مدت یک هفته سنگکین عسلی دهند  
 و کسکاب که در روی تخم بادیان و نخود خفته  
 باشد یا ماء العسل که در روی زوفا خفته باشد  
 و از پس یک هفته قی فرمایند خاصه در آغاز  
 تب و قی سنگکین عسلی و آب کرم  
 فرمایند و از پس قی کلشکر دهند و باطل

و انسیون و طبع را بگلشکر سهیل نرم کنند  
 یا در دم کلشکر که اخته باسی درم سنگکین  
 بیامیزند و بدهند تند و مصرطکی برآید و زنجبیل  
 کوفته و بیخته و شکر چند وزن هر سه در  
 یک شغال تا درم طبع نرم کند و سوزد و دهند  
 باشد و تنها و بلغمی بعضی باشد که با آن سر  
 که زود نباشد و کسکابین آن طاهر نباشد  
 و مانند تب و قی اندر علاج این مصلح است  
 بپزائنده و لطیف کنند و جدا قی دلیری  
 نشاید که دکه اندر تب بلغمی از بهر آنکه  
 بیم باشد ماده لطیف که در دو دماغ بپاید  
 و سه سام تو که کند خاصه اگر صداع باشد  
 یا دماغ ضعیف باشد صواب آن باشد که

از کلبش که و سنگین ساده اند رکند زنده  
 با سنگین که اند روی اند کی بیج باد باین  
 مسخر پخته باشد و این تصرف بحکم مشامده  
 توان کرد و بقراط از همدان گفت  
 الحمی فی المشایخ لیسه ولا تغیر فیهیم الحمی و لیسه  
 ولا یقدم علی العلاج الا بعد الا احتیاط و  
 والتثبت و اگر دماغ قوی باشد استغراق غنم  
 بشم حنظل باید کرد و او را رجا و الاصول  
 و از پس استغراق قرض کل دادن **تب**  
**ربع** علاج روز نوبت روزه و او را  
 از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب  
 سرد اگر در آغاز قی تواند کرد و صواب باشد  
 و روز دیگر پس از روز نوبت شور یا بخورد و شربت

زیاده  
 التسخین

تب

و گوشت کوسفند چنگا یا بخورد و شربت و  
 روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود  
 بخورد آب و دمنده یا زیره یا زوغن کاویا  
 و زوغن بادام و ماسخه سن و اگر کوه دروغ  
 خاکی و اندرین روز که تب نباشد باید داد  
 کلبش که با سنگین سه سته می دهند و بعد  
 از آن بخند ساعت کشکاب دمنده یا بخورد  
 تا اثر نفج بدیناید استغراق قوی نکند و پیر  
 دیگر همچو کلبش تدبیر تب بلغمی باشد و تنهها و  
 خمس و سدس و سبع و غیره آن همه برین  
 قیاس باشد **آبله و حصه** بیاید دانست  
 که آبله و حصه سه و یک جنس اند و هر  
 از جو شیدن خون تباه باشد و مکن مانده

بخورد مرغ خاکی یا  
 و روز نوبت صبح هر کوزه  
 و او را غار تسه کند

آبله خونی باشد کرم و بسیار و میکی بتری دارد  
 و ماده حصه خونی باشد صفراوی و اندک  
 و میکی خشکی و بدین سبب است که شتر با حصه  
 کوچک است و از پوست بر داشته  
 نیست و از هر آنک حصه از خون تپاه  
 تر باشد شند تر است و جوشیدن خون  
 در تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی طبیعی  
 و عارضی و آنچه طبیعی باشد جوشیدن خون  
 کو دکان باشد از هر آنک خون کو دکان  
 خام است همچنانکه شیر و آنکو ر خام و خون  
 جو انان همچون شیر و خخته و رسیده است  
 و خون پیران همچون شیر که قوت او  
 رفته باشد و هر که خواهد شد پس همچنانک

شیره خام بطبع اندر خم بجوشد و در دی و کف  
 از روی جدا شود و شیر و خخته و صافی جدا  
 ماند خون کو دک را چاره نیست از  
 آنک در تن او بجوشد و خامی نکند او را  
 و قوام دیکه گیرد از هر آنک ممکن نیست  
 که چیزی کرم و نه خخته شود و قوام گیرد  
 تا بجوشد و و همچنانک طبیعت واجب  
 که دکه دندان شیر یافته و دندان دیگر  
 قوی تر پیدا یابد و اجابت که خون اندر  
 تن کو دک بجوشد و فضل غذا و خخته که  
 از خون حیض یافته باشد و فضل غذا  
 مختلف که از بی تربیتی کو دکان در تن  
 ایشان جمع شده باشد از خون ایشان

جد شود بدین سبب است که کودکی با  
 زور آبله بر نیاید لکن از سه آبله فراها  
 و ترشها و موای هر موضع و قوت در تن یکسان  
 نیست و بعضی اتفاق چنان افتاده باشد که  
 مادر او را حمل از پس پاکی حیض بوده باشد  
 تا بدان سبب مایه تولد فرزند پاکیزه تر  
 باشد و فرزند تن درست آید و آفت  
 آبله بدو کمتر رسد و بعضی را حمل وقت  
 دیگر افتاده باشد و مایه تولد فرزند با خطا  
 بدو آمیخته باشد و فرزند نا تن درست نکند  
 و آفت آبله بدو بیشتر آید بدین سبب  
 بعضی را زودتر آبله بر آید و بعضی را دیرتر  
 و بعضی را سلامت و بعضی را با خطرناک تر

اتفاق

سازها

و بعضی را که دیرتر  
 بیشتر

بدین قیاس احوال طبیعت واجب میکنند که  
 جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی  
 آبله برآمده نبوده یا اگر آبله برآمده باشد اندک بوده  
 باشد یا فراخ او کرم تر باشد و غذا پاکیزه  
 و تر بسیار خورده تا خون او با طوبت  
 آمیخته باشد و کرم شود بدین سبب ممکن  
 است که اندر کودکی آبله برآمده باشد اندر  
 جوانی مایه آبله چه از نوع باشد جو شیدن  
 خون عارضی باشد و مردم پیر را آبله نشاند  
 مگر وقتی که هوا گرم شود و مردم بسیار را  
 در آن شهر بر آید تا موای بدو بخار نفس  
 ایشان در او اثر کند علامتها یکبار با تاسمه  
 عظیم باشد و در دینست و در دهر و کمرانی

همه تن و سستی و مانگی و رسیدن در خواب  
 و سرخی چشم و دماغه و خارش بینی و بعضی را  
 سرفه و در کله و تنگی نفس و کمر فکلی بدید<sup>اواز آید</sup>  
 و آبله سپید یا سرخ یا زرد و تواند که بر آید  
 او میدوارد و تر باشد خاصه آنچه بتمامی بدن آید  
 و زود بچخته شود و آنچه سگوار دارد و در هم  
 پیوسته باشد و بنفش باشد یا سیاه و پینه  
 و شکم بسیار باشد و بیرون آید و در چخته  
 شود و اگر نخست آبله آید پس تب آید سخت  
 بد باشد و اگر آبله بر آید و تب کسار نشود  
 هم بد باشد **علاج** هرگاه که در شد آبله  
 بسیار آید کسی را نمی که آمده باشد فصد یا حجامت  
 کنند و از گوشت و شیرینی بپزند که در دن

خط مال

و آب میوه طبع فرو آوردن و چون آبله  
 بدید آید موای خانه معتدل باید داشت  
 و تن بجامه پوشیده داشتن و جرعه جرعه  
 سر و دادن و صندل و کافور بویانیدن  
 و هر که و کلاب بینی بر می کشد و آب کشند  
 یا نعنع سماق یا عصا رنجه نام ریش و تنگی  
 کافور چشم اندر بچکانیدن یا مار و بکلاب  
 سودا اندر چشم بکند و اگر خلق گرفته شود و تن  
 خروپ غرغره کند باب پنج غذا پست جو  
 یا بست عدس آمیخته اندراب انار ترش  
 یا اندراب غوره و اندکی شکر و طمشیل  
 باب غوره یا میوه که و شیر مغز بادام و اگر اند  
 خلق پنهان درشتی باشد بست اندراب

و کشکاب که از کشک جو و عدس نقشه بر بند  
 و خداوند حصه را شربت لعاب اسفول  
 و لعاب دانه اربی و شکری و کشکاب رقیق  
 و آب کدو و آب خربزه ملیده و آب تخم خرفه  
 و آب غوره و آب ریواج و آب انار ترش  
 آمیخته می دهند **مقاله چهارم**  
 اندر اما سرها و ریشها و جاحتها اما سر کرم  
 علامتها اما سر کرم سرخ باشد و کرم  
 با ضربان و سوزش باشد علاج فصد و حجامت  
 و استغراغ و مطبوخ ملیده یا با الفواکه یا با  
 اقراص بنفشه و طلی یا بول صندل و فوفل  
 یا ب عنب الثعلب و شاف یا میثاق و حفص  
 و زعفران و مراند را ب کشنیه تر و با خرد

لوان

سجده  
 در میان

آرد

آرد جو باب کشنیه تر و کشنی و اگر صلب شود  
 کشنیه تر بگویند و بار و غن بسیارند و خون مردم  
 کنند و طلی کنند و اگر سبب زخمی و سقطه باشد  
 صندل سرخ و زعفران را بسیار است با کشنیه تر  
 سوخته طلی کنند و پشم یار و بر و غن جرب  
 کشنیه تر دهند در دهنشان اما سر کرم  
**علامتها این اما سر کرم** که در ان بگویند که م شب  
 و هم دیگر جایی باشد علاج شب بمانی اندر  
 سر که حل کنند و سر که باب بسیارند و بنده  
 بد و تر کنند و بنهند و بنند و بر و غن بنگ  
 بمانند و بنند باب خاکستر خوب رز یا خاکستر  
 خوب بلوط تر کنند و بنهند و بنند و بنند و بنند  
 رطوبت کنند **خاکستر** علاج استغراغ

اما

اگر حاجت

بلغم کند و پرمیز از طعام غلیظ بسیار و مرم

دیا خلیون بر نهادن **سهم طان**

علاج **سهم طان** آن مالینو لیا است و آنچه طلی  
باید بهترین است که صبر و اسفیداج **سهم**

و صلایه **سهم** بفرسب بایند **سهم**

کشنه تر طلی کنند **طاعون** اما سی باشد

کرم **سهم** یا سبز یا سیاه با سوزش صعب

و خفقان و غشی علاج دل را بشراب

صندل و شراب حماض ترنج و قرص کافور

قوت دهند چنانکه در علاج دل کرم یابد

کرده آمده است و آن موضع بیاززند

و خون اندک اندک بمحجمه بیرون

کنند و مسیح طلی نکند **سهم** و بکار بکارند

علاج

ح

داخل

**داخل پس** اما سی باشد که در بن ناخن

پدید آید علاج نخست فصد کنند و بزر

ابنچ و انقیون **سهم** که سوده طلی کنند و بزر

قطره **سهم** که بر **سهم** دهند و خرقة تر باب

**سهم** و کشند و بر **سهم** آن دهند و هر زمان تو

می کنند و **سهم** و میکنند و باز بر می بوشند

و اگر روز انکشت اند **سهم** و نهاده **سهم**

دارند و اگر در دی ساکن شود انکشت

در روغن کرم کرده می دهند **دمل** علاج

فصد و حی مت و استوائ بطین مایله و

نخست چیزی که بدهند بزر قطونا **سهم** که

نیز کرده بدهند و از پس **سهم** روز نان خشک

و آرد کنند و اندر آب و روغن بپزند و بدهند

و بزر قطونا

کود

آب

صورت

و خردل باز کجیل بگویند و بار و غن کچم کتان  
 بسرشد و برسد و تخم مرو و تخم کتان کوفته  
 با بیه کین کبوتر و خمیر سبب شد و برسد زود  
 بزداند **شده** سبب شراب سیاهی خون  
 صفرا یی باشد یا بلغم شور علامتها آنچه خوب  
 باشد حکمت انبردوز باشد و سرخ و آنچه  
 بلغمی باشد حکمت ان پخته شب باشد  
 و هم رنگی تن باشد علاج آنچه سرخ باشد  
 باب غوره طلی کنند و آب غوره خورند  
 و چون ساکن شود رک اکحل زنند و طبع  
 را باب میو تا و خرمای مندی نرم کنند  
 و دوغ ترش و آب انار و قدح کافور  
 سود دارد و اگر مدت دراز که دود

و کرم و سوزان

درم ملیده زرد و دود و درم ایارج فیهرا <sup>سنگین</sup>  
 سه شند بد مند بلغمی را نخست رک زنند  
 پس بکشد که سرهل طبع را نرم مجیب کنند  
 و ایارج با تریه و غار یون و ملک مندی و  
 اقمیون و شحم خنظل ترکیب کنند و بد مند و کرم  
 سود دارد **جمعه و غله و نار فارسی و**  
**کا و رسه** این سه از جلد بترتا و اما سها  
 کرم باشد آمانده شرما می خرد و اما سها  
 کرم باشد در هم پیوسته می گردد و پهن باز  
 می شود و با خارش و سوزش باشد همچون  
 سوزش کنیدن مور و بعضی باشد که یک  
 بتره باشد و باشد که بتره های هم کرم و  
 سوزان و زرد و سیاه شود و تنوی مکر

باشد چون ثلول اما  
 جمعا بجم شراقی باشد

دارد **آتش فاریبی** بهتر باشد پیر آب  
 و رقیق با چارش و سوزش صعب گاو  
 بهتر باشد و خرد باشد و میل بصلابت دارد  
 از بهر آنکه ماده آن بلغ غلیظ باشد علاج هم  
 بیک دیگرند یکیست تخت کشیدن صفا  
 کنند باب غوره و آب انار و مانند آن پس  
 فصد کنند سن مطبوخ ملید <sup>یا مالک</sup> همان  
 استفراغ کنند و صندل و فوفل و شاف  
 همیشه و استقیداج از زیر و کل ر ر منی باب  
 کشیدن و آب عنب الثعلب طلی کنند یا کلاب  
 و اندکی سرکه طلی کنند و جیره را پس از فصد  
 و استفراغ انار ترش اندر سرکه بپزند و  
 بپزند و به جیره خرقه طلی کنند و بر وی

نهند و اندر شبان روزی سه بار و تا  
 کنند **کافور** و گاو ر سه را بهین معالج  
 ترشیت کنند لکن استفراغ بمطبوخ ملید  
 کنند و از توبه و افتیمون خالی نگذارند  
**که و خارش** که هم خشک باشد هم تر علاج که  
 خشک بگردما به خارش آب و شستن باب  
 چکنر و حب سجد و ارد نخود و استفراغ بیا  
 الجین و بکیرند تخم ریح و مغز زرد آلود  
 تلخ از سه یکی ده درم یک و سیاب کنند  
 از سه یکی یک درم بپوشند و بپایند  
 ترشند <sup>ترشند</sup> سرکه و جوات و کنجد آس کرده چله بپزند  
 و اندر گردما به طلی کنند سه روز و اگر ترش  
 فصد کنند و بطبخ شاه تره استفراغ کنند

و بکینه نکند س که درم ز راوند طویل و قطعطرا و صبه  
 الفضة مسکت درم زرد جو به یک درم نیم  
 و سیاب کشته یک درم بگوید و پیامه بند  
 و بر که تر کنند و به غن کل کنند و طلی کنند  
 در کمر مایه یا در افتاب **سوفه و شنه**  
 علاج اگر سوفه خشک باشد رک پس کوش ترند  
 و آن خون در سه مالتد پس در هم سرخ طلی کنند  
 و رک قبضال زنند و هر که درن حجامت  
 کند و بکینه نکند خشک سوخته و سفال شور  
 کهن و حنی همه بگوید و مایه که و روغن کل  
 طلی کنند و اگر تر باشد هم فصد کنند و حجامت  
 و استغراغ بمطبوخ سلیمه و بک قوفا کنند  
 و بکینه نه روی سوخته و و فنبیل از که

ش زرد

بک

در و عن کل

یک درم ز راوند طویل و قطعطرا و صبه  
 از به یک یک درم همه بگوید و بر که طلی کنند  
**قوبا** علاج ضعیف و کثیر او سلیمه زرد که فته  
 بر که حل کنند و طلی می کنند و اگر سخت قوی باشد  
 استغراغ کنند بمطبوخ انیسون یا بام و الجین  
 و بکینه نه مازوی ناسفته اند رسد که و بول کا  
 پیرنه ماز و نرم شود و ب ب بند و طلی کنند  
 و ماز و و کثیر او و خیمین بر که طلی که دن  
 سود دارد **سوختن آتش** در حال سپید  
 خایه مرغ بار و روغن کل طلی کند پس هم  
 اسفیداج بر نهند و بکینه نه سفیداج از زین  
 و و دار سنگ زرد از به یکی سه درم صبر یک  
 درم ز راوند طویل و درم مایه و روغن

کل برشند و طلی می کند **ریش بلخی** علاج  
فصد و استفراغ صفرا و بکین حرارت  
بشرباب غوره و شراب زرشک و شراب  
ریحان و قورص کافور و طلی و هم سفیداج  
**ریشها و پلید** علاج دردی روغن  
زیت و شب بمانی و انگبین راستار است  
مرهم سازند طلی کنند ریش پلید را پاک  
کنند و خشک کنند **صفت** مرهمی دیگر بگیرند  
مس سوجده و ریش کاج و نمک اندرانی راستا  
راست با روغن مورد و موم چند انگ  
کفایت باشد مرهم سازند و بکار و دارند  
شمر حاجت که تازه باشد و راست افتاده  
باشد اولیة آنست که لب آن فدا نم گیرند

و شراب

حاجت

و بکار

و کند ازند که چیزی در میان حاجت افتد  
چون موی یار و غن و غیر آن و خشک  
کنند و اگر حاجت نامموار باشد و زانو  
دارد بشکافند و تسلیع کنند پس علاج کنند  
و داروهای سرد و سرد دارند لیکن در روز  
خشک بکار دارند **صفت** در روز  
بگیرند اسفیداج از زیر و و دارسنگ از  
هر یکی جزوی که تازه و نیم جز و بسایند و بکار  
و اگر حاجت بهر افتاده باشد زانو  
مدحج اندر شراب بخته خشک کرد بکار  
و کوفته و بخته و می کنند و خیر خشک کوفته بخته  
سود دارد **صفت** در زوری دیگر که خون  
بگیرند صبر یک جز و قشور کنند و زودم

ازم یک

سود دارد

باز دارد

الاخوين و عتروت از مکی نیم جو و کپور  
 و بیه و ویکار دارد افتاده باشد ز راوند  
 مدح اندر شراب پخته و خشک کرده و  
 کوفته و بخته ترمی کند و خمیر خشک کوفته  
 سود دارد و سه کین اسب و سه کین خر خسته  
 و ناسوخته خون باز دارد **خار و ویکان**  
 که اندر عضو باند علاج رز او ند مدح  
 کوفته و بخته بانگین و بخیلی سوخته کوفته  
 و بخته بانگین سه شسته بر بند خار و ویکان  
 بیرون آرد **مقاله** **مخم اندر علاج شکستگی استخوان**  
 اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی  
 و فشار و کی و بیرون آمدن بند ما از جا  
 چشیدن مگانه که ازین نوع آفتی رسد

و اگر جراحت  
 به سر

طریقی  
 مرشته نمند  
 حاره سلطان

شکستگی استخوان

۱۸۱ در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد  
 نجبه بر ایدان موضع بر بندند و خون را بجانب  
 دیگر کشند و طبع را بخته نرم کنند یا با آب  
 کشند و مشه و دیطوس بد بندند یا بر یونید جینی در  
 جلاب حل کرده و غذا کشکاب و اسفناخ  
 و ماش مقشر بر و غن با دام اما اگر الم بعد  
 رسد سکنکین ساده و بندند یا کبر با و بندند  
 اگر کم کنیم شغال و بکیر ند سبب پاک کرده و با  
 کلاب پخته نیچا درم کل سرخ ده درم  
 و اقاقیا و بک مور و سنبل از مکی پنج  
 درم کوز السه و وزعفران و صندل از مکی  
 یک خنک درم آب لسان الحل بر بندند  
 و به معده دهند و بندند و اگر الم بکیر رسد

باشد بکیرند ز پوند چینی ده درم رویناس  
 ده درم کل مغسول و طباشیر از نه یکی پنج  
 بکوبند و پیوند و شربت یک درم با سنگین  
 دهند و بکیرند صندل سفید و گل سرخ و نش  
 خشک از نه یکی پنج درم آرد و جو سه درم غفر  
 یک درم کافور نیم درم بکلاب و روغن  
 گل بپوشند و بر جگر دهند و اگر حارث کمر  
 باشد بکیرند گل سرخ پنج درم مصطکی و منهل  
 و دارچینی از نه یکی دو درم برک مورد  
 سه درم لادن دو درم لادن بر روغن  
 خیری یا بار و روغن یا یمن حل کنند و در  
 بدان بپوشند و بر جگر دهند **شکستگی**  
**از جای بیرون مدکی اندامها علاج آن**

کشیدندت چند آنک بجای باز شود و ر است ۱۶۲  
 کردن و بستن لکن کشیدن بر طبق باید  
 چنانک درد عظیم تولد نکند و آرزو ده نشود  
 و عضو را بر روغن گل چرب کند و برک مورد  
 کوفته و پیخته بروی کند و بیند و تاسه  
 رو زکنت یزد و اگر اسید و ر عصب آمده  
 باشد ضحاده بر روغن زکریس یا بر روغن سون  
 بپوشند و نخست بشه آب تر کنند پس بر روغن  
 بپوشند و روغن شبت گرم کرده و روغن  
 بابونه و روغن سذاب گرم کرده و پیوسته  
 بر می جگانه و داروهای تسکین از این  
 نوع باشد و چنین سازند بکیرند مغاث  
 و ماش مقشر از نه یکی ده درم صبر و خطمی

سبید و آفتاب از سر یکی پنج پهل در منی<sup>بیت</sup>  
 همه کوفته و پیخته بسفیده خایه مرغ بشنند  
 و بکار دارند و اگر چیزی کمتر حاجت آید  
 مرزکوش و اکلیل الملک و راسن و برک  
 سه و پنجاه و سی و بیست و نه و اگر از بستن در<sup>زیادت کنند</sup>  
 پدید آید یکش آیند و اسایش دهند و باز بر<sup>نوی</sup>  
 بینند **مقالت ششم اندر داء الثعلب**  
 علاج استغراق غایب و فیه ایا شحم خفگی غایب  
 و تشحیون چند کثرت کنند و اگر کسی را معا  
 ضعیف باشد شحم توان داد بطبیخ اقمیون  
 استغراق کنند و باز فیه اقمیون معجون کاج  
 بکار دارند و خداوند مزاج که در اطفال  
 که جک و طبیح مللیله زرد و دمنه و بیج که

زیبیت و ادایش  
 ظاهر من

معاونت  
 بیزند

۱۸۸  
 پزند و ایا بیج فیه اورو می حل کنند و بدان  
 غرغره فرمایند و عاقر قرحا و فرقیون برضه  
 کاه بشنند و طلی کنند و بیا زنگر سمالین  
 شود دارد **سبوسه** علاج خطمی سوده  
 وارد کند و بر که ترکند و بر سر موی طلی  
 کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشوید و اگر  
 زنده کاه و شحم خفگی با آن یا بر کنند فواید  
 باشد و زودتر پاک کنند باذن الله عزوجل  
**در از کردن موی** باب جفتد و آب  
 خود می شویند و صبر اندر آب برک مورد  
 ترب آیند و طلی کنند و یک زمان صبر کنند  
 پس بشویند و پیوسته موی را با مله و  
 مللیله سیاه می شویند و روغن مورد و روغن

آمده بکار می دارند **کلف** علاج رک قیفان بند  
و بمطبوخ ملکیله و افتمیون استغواغ کنند  
و یارج فیه البکار داند و زرنج نذر و باب  
کشیز تر بسایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز باد  
تلخ و آرد با قلی و مغز تخم خربزه همه کوفته  
و بیخته و آب معصره شده طلی کنند پس  
از آنکه از کرم به بیرون آید باشد **بهق**  
علاج بمطبوخ ملکیله و افتمیون استغواغ  
کنند و اطریفل کوکب و معجون کاج بکار  
دارند و بکنه تخم و دیناس و کندس و شیره  
و تخم خنظل و مازر یون و خرق سبید و  
خردل و سقمه نیار اسرار است بگویند و  
بپزند و بکر که طلی می کنند اندر کرم به یا

نزد آتش با در افتاب **برص** علاج  
قی کردن و با یارج و نواذ یا یا یا یا  
افتمیون استغواغ کردن و اطریفل مایان  
بکار و آتش و طلی کردن و بار و ما  
قوی تدبیر صفت دگر و قوی بکیر  
مازریون و خرق سیاه و طفل و بوره  
راستار است بکر که بپزند و بپزند و  
و ذرا ریح و سونش آهن و کف دریا  
کوفته و بیخته در روی افکنند و بپزند  
تا چون غالیه شود و در افتاب طلی کنند  
و چند آنک تواند کسب شویید و اگر آنکه  
کرد داند آنکه بپزند و آب بیرون **صفت**  
طلی دیگر سطرخ و نیل و غوره و شب بیا

کنند و صفت  
ما را و دت کنند

و مغزه و دردی فر خشک کرده همه بپزند  
 و بپزند و بسکه بپزند و بکار دارند و  
 حتی فو و دیگر در آب بپزند و بیالایند و  
 این دارو مایه بدان آب فو و حل کنند  
 و طلی کنند بپست روز تمام رنگ طلی بماند  
**رنگ روی روشن کردن** بکنند  
 آرد ماقی و آرد نخود و آرد جو و شاسته  
 و کشه او تخم توب کوفته و بچینه نرم اند  
 شیر تازه بپزند یا اندر کشکاب اول  
 شب طلی کنند و باید ادب آب گرم بشویند  
 و اندر بن آب سبوس کش و بنفشه خشک  
 بچینه باشد و با پلو ده و شیر تازه و بپزند  
 و بپزند و مغز استخوانها و انار شیرین

دسته شده کنند

وزرده فایه نیم برشت و اب نیمه خشک و ۱۸۵  
 و ترب و کنند تا اندکی انگزد و و اندکی سیر  
 و زعفران اندر طعام خوردن رنگ  
 روی را روشن کنند و تازه کنند و برافرو  
**بوی اندامها و بوی عرق** خوش کردن  
 سلیون و حرسف و زرا آلو و نعنع و لاله  
 بند خوردن و شراب ریجانی بوی عرق  
 و بوی همه اندامها خوش کند و معجون انوش  
 دارو که مغز حسرت بوی دمان و بوی همه  
 تن خوش کند و بوی عرق پیرد و رنگ روی  
 را صافی کند و معده را قوت دهد و طعام  
 بپوارد پیش از طعام و بعد از طعام  
 شاید خوردن و روا باشد **طریقین پاشنه**

و آرا

مای از خاک و غبار نگاه دارد و بکینه  
 باز و بی کوفته و پیچیده نرم بر و غن سینه  
 برشند و با پیه بگویند و برشند و  
 در گفتگی کنند و کاغذی بر روی آن نهند  
 تا دار خوشک شود و این دلو و غیره  
 این وقت بکار دارند که مای اندر کربابه  
 شسته و مالیده و پاک کرده باشد **مقاله**  
**مضمون اندر علاج زهر** ماکه کسانی را که  
 دشمنی باشد و تهت آن باشد که ایشان  
 را چیزی زیان کار دهند طریق احتیاط  
 سه است یکی آنک اندر جایگاه تهت  
 طعام و شرابی که طعام او سخت قوی باشد  
 خوردند مثلاً چیزی که شیرین یا سخت ترش

ص ۶

دی

جای

باید احتیاط کنند

ما

یا سخت تیز یا سخت شور باشد دست باز  
 کشند از بهر آنکه طعم چیزهای زیان کار  
 و بوی آن اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده  
 توان کرد و طریق دوم آنک آنجا که این  
 نعمت باشد تا خورد و نه حاضر شد از بهر آنکه  
 دو کار است یکی آنک شهوت طعام پیدا  
 آید و چیزی زیان کار دهند طعم و بوی  
 آن بسبب در بابیت طعام و رغبت بدان  
 بر مردم پوشیده کرد و دوم آنک چیزیهای  
 زیان کار اندر حال که سنگی و شکنجی زود  
 تر اثر کنند و اندر رکها بکسند و قوت  
 آن زود بدل رسد و اگر طعام و شراب  
 خورد باشد قوت آن سخت بدل نرسد

طعام و شراب

در این کتاب آمده  
 در دیگر کتابها

و به طعام آید و خفته و ضعیف شود و از بهر  
 آنکه رگها متصلی باشد زهر که در ریهها و بدن  
 نرسد و باشد که اندام طعام که او خورده  
 باشد نرسد و باشد که قوت آن با قوت زهر  
 بازگوشد و مضر است آن دفع کند طریقی سیم  
 آنکه بر سبیل احتیاط اندر خانه خود چیزی خورد  
 که مضر است زهر ما دفع کند و قوت آنرا از دست  
 باز دارد **صفت** دایوکی از جنس غذا  
 است و مضر است بیشتر زهر ما باز دارد و  
 در روی مضرتی نباشد بکیرند معرکوز باک  
 که دهانش درم بک سداب خشک نمک  
 درشت از زهر یکی در مسکلی انچه خشک چند  
 و یکدیگر خیزد و بتوان سه شستن سه بگویند

حری  
 فصد کند و بخت

و سینه

و بشنند شته بی چند یک کوز و کوشت قدید را سو  
 بتازی او را ابن العوس گویند بخاصیت  
 مضر است بیشتر زهر ما از تن دفع کند و تریا  
 بزرگ و تریاق اربعه و مشرود و یطوس  
 و تریاق ثمانه و تریاق الطین سه پیش از آن  
 و پس از آن دهند که مضر است زهر ما دفع  
 کننده است لکن باشد که مزاج هر شخصی  
 بهر وقتی آن معجونها احتمال نکند و منور  
 مضر است نابوده مضر است بر خوشستن نه نشانی  
 که و اگر کسی از این معجونها بخورد و چاره ای  
 در روی پیدا یابد آب پنجه و روغن گل می پاشد  
 بسیار وقتی فرمودن اما قانون علاج زهر  
 است که نه گاه که حس آن بها بد که زهر دارد

که او را ۱۸۷

در حال می کند پیش از آن قوت زهر  
در تن بر آید و آب نیم گرم و روغن شیره  
بخت می خورد بسیار و قوی می کنند و  
حاجت آید طبع بنفشه شربت و بوره و  
روغن بسیار قوی تمام می آید و هر گاه که  
قوی تمام کرده باشند شیره تازه خورد بسیار  
و اگر بیشتر قوی بخت نیک باشد و اگر شیره  
حاضر نباشد مسکه که آخته و روغن کاک و کافور  
جای آن باشد و لعاب تخم کتان و پیچ  
بوی که آخته سخت سودمند باشد و شراب  
شیرین سود دارد و اگر در خواب شود نباید  
کذا شدت بهر حال و تدبیری که ممکن گردد  
بیدار باید داشت و اگر طعام خورد بسیار

اگر نه بخت

شیره لاعیه که هست که آنرا

باید خورد و تا بسیار ی طعام بر آن چیز  
علیه کنند باشد که معده متلی گردد و قوی  
کردن آسان شود و اما دار و مای که  
از بهر کزیدن جانوران زبان کار دارند  
تدبیر بوی که گویند حضرت کزیدن افعی را  
باز دارد و شراب آنکوری که افعی جان  
افتاده باشد و مسود حضرت کزیدن به  
جانوران زبان کار دفع کند و مقدر  
دو در مسنگ تخم تنج خرد همه زهرها جانور  
است و بیخ آنکه آن پاد زهر همه زهرها است  
و دار و مای که طلی کنند نفط سفید نسیم  
خام و پنجه بار و روغن کاک و سرشته و جند باد  
سبز بار و روغن زیت سرشته و عصاره و

سحاب و عصاره بودند جو یباری و عصاره  
کنند تا وزمه بکاو و وسیله نمک و سه کین بر  
به هم سرشته خما و که دن با وزمه جالو  
نقیر زای و بجا و سا کنند است و این مختصر پیش ازین احتمال  
نکنند دار و های دیگر از کتاب ذخیره  
خوار زمشاسی باید همه ن و فرزند  
بر خداوندش بحق رب  
العالمین و الحمد لله  
حمد و کثیرا

زمره های

۱۱۰ اعلم بالله و

عدد او را  
۱۸۸